



کتابخانه
جمهوری اسلامی
۱۳۵۰

✓

۶/۳

بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۳۷



۱۰۸۹۴-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *مسئله المصائب*

مؤلف: *محمد بن عینی بن الجواد الفاضل*

موضوع: *تاریخ*

شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۳۳۳

۱۰۳۳۴

۱۳۹۹۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب «فهرست شد»
۱۳۹۹۵

۱۰۸۹۴-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل المصالحین

مؤلف: محمد بن علی بن ابی‌الحسن الفاضل

شماره قفسه: ۱۳۹۹۵

موضوع:

۱۰۳۳۴

۱۳۳۳

۸۷۳۳۳

شماره ثبت کتاب



۹/۳

بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۳۷

10

20



رب وقتی بالا نام

مجانبتین

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان علی ایضا من تسابب التلا بک ایضا علی الاناء و کسره
 علی ان صبر القبر عند نزول بلاه موجبا للتخاصف الجسنا و نزل
 نعماته و فضل علی الصابرین بحبه و الرابین یفتنا نه فخصم بالان
 الزاهر و ارفاهم الرب العالم الیام من بن عید ه و امانه
 و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
 احیضا علیه الیه و رضاهم لرضاته صلی الله علیه و اله الاطهار
 الطاهرین الطیبین الراحمین المرصنین صلوات الله علیهم و علی آله و سلم
و بعد سبک ضعیف ذلیل ملغی بعفو و کم رب جلجل افضل
 العباد و اعلا و اکثرهم زلالا محمودین علی بنی بن الجواد العلوی العاصم
 السباغی الله عنهم و حشرهم فی زمرة اجدادهم الطاهرین بامر من امر
 امانه و اجاله و معافی و ساند که بر صاحب شعور و محنی و
 پوشیده نماند که این عبرت خانه در بنان جای راحت و سرود
 و نه مقام آرام و جوی بلکه بمقتضا حکم بالغه خداوند علی علی
 محل ریج و فراف و صفا و صعب کد و رت و سخن و بلا سمانت بیابان

باهر ولا لکتابه اشرف الخلیفه دفع الام و مشویا نواع کد و را
 و خلاوت فاینه اشعاب بصیرت منبغه بصنوف مراتب کبریه
 سعادت بلند همتی که نوز و اولیة بشو نائاب و استوار و جلیل
 اعیان بل المطالب و مرجا بهت صاحب عماد که در وقت سوع
 هر سلفه و ضیة بغونها رضوان تسلیم را اختیار بواسطه انضیاد نام
 از او و احکام در رنج و غیب زبوا که نوز و سب رسوایان مقام بد و
 بدل حید و انعام ندر کار هر کس یا ناکه و بن و وصول به نام خالف
 انقطع حلایق و ارفنا بالانعام نه مرطبه خرد و خصه با مصد
 هر بوالهوس و یکد ناکه و ارفنا انا اللیل و اطراف النهار و
 فایحه رضانه ام خود درین داروان و ارفش و شعار کس و و
 نام صغیر طالع امان فرایند و مرایحه اخیار و معصومیه زندان
 زوای مراتب فلوب حکمه و نا و لثو و کس بمسالت صبر سلوک
 و عبوری و کجا و راهنک انعام انضیاد و رضای و رضی لهذا ابن
 ضعیف ذلیل الایستطاعه علم البصاعه و بفضیلتی کرمه و ذکر
 فان الذکر شیخ المؤمنین خواست که بنویسند خدا و بر کاسین و
 و انهدی رساله جامعه بلعت فارسیه نظر با تمبیه فانک
 و بعینه عائد و در این ابواب نذکر و ذکر و علی الالاب
 نالعت نموده هم طالع عموم ثواب با فیک صالحات و امثال ک
 خداوند رب الالاب و هم راغب خصوصاً عظیم فی و
 مسایب بن رضا که مطبوع طابع و مطبوع کرم به مصیبت

زده کان را زین جلیب بحال صیبت و اضربه دلان را زین
و انبیر مقام و حد و خلوت باشد اگر چه این بنامند نهاد
مگر خاطر مخلوق که عواطف و بصورت و صورت کسل و قوت
تا این اوان ملاک است از آن مشرف الاخران که از جمله بولعت
مشموع و نبل همت و دلج مشیت ارکان الهی نام و غیرت آنکس
حضرت پیر و رفیع فرودین از حضرت برج سلطنت و شرف پاری
و در خشنده کوه سر درج حشمت و کما مکاری نو و حد و غیر
و لجلال و نور حد نه شرف و اقبال غیر ناصب فحاشمت و
فر و با صبر و نبال مشیت ارکان متباعد و مریدت و انصاف
خزین بدین سر راه بود و ظلم و اعیان را فاع ایا شریف
عز اخیر الشریک ناصب ایا ما تر سینه بیعتا انما فی عشره
با سطا با فضل و احسان ما هدم ما دامن و لغمان هدم آسا
فاد و طغیان حامی اهل شرح و درین حامی تا و لغات و منفذ
ناظم شود و روشن نمود و عباد تا شرف منطوق و مؤلف شرف
شایخ خیر و صلاح دار اوقی تا بوقور و یحتاج موفف صیبت
کثیر نواب و سطا معدلت مسایر ذیب فر دکان بقر القبا
زین الاکام شرف مالت زاده اعظم آدر لغت کما علی علم منیر
الجم صغوه و سلاک و در میان فاحا را ابو النصر و الفتح و العز
و الوفا **شاهزاده** **محمد** **پسر** **الانزال** **مؤید** **اموال** **المشال**
بالنصر و التابید و الاقبال فغانا علیه و ابل من العز و الا

و لجلال بواسطه اصبا به صیبت اغزا و اولاد نور و بصرف شرف و اولاد
اسبق امه علیه من نخته زنجار پینه و عشره اسبابا و جمل
و فطر او اجرا و زخر او بلافا بغور عظیم عیاش و بانیه فا بزوان
منین جیم نکره سجانیه شطرا و غیر بولع بر امل اند و در این ^{جناز وقت}
اهالی مالک تخت اختیار در ایام بوظایف بر اسم مناسبه مقتضا
حال کال علی حسیه شایسته و سزا و اخص و ما از عا کره ما انکه
در ایام رخا بدین سفی سند عام و در انواع احسان و سزا
تفقد ملوکا نرسر کار و عا طفا تا کره بدایه و چون بمضنون
صدق مشون کره نهل جز الا احسان آلا الاحسان این
التغاثات را نیز ما با از الصر و در ابر صغیف چه نکره قابل
در کاه و لایق تا این بار کاه نواند بود بعد از مراد و عا جن
اهله تحف علمیه و دینه منظور نظر مقتنا در بر کاه طبع شریف
پوسنه مهال مطالعه علوم و آثار و دایه و اعقب و در امر حسیه ایا
و اخبار و فیه سلاطین و در زمان شرف و اوج نجوم و نواب
و اوان تلاطم هجوم و مصابیح بر این بحاله و زین سبب این سباله
از صنوف صرف الاله و ایام و ان دهشت فها کوس الحن
و الا لام غنیمت شمره و ان برای هر سطر ی فصیح و بلا نظر
از زمانه ازین نمود امید که بر مطبوع طبع شریف کسر بدن
سلبان و ابریز فوالتش مضر فرفریند کبر لیلان نه در هر سبب
ان لیلان با علی مغذی از سبب هدی و در جاه عجد و شوق مستطر

از زمین وجود و کرم خلاقند چنانچه اهل لعطش آنکه
این مجرای صبر و صفا و بافتن صالحان و متکبران و صحنه
حیات و موجدی که بجزیر بل بر حیات و حیات و بافتن حیات از
سنگ بل هوای روزند است و حیرت و عفو از همفون
و زلات کردان بچند و اله سادات الساده علیهم اهل الصلو
و از کمال الحیات و معانی و حتی الایمانه طایفه نوکات و الله تبارک
و تعالی بن رساله را بر فاضله و سه فایده و صانع **فایده** ^{فصل}
فکر و اعتقاد است **فایده اول** در صبر و مؤید و بعضی به معنی
و مناسب است و در آن چند حالت است **حالت اول** در
حقیقت صبر و اقسام است **حالت ثانیه** در ذکر شری از آنکه
مغایبه صبر است **حالت ثالثه** در طاعت از احادیث معصومه
حار و آورده در صلو مقام صبر است **حالت رابعه** در برخی از
از احادیث آورده در خصوص مؤید و لا **حالت خامسه** در ذکر
بعضی از مناسبات که مناسب مقام مؤید است **حالت ساد**
در بیان مجلی از احوال بعضی پیشان در نزد فضل حبیب و یاد
ایشان **حالت سابعه** در بیان بندگی از احوال بعضی از زلفهای
صابرات **حالت ثامنه** در آنچه سزاوار است که از مصاب و نوز
مصیبت قولاً و فعلاً صادر شود و در آن دو حالت است **حالت**
اول در آنچه مناسب است قولاً **حالت ثانیه** در آنچه او را
سزاوار است فعلاً **حالت ناسمه** در آنچه لازم است بر اکثر آن

کند **حالت هاشمه** در بیان آنکه اگر کربان در خد و الله در مصائب
منافا با صبر و صفا و **حالت نهم** در بیان بندگی از
احوال طاعتی است بعد از مردن و اشاره ای به بعضی چیزها که
مضر هم و در کتب است **حالت نهم** در بیان آنکه بعضی
عناد و رضای بعضی اهل جلا است **فایده ثابته** در بیان بعضی
شهر از احوال بعضی و نشان خد است **فایده ثالثه** در فضیلت
و تکریم که از ثمرات عبادت است **حالت** در امر نشانی است
و در این باب احوال بسیار است و غیر اینها است **حالت**
و اندام و موسم بمسک المصابین کربان است که پوشش می
از مدلول است غیر معارف و معنی بالقدر طایفه و موافق
با و هووی لا ارشاد **فایده** در فضیلت فکر و اعتقاد است بد
انسان با وجود نفس امارت و شیطان نادر و مقام در سباید و
فایده و معانی خود و فساد و ثواب و عقاب و ارباب احوال
تکلیف و هوا و هوس این نشانی و چه در باب و علف و شوب
مکد و در آن و مل و اوت و از این برین تکلیف و هیچ معانی است
مقصود و نخواهد رسید و از لاف معنوی به محصل رضای
حضرت معبود شری نخواهد چشید و هیچ کمال عمل و عمل او
معتبر نخواهد کرد بد و از این جهت است که در تفکر و کتاب
و سنت منتهای عجب است که در سور العبران فرموده آن که
خلق السموات و الارض و اختلاف النهار و الليل الایات

لا اولى لالابالدين بنكر من الله فيما وضو واول
جنوبهم وبنكر من في خلق السموات والارض وبنبا
ما خلقن لهذا باطلا سبحانه فشا عذاب لتا رعايهم
انك بعد سبكه در افزيش اسمها و زمان و اختلاف شيعه و
هدايت به اده از برای صاحبان عقول در كار استنانا كه خدا
باد مي كند و در حال بساده و نشسته و بر پا خواهد
و فكر ميكنند و در افزيش اسمها و زمان ملغف با متكلم با سبكه
اير و در كارها با فزدي بن خلق را چه بوده نه به ميكنم ترا
از انكار باطل پس حفظ كن ما از انزال بيشتر بنك نامل
كن در عفا و اذعبا و كه كه فكر در صفت محكمه اسما و در زمان
مخاطب مودعه در انها چگونه موجب عفا و محبت و نارهت شود
تا انك و فكر در مقام استعدا و تخلص از انش در ايد و رسو
دوم بعد از معرفت و لوم نسبت بجهال كه بجز ظاهر زندگانه
دنيا با شطر جل زان القات ندر اند و از حرف خاقل در فرمود
اولم يفكروا لى انهم ما خلق الله السموات والارض
وما لي بها الا بالحق و لعلهم اتوا ان كثيرا من الناس بالباء
درهم كافر و بن چرا فكر ميكنند در فضاي خود انكه بنا بر
خدا و ناسماها و زمان و عهد و زمان انها است كه بجه و ناسما
معينه بر فرار و بعد رسته بسا عازم دم بلا فاف در جاي
بر و در كار خود هر اینه كافر شده اشد و باز و رسو دوم

دوم مبرهايد و من ابائنا ان خلقناكم من انفسكم از و اجاز
بنكر مودعه و رحمة انك و الپها ان في ذلك لايات لقوم
يفكروا من اين از جمله اده و خدا بن خدا انك افزيه است
از برای نفع شما از صفت خود شما از انها صفتها و شمارا و فرار داده است
در زمان شما هر يك و در وقت دل و ابريكه كبر بجه انكه ارام و شيا
با انها داشته باشد بد بر سبكه در اين غفلت با بن و بر اها چند
از برای جامعى كه فكر ميكنند انجا بنابر لوم بن لوم استعدا
كه فرمود و من الزم قلبك لفكر و لسانه الذ كر ماله الله فليس
انما ان و رحمة و نور و حكمة ان الفكر و الاعيان و بخرجان
من قلبه لوم من عجايب المنطق و الحكمة فذمهم له افعال بضاها
العيا و بخرجان العفلا و بخرجان منها الحكماء بخرجان
دل و بفكر و زبان او با ذكر باشد ميكنند خدا دل و از انبان
و رحمة و نور و حكمة بد بر سبكه فكر كردن و پند گرفتن چرونها
از دل مؤمن مخفان بخرجان و در حركت پسر شنيدى شو بجه ان
كلمات كه مى سپند ندها را اهل علم و فاضل و مشوقند از برای انها
صاحبان عقل و بخرجان بكنند انها اهل حكن و ديگر و مقلوب
كه در جمله حديث فرمود كه لا عبادة الا لله و لا شريك له
فكر بهم بن رسد انجا بلام حصر صادق علم و سبكه
فرد و افضل العبادة اذ مان التفكير في الله و في قدرته
بخرجان بعبادت بسا فكر كردن است و افعال و در مقام

خدا و دیگر فرمودگان اکثر عبادت این ذرات فکر و ایثار
این فکر و عبادت که نشان بیشتر عبادت این ذرات بود منقولست که هر
کس در پیشگاه خداست عبادت امام موسی علیه السلام بنویسند عظمی و او بر بعضی بنویسند
کن آن سرود در جواب نوشتند ما من شیء سواه عبادت الا و غیره
موسى علیه السلام بنویسند چیزی که چشم و زبان و پندار و فکر اینک در واقعیت
و این چیزها نام نظام تفکر است و از قبل امام رضا علیه السلام است
که فرموده پس عبادت اکثر الصلوات و الصوم و ایثار العبادت اکثر
فی امر الله عزوجل بنویسند عبادت محمد و آباء و اولاد و اولاد
و غیر اینهاست که عبادت تفکر و در امر خداوند عزوجلست و بدانکه
با اختلاف مراتب تفکر ضمیمه تفاوت میشود و لهذا در حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله وارد شد که تفکر ساعتی خیر من عبادت
سنة یعنی فکر کردن یک ساعت بهتر است از عبادت یک سال و
حدیث دیگر آمده که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت
سال و در حدیث دیگر هم آمده است از پادشاهان بکشت عبادت
این اختلافی است که در اختلاف تفکر است و در شدت و ضعف آنها
مستند بر آنها خواهد بود مثلا یکی را تفکر یک ساعت باعث میشود
که عری بطاعت صرف کند و عاوم و کمال آن تحصیل کند و با خود
بمقام شهادت رساند و از اموال خود باقی مانده مثل صاحب
و طوایف با یکدیگر بیجا هیچ شجره را و او کند که اگر این تفکر
بود بهمان نماز و روزه ظاهر علی کفایت هر کس را باشد که بکند

از این امور مستند به بر تفکر هر یک از این اشیاء و نفع او ایضا اکثر باشد از این
عبادت حج و سالیانه و از اعظم تفکر است و نفع آن ذکر این تذکره است
و تفکر در فنا و زوال بنا و نفع او سالیانه است و نفع او ایضا اکثر
صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود اکثر و از کرم امام اللذات
یعنی بسیار پاکند و در هم شکستند از آنها عرض شد که چنانچه
پارسیان در فرمود الموت شادانند و عجل علی الحقیقی سعه الا
خائفان حلیه لذیذان و لا شیء الا الشفت حلیه یعنی آن است
است پس اینکند او در حدیثی هم آمده است در حدیثی که آمده
در بنابر او شدت میشود و در حدیثی دیگر آمده است که هر کس در عبادت
و در حدیثی نبوی صلی الله علیه و آله وارد شد که هر کس در عبادت
و بالعقل و ایضا یعنی هر کس در عبادت و در حدیثی دیگر آمده است
بودن عقل منقولست که شخصی بخوابید امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد
خبره هر چه چیزی که با او مشغول شوم فرمود اکثر ذکر الموت و آنکه بکند
ذکره انسان از راه خداوند است ایضا بسیار پاکند و از ابد است
بسیار پاکند و از انسان است که در دنیا و در آخرت از او
شود منقولست که از جناب صادق علیه السلام سوال شد چگونه تفکر کنیم
فرمودند باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی
لا شکلی این یعنی هر کس در عبادت و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی
در عبادت باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی و باطنی
که فرموده از اهل جنان فلان کائنات الحول و کائنات است

رتاب الرجوع الى الدنيا ففعل فانظر ما اذا انشأته بعدة اكر
جنان را بر داری چنان تصور کن که ترا بر داشته اند و گویا ان خدا
خود سوال کرده با نکتش بدینا را و احاب خرم و ده بر بر پیچ
از نونان سر بر نهد بعد فرمود عجب القوم حبس اولهم عن ارحم
ثم یودی هم بالرحیل وهم بلعینون بعین عجب است از نوبی
که اول ایشان از ارحالشان بر پاشد فریاد بار بایش در میان
ایشان می شود و ایشان مشغول با نطق اند و دیگر فرمود ما
خالق الله یفتیلا لست فیه شبهة لکن لایفان من من الموت
بعنه یا فرید خدا بایشان خالی از شکلی را شب زویشکی که بایشان
باشد از نکت و نطق را آنکه چیزی مثل مرگ نیست که امر است بعینه
که بچسبک را در آن است و شبهه نیست و با وجود این از مرگ اکثر
مرم چنان شده که گویا شکلی است که هیچ بایشان با دراه نباشد
پس از اهرام آنکه فکر را با در مقام استیلا و محله از اربکاب
کاه از خاطر نمانده نارفته و فقه فوز دارین را از برای خود کینند
مخروم آسوده که ندانند خواب بر او مسئول شده که هزار راه با پیش
او را پیدا توان نمود و مخروم ازاده که علم شفرایش خود را
بکاس لبی و طعم زهر الوده دهنای فایده الوده نداشتن از غلبه
و زقوم و صریح در و در و دعایب و معنی هم در با ظهور
که در سبند و در پیا بان حریف و نماند مشرفین خود نفس اماره را در
بها لاطلاق العنان جهنم است و عطف نموده و تمام را محکم بسبب

جنان شیطانی من سجنها الا انها رکشا بند ولدت غایبه مشویه
خورد و خواب را در همه نموده خود را بدان ششپه معنوی ^{حانه} روده
و رضوان من الله اکبر ساینه چنانچه حرم بر نهد با حق با آنکه در
اسر نظام بر سر مرید مام عصر خود راه پیا بان می بود با نکت و فکر
با فریاد شجاع خود در الزان و شاهان نمود ما فیه شجاعی و فکر
همت بلند شجر درین راه و عاقل با بدی فی الشیخ ساخته و در سبک
اصحاب خیار سبط رسول الله منسبت داشت و از نظر هر سخن
اگر چند و لغایب بالغیض اول که بفاه صحراب و منبر شوق بخشن
و سایر بنای رفا حفاء دیگر و خیب چنان را با سنجید رون
لعن هر بنیچه اش داد با آنکه خود کنت فواحه ما ادری وانی لا ادری
انکسر امری علی خطی من امرک ملک الی و الی صلیت ام
ما تو ما یقتل احابن فی قتل النازک الی الی الی حجاب و لیس الی
فرضه این یعنی ضم خدامه با نکت چکنم بد بر سبک و سب و منبرم فکر کنی
در اسر خود بر و خطی بزک ما مانده ام اما ملک در بر نکت که در حال
انکه آرزوی زورم با آنکه صبح کم کما و کما ریسکشان امام حشاش
و در کشتن او الفتح مهبست که حاجت مانع تره با نکت و نکت و در
بی مزج و شادی و سر و چشم منست در بعضی کتب سپر چنان
دستگاه که سبب نزول معوی بر نهدان سر خلافتان بود که در
جاریه با بکد مکرر و تراج بودند و یکی زانها مقام بلند می از
حز و حاله داشته معوی شنید که ان و دیگری با و کنت که این

تو تکبر پادشاهان را بنموده و صاحب حسن گفت کدام پادشاه است
لبتاهی حسن دارد زیرا که حسن حکم کند بر پادشاهان و حسن
شاهی بر حق است آن دیگری که شکر خیری در شاهی او است
که اگر پادشاه و بجزوفی سلطنت پیام کند و شکر کند از پادشاه
لذت و قرار می نماند و در زندگانی او نیز و نکند است و اگر از
دیگر شکر خود در دولت او کند لذت خود را بر راحت و
حقوق فراوان نموده شکر کند باز کند و با شکر همین است این
کلمه را در نفس موهوبه موهوبه پادشاه را در اثر خود باعث شد که از
رعوی خلافت با پادشاهان که شکر پادشاهان را که هر یک کرده که
جانشین نشود و گفت چگونه من کام خود را از آن کم و کاه از آن
دیگری را بد و شکر کنم اگر کسی را اختیار خواهد کرد پس از مردم
مخفی شد و بر این پادشاهان و کینه اذن دخول ندارد و بیست و پنج
شک دیگر پیش رو چنان نمایند و ما در شکر با کف کا شکر بودم
و میدانم که از برای مردم چش و نادی هست و از برای نادره
هستند و مؤلفان را که بنده زاده قبول اجاب و دست از چنان
سلطنتی بر بردارم با و ادبی نماند و که بگویند خدای تعالی
از جنه هوای خود را مصرف نکراند چنانکه هر چه بر آن عظیم
که منزه شده و میشود بلکه هیچ خبری از مریدان و باغبان صفا
از علوم مؤلفه و مسافت جادیه برای هر یک از اموات که با
مانند از آثار تفکر و تدبیر ایشان است چنانچه هر طریقی و لغوی و صفا

کم خود را اختیار
حیض بودی گفتگان

و خدا که در عالمون این راه را بنا علی تراده و بوده و هست
و نامش از خندان و ذی قدری ایشان در عوالم بوده عاقلی
ضربتی را جز این آثار نام و نشان نماند و نیست بظن الله من
العقله و عاقل نامن و المال و شکر الخائمه فایمیراوی در
و خواهد و بعضی منقذات و مناسبات از دست و در آن چندتا
عاید او در حقیقت صبر و اقسام است بدانکه صبر و لغت
حسب است و از اینست که هر نفسی که صاحب طهرم باز میشود
او را پیمان صبر نامند چون مجوس در اوشاک و این سخن بافت میشود
مکمل از نمانی و صبر مطلوب در شرح صبر قمر است هر که با کبر
نزد محبوب باشد شایسته امثال امثال صبر است که بلا حفظ
بودن و طبعی او را صبر نامند مانند زهر که در او تلخ و مرهم در
صبر که است آنکه صبر با صبر بنا بر مشهور کسب است که چه
سکون هم در لغت نماند و شکیفا اند و این صبر نفسی که همی از او
صبر بدین است باعث دین و در مقابل باعث هوای نموده اند پس
که او را در همین مقامات با سامی دیگر با و کند مثل تخیل المر
از شهوت مزاج شکم عفت نامند چنانچه صفا و شرع نماند
و در حجب و صفات شجاع است گویند و صفا و ارجان خوانند و
صنایع و صفا و را بطریق گویند و در مقام کظم غنای حلیمند
او را خصب گویند و در توایب زمان صفا و صفا و
صفا و در صبر و صبر خوانند و در فضول پیش نهی و صفا

عزیز است و در اختیار امر کثرت و صفا و راز انچه کوی بدلی
عزیز است و در این اعتبار است که حامل خلاف را کلا از دست
راجع کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
العصبة ثلاثه صبر علی المصیبة صبر علی الطاعة صبر علی
المعصية فمن صبر علی المصیبة حتی یردها یحجز عزرائیل کتب
الله له ثلثة مائة درجة ما ینال الا ترجه الی الله ترجه ما ینال
السموات والارض ومن صبر علی الطاعة کتب الله له سفانة درجة
ما ینال الا ترجه الی الله ترجه ما ینال الا ترجه الی الله ترجه
صبر علی المعصية کتب الله له سبع مائة درجة ما ینال الا ترجه
الی الله ترجه ما ینال الا ترجه الی الله ترجه صبر علی
یکلی صبر و نزهت صفت و دیگر صبر بر طاعت کردن و دیگر
صبر از معصیت نکردن پس کسی که صبر کند و نزهت صفت تا بیک
بنی بنگو او را در دکنه صبر میکند از برای او سفید
که میان درجه بدیجه مثل میان آسمان و زمین باشد و کسی
که صبر بر طاعت کند و نرفته است برای او سفید درجه که گمان
هر درجه بدیجه دیگر مثل میان حد و شمای زمین است
و کسی که از معصیت صبر کند و نرفته است برای او سفید درجه که
میان هر طریقی مثل میان حد و شمای زمین است تا شمای عرش
و در کاف و جناب امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که
صبر علی المصیبة حسن و صبر علی الطاعة نور و صبر علی المعصية

عزیز است و در اختیار امر کثرت و صفا و راز انچه کوی بدلی
عزیز است و در این اعتبار است که حامل خلاف را کلا از دست
راجع کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
العصبة ثلاثه صبر علی المصیبة صبر علی الطاعة صبر علی
المعصية فمن صبر علی المصیبة حتی یردها یحجز عزرائیل کتب
الله له ثلثة مائة درجة ما ینال الا ترجه الی الله ترجه ما ینال
السموات والارض ومن صبر علی الطاعة کتب الله له سفانة درجة
ما ینال الا ترجه الی الله ترجه ما ینال الا ترجه الی الله ترجه
صبر علی المعصية کتب الله له سبع مائة درجة ما ینال الا ترجه
الی الله ترجه ما ینال الا ترجه الی الله ترجه صبر علی
یکلی صبر و نزهت صفت و دیگر صبر بر طاعت کردن و دیگر
صبر از معصیت نکردن پس کسی که صبر کند و نزهت صفت تا بیک
بنی بنگو او را در دکنه صبر میکند از برای او سفید
که میان درجه بدیجه مثل میان آسمان و زمین باشد و کسی
که صبر بر طاعت کند و نرفته است برای او سفید درجه که گمان
هر درجه بدیجه دیگر مثل میان حد و شمای زمین است
و کسی که از معصیت صبر کند و نرفته است برای او سفید درجه که
میان هر طریقی مثل میان حد و شمای زمین است تا شمای عرش
و در کاف و جناب امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که
صبر علی المصیبة حسن و صبر علی الطاعة نور و صبر علی المعصية

این اولی در سوره احزاب صبر بر ایمان و اورشنا العزم الذین

آورده اند چون خونک شود قرآن بر ایشان کوبند ایمان
آورده ایم با و بسپد کلام خداست بدرستی که این قرآن
ثابت و اضمین است بر و در کار ما بدرستی که ما پیش از نزول
قرآن اسلام آوردیم با زبانی چون ذکر او را در کتب شما
سابقه درین بودیم لطیف است و از همه بخود امر ایشان در پیش
بسیب صبری که کردند و نشان که بر نفس چنانچه در حجب
حجری هم وارد شد که ایمان بکمالین باقران در زمانه
با با زبانی باقی ماندن از اهل کتاب با بهر داشتند و وضعی
کنند بیکدیگر بر او موافق حدیث نبوی که اشع الحننه
السینة فیها انبساط معصیت را و صبر حجری هم بنفیه انا
سر او متناقله نیست و از لحنه ما با ایشان عطا کرده ایم
انفاق و صرف در راه حق میکنند **ایرجها در سوره**
بقره میفرماید ایها الذین آمنوا استغنیوا بالصبر الصلوة
ان الله مع الصابین ظاهر صبر ای ایچنان کا ذکر ایمان
آورده اید طلبی در صبر کنید بواسطه صبر و عاقبت
نماند بر سبب که خدا با صبر کند که کان است صبر و عاقبت
دعا و این شریف چنانچه در مقام در کبر از هم این سوره
نایضی است که و الله مع الصابین از اعظم عنایت و
اهل بلا و محبت است **ایرجهم** باز در همین سوره میفرماید
و لا یؤتی کفی من الخوف و الجوع و انقص من اهل

و الله اعلم

و لا یفتقر و الثرات و بشر الصابین الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انما قدرنا الله وانا الیه راجعون اولی است صبر صلوات الله
بر تمام در حق و اولی است هم الهی شدن ظاهر تر بود آنکه هر چه
اصحان میکنند المیهنما را بجزی از نرس و کرسنگ و کی و نقصان
انما له و جانها و غیرها از زعمها و صبرها و بشارت و بعضی
ای چنان خطاب شامرا است هر بشارت و هشتم را در بکنند
کان ان یفیان کما یکنه و فی حیرت با ایشان از مسیبت بگوید انا
در و انا الیه راجعون یعنی ما از برای خداست خدا خدا هستیم
و ما صبر می خدا یعنی با رجاء باز کشند که کان این چنانچه
ایشان است صلوات الله بر و در کار ایشان در صبر و ایچنان
ایشان هدایت کرده شد که کاندن خفی نماند که این اصحان از
برای انجام حجت برین است و آنکه مقام صبر و بر بلا و عاقبت
بغضار ایداند و از خداوند جل و علا سر او و صبر بر و رنجی
ببست و با این بلا ایدان برین و دیگر نماند است چنانچه می
فرماید در سوره عنکبوت الا احبب الناس ان یسألوا ان
یقولوا امنوا هم لا یفتنون و لکن فشا الذین من قبلهم که
الله الذین صدقوا و جعلن الکاذبین واجبار و ابیناب
بسیار است و دیگر پوشیده نماند که این امر شریف که بر این بلا
بظلمه از این امور دلالت دارد بر ساند که در زمان امت اسلام
معظم فضل است خداوندی در صبر و در کار است و هر نفس

که آنها را تا الیه رجوع کند در مقام صحبت گفت می شود
همین خبر قول صاحب است در نهج البلاغه انما الیه رجوع الی الله
مفهوم است که فرموده بدین است قولنا انما الیه رجوع الی الله
ما با او بود و قول ما انما الیه رجوع الی الله است
برینها می ما بر آن شد که انما الیه رجوع الی الله است
مقام بندگی و لا شریک له و لا شریک له و لا شریک له اصل نیست
او و سایر اینها ظاهر و باطنی است و لا شریک له از سبب و
است و دیگر اینها خود و بخت و ثبوت و بقا و بقا
احرف شایع تا الیه حاصل شود و از این جهت این کلام جامع
تقریباً از صحبت شد که انما الیه رجوع الی الله است
فما من و الیه رجوع الی الله است انما الیه رجوع الی الله
فرموده و اگر از دیگر نظرها واضح شد گفت و نشود که در
بعد از حکایت خود خواهد داد و انتقام از ظالم خواهد
گشت و اما انما الیه رجوع الی الله است انما الیه رجوع الی الله
شاید گفته شود که انما الیه رجوع الی الله است
اما انما الیه رجوع الی الله است انما الیه رجوع الی الله
بلیطه و احسان انما الیه رجوع الی الله است
حق و راستی انما الیه رجوع الی الله است
و می تواند بود که حدیث انما الیه رجوع الی الله است
صده و فرموده در انما الیه رجوع الی الله است

صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده انما الیه رجوع الی الله
جمله انما الیه رجوع الی الله است انما الیه رجوع الی الله
بکلی واحد انما الیه رجوع الی الله است انما الیه رجوع الی الله
و من لم یفرغ منها و خاف حدت من ضل اعطینا ثلثه
حاصل او اعطینت واحد منهن انما الیه رجوع الی الله
الهدیه و الرجوع انما الیه رجوع الی الله است
الآنکه ظاهر انما الیه رجوع الی الله است
من که در اینها انما الیه رجوع الی الله است
که خود در اینها انما الیه رجوع الی الله است
عوض هر یک از اینها انما الیه رجوع الی الله است
از عطا و کبک انما الیه رجوع الی الله است
میکنند او را انما الیه رجوع الی الله است
تا آنکه خود انما الیه رجوع الی الله است
و در این انما الیه رجوع الی الله است
تشم انما الیه رجوع الی الله است
و ضربه و عین انما الیه رجوع الی الله است
و شمله انما الیه رجوع الی الله است
از رسول انما الیه رجوع الی الله است
کنند انما الیه رجوع الی الله است
شریعت انما الیه رجوع الی الله است

والمغرب ولكن البر من امن بالله واليوم الآخر والملتكة
والكاتب التقيين واخي المال على حبه ووعي الغريب واليتامى
والساكنين وابن السبيل والسائلين وفي الرغب واوقاف المساكين
واخي الزكوة والموفون بهيهم انا ما هم اذ اصابوا من فضالنا
والضراء وحسين الباسر اولئك الذين صدقوا اولئك هم
المثفون ظاهر ترجمه آنست که فعل پسند به نیست پسند که برکت است
روهای خود را بجا بفرستد ای جماعت مناری در جماعت من
ای جماعت هر دو با آنکه خطاب عام باشد نسبت به هر کس اول
مواضعتا فیض در شرفها هم تمام است و لکن فضل حق و پند
سبکی که پند است ایان آورده باشد عهد و وفاست و
ملانکه و کمال بخیرهای خدا و عطا کنند مال را با اینکه
اورا دوست میدارند و سقند با صاحبان فریب و
خویشی خود با خود نشان بجز صلی الله علیهم و علی آله
صنی که خندان و لکن الخیر به فریاد رسوا می دهد
ایمنون بر وجهت به سید هدیه ای که خدا مقام ایشانرا
باید از صدقانی که اساخ اموالشان گردانند و به هد
سید بنای لکن بنای زین هاشم را هدیه بنده و باید هد
و بد هدیه که پذیرد و کسی که در سفر خود از راه ما
سؤال حینا بجز و تقصه ندارد و قبول کند که آنرا حاجت بعضی چند
کرده اند و بجز این در تقییم سید کانی که کتابت شده است

سنگ اند تا آنکه اراه حق سپهر نموده انرا زاد شوند و سبکی
کسبست که بسیار در نماز با جد و ان و زکوة را داد بهد و
کنند تا کان بعد خود در وقتیکه عهد کند عهد با خدا بنام
و چه با مردم و صبر کنند تا کان در وصیت بنام حادی اعدا و در نفس
و شدت و در نزع شدت فقال این جماعتند بخندان اشخاص
که دست کو میباشند در ایمان خود و بخواهند ایشانرا بهر
ن طراوت این شهره صدرا و بر وجهت اشفاق و در سواد و بر وجهت
و در وضع نفع و دنیا و بر وجهت نفع لاند و در ایر هضم
در سوس ال عمران میفرماید لبشون فی اموالکم و انفسکم
ولستم حق من الدین و نوال الکتاب من قبلکم و من الدین انما
اذی کثیرا و ان نصیرا و نوالان ذلک من عزم الامور
ظاهر هر چه از وجهه آنکه هر چه اعتبار کرده و می شود باشد در
مالها می خورد و نفعها می خورد و هر چه می شود لب از لب نشان
اشخاصی که کار جرایزها تا آنکه در پیش از نشا و از آنها بگذرد
که شرک آورده اند از اینها بسیار و اگر صبر کنند و بجز همینها
مخالفات رخداد لب بهر سبکی بی صبر و نفوی نامور لب
معزیه که هر چه بخواهد حاجت با از اموالست که خدا هر
با و یعنی امر و بالعن فرموده و امل غرضتات رای بر لب
باید با مسأله او عتیق نماید که این اخبار و بجز اخبار است که
در این سابق بیان شد و از جناب امام رضا صلوات الله علیه

8

در این مقام منقول است که اختیار در اموال با خرج زکوة است
و در انفس شرطین هر چه است و این منافق در تدارک با آنچه بعضی
گفته اند که اختیار در اموال بتکلیف منافق و آنچه از اقا
با این نام برسد و در انفس هم او قتل و اسیر و جراحت و آنچه
مبتوس و در شود از خود و مرگ و غیره است و اهل ایمان
با این باورند و از اول زاعمال کتاب مشرکین از برای اینست که خود
قبل از نزول باطل مسلمان بوده تا بعد از وقوع این چندان
شافی باشد و چه از این احوال بدین تصور میشود **دوازدهم**
در آخر همین موعود میفرماید یا ایها الذین امنوا اصبروا و
صامروا و اطوا و انصوا لعلکم تفلحون ترجمه ایست
بنابین بعضی از مفسرین آنکه ای ایها الذین کفرت ایمان
آورده اید صبر کنید بر خصمها و طاعت و آنچه میسر است
از شما بدارید و پناه معالجه دشمنان خدا در صبر کردن **شصت**
حنیث و با هوای نفس که اعدای عد و لیب در صبر **شصت**
او و در **شصت** می این جمله از در صبر صراط النبی است در **شصت**
با این مقام است و چه میگوید بدینهای خود و استقامت خود در **شصت**
خوف و اطراف و با اسلام با نظار و کفار و هم چنین **شصت**
حق در بر طاعت و چه به نیکان خدا نبردند و نیز آنچه از آن است که
درست کار شود و اینهای درستکار را آنکه به چه نیکان **شصت**
درستکار شود و در این مقام که در **شصت**

که باطل است اول را شریعت و ثانی را طریقت و ثالثا **حقیقت**
گویند و موافق بعضی از اخبار صبر کند بر قرائین و صابره کند
بر مصائب و در این شویید بر ائمه علیهم السلام و در بعضی اخبار
در جمله اولی معکوس این سخن شده و از برای موافق و در بعضی دیگر
ثانی مثل همین سخن نیز این شده و اول بصیرت و معاصی و در **شصت**
اول بدین وثاق ندین خالف در اعتقاد و ثالثا با امام **شصت**
معاوی شده و در حدیث دیگر وسط معاوی بنیامه شده و در **شصت**
دیگر اول مصاببه و دوم بنفشه و سوم بکسی که افتد با او **شصت**
معاوی شده از حضرت بن آدم صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
از جمله باط اشعار نماز عیدان نماز است و صابرا علیکم
مریبت که فرمود و اطوا و الصلوا و طهری عنکم فسخیر کلام **شصت**
کرده باشد و کشیدن نمازها را با صبر و چه میماند که با طاعت
دقت بود و از سپید سجده و طهارت منقول است که فرمود این **شصت**
در عباس و در **شصت** از آنکه نبودان را با طاعت که امور **شصت**
دو است که عبادان را با طاعت از **شصت**
در سون نهاد میفرماید و الذین صبروا و انصوا و چه در **شصت**
واقفوا الصلوا و انفقوا مما رزقناهم سراً و علاناً و
بهم رفیق بالحسنة السنة اولست لهم حصون الدار **شصت**
عدن بدخلونها و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذرئهم **شصت**
و الملائكة بدخلون صلحهم من کل باب سلام صلحکم **شصت**

صبر ثم فتم عطفی اللذرا غامر غمها انکه لفظان کسانکه صبر
 میکنند بجهت طلب صواب و در کار خود و پیامدادند نماز و
 صرف می کنند و در راه خیر و لطفه ما با ایشان عطا کرده ایم در
 بنام و آنچه شکار و دفع میکنند بیکدیگر می رانند و اینها عتق از برای
 ایشان است حاجت دارد و اینها یعنی لطف سزاوار است که حال
 اصل را در دنیا باشد که آن بهشتی های فانی است که داخل میشود
 ایشان او را و کسی که صلاحیت داشته باشد از دنیا ران ایشان
 و در نهایت ایشان و ذریات و اولاد ایشان و ملائکه داخل می شود
 بر ایشان از هر روی زنده های غیر آنها و در هرهای ایشان و
 صبر کنند سلام علیکم سلام و رحمت خدا بر شما باد و بواسطه
 که کردید با این بجزای صبر شما ستم پس چه خوش است حاجت
 این را در دنیا و دنیا نیکه صبر با طایفه در راه شام افشام کن شد
 و اما داخل شدن در نهی صلوات با از واج اگر شوه بر روی
 خفای نکل و اما ما بعد پس از بعض اجزاء بر بسیار که اختیار
 خبر و بهر راه بکنند از صد و در در حلال ز سر و اجناس علی
 والد منقول است که ام سلمه خدمت شکرش در هر کس پدید روفا
 ندای تو بود ز غم از برای و شوه بود پس هر چه می پندد
 بهشت میشود تا بر نیت از شوه اولی با از هر دو ای ام سلمه
 اختیار میکنند آنکه خلاق و بنا کوز و سلولت او با اصل عیش و ده ای
 ام سلمه بد رسیده حسن خلق جمع میکنند به دنیا غرض و اطمینان

و نیز اینکه حملی که در صبر و
 است که کلامی باشد و عطف
 بر وجهی است که در حدیث
 صبر و لیا الا انما است
 خیا نکه انما است
 خیار و در هر راه است
 بود که اگر است
 شد باشد و اولی است
 اولی الا انما است
 بدین توصیف است
 خیار و در هر راه است
 و با عدل است

گفتند عتق را آنکه و بهشت که از ایشان پس چنانچه مالدول
 حدیث نبوی است که اینست که چون مؤمن صناد خود را در بهشت
 را حاضر شود خنای ملک و کرامت هر کجا دعوا و صلوات و نغمه و
 با فون و در یکجهت منظومه پوشید و هفتاد صد هر بر یکبار
 مختلفه که بافته شده اند از لاله زره و لؤلؤ و زبرجد حیوانه
 سمیت و غیره و بر کندن حوراء از برای او و دند که بر او افتاد
 باشد و در پای او و در غل از طلا هر چه در کمال با فون و لؤلؤ و
 اینها از با فون سرخ می شود که چون نزدیک بود صد شود از روی شوی
 خواهد که از برای او بر خیزد نکند و دو کو سپید با دلی همدار و زرد
 نعب و غضب بهشت پس با او مضاربت کند و مکار با یاضد سال از
 سالهای دنیا که ضعف و زایل شد و او ملامت از این دنیا
 از آن کلاهی و در کردن آن حوراء غلامه از غضب با فون سرخ
 ملاحظه کند و در وسط او می که در آن نوشته است باطل
 چیزی و انانگوار در حدیث این نشانهت نفس و لیا نشانهت
 نفس بعد از این حدیث از حدیث رسولی و در حدیث که او را
 نهیست و مبارکباد گویند و او را لجهوزا و هیچ کند پس بر بند با
 در این نهیست و علی که مومنان در هرهای بهشت کویندان و
 ما را از و طاعت بگیرد و سبک خدام را از برای نهیست فرسانه طاعت
 کویندان صاحب را خبر کنیم و در احوال کتایب ملک داخل چه
 میشود و میان او و حاجت به بهشت است آنکه باول روی هر بد

حاجب است که بر در عرصه قرار بکند که در عالم این ایشان
فرستاده به پناهت و طاعت امانت و سوال کرده اند که من ز بر
ایشان اذن بخوانم که حاجت کوید بدین سبب که شایسته کواکب
برین که اذن از برای کسی بر خط خدا بگیرم و حال آنکه باز وجه خود
خالت کرده و به پناه حاجت و طاعت و در پیش است پر حجاب
برهم داخل بشود و ضمیر بکند او را که بر در عرصه قرار بکند
که در عالم این از برای ما بگوید و طاعت فرستاده اذن دخول بگیر
فهم نزد خدا رود و ایشان گوید که رسول خدا بر این عرصه اند و
ایشان هم در عالم کند که خدا از برای نهایت طاعت فرستاده پسر
او را اعلا کند خدا او را السلام میکنند و دخول میدهند پس
داخل میشوند و طاعت در عرصه است و از برای آن عرصه فرستاده
در است و بر هر روز از راهی او ملک و ملک است خدا از آنکه
ملا نکه را اذن دخول میدهند ملک و خود را با او ملک است
مفتوح میکنند پس هر ملک از درهای عرصه داخل می
میشود و تبلیغ رسالت خداوند را میکنند و رسولی است
و از آن فرموده و ذلک قول الله عز وجل فی الملئکة یا حی و
قائم من کل اب لغیب فی ابوالعزیز سلام علیکم یا صبرتم
فتم بعضی الائم را در هم در سوره نحل میفرماید و ان عاجبتم
فیما نزلنا من حقنا فیه من ربکم لعلکم تهتدون و
اصبر و صبر است از آفات و لا یغترن علیهم لانیات فی حقنا

قما یکفرون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم احسن
ایشان شریف چنانچه در اخبار رسیده بعد از نوزده اهد و شهادت
حیی از اصحاب رسول خدا که ایشان را پیش کرده بود و اندوید
دیانه ایشان هم بزرگو ازین حضرت هم بود نازل شده بود در حق او
است که بعد از آنکه سید عالم صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله
و در این دنیا در پیشگاه که نشسته و فرمودند و فوف در هیچ موفقی
نکرده ام هرگز که خشنود که فریاد من از این مکان هرگز آید
خدا بکنم که هرگز او را در پیشگاه من از ایشان هفتاد مرتبه در او
خدا پش در یک بعد از اطلاع با آنچه فرموده شد گفتند اللهم لست
للموت و البیت المشکی و انان المستعان صلی الله علیه و آله
لین ظرف لا مثلی و امتان پس چه پیش از این باشد او در که
ظاهر که زجر اینها اینست که اگر عذاب کند پس عذاب کند پیش
انچه عذاب کرده است که این عفو با عباد است و خود در هر آنکه
صبر کند بخوبی که صبر عباد است از برای صبر کند که ان و صبر کن
و صبر صبر بود که بنویسد و بنویسد خدا و صبر من مشو با عباد
که بداد که اوست فضل شده اند و سینه در شان نشود که صبر کند
قوم بدین سبب که خدا با پروردگاران از شرک و عباد و بنویسد که
است در خبر است که سید رسال صلی الله علیه و آله از این فرمود
اصبر صبر صبر بکنم صبر میکنم **ای ای ای** در سوره نمل
خبر ما بانی جنیم الیوم بما صبرنا انهم الفاترون

ظاهر است بر اینکه بدین سبب که ایشان را امر و بسبب که
کردند باین سبب که ایشان را ندانند و ایشان ساجده
بر این دردم جانشینت که میزان ایشان سبب و دخل درجه
و معنی ایشان را ندانند تا آنکه ایشان گفته میشود که ای بابا
چرا خوانند و در این باره آنکه بگوید و بگوید اعتراف بجناب شرف
و صلوات و کرم و در مقام استدعا بر او را گویند ای پروردگار
پروردگار ما از ان شرح بگو که هر یک که در علم ظاهر کرده ایم
فالاحتواء اینها را نگوی و در غایت سکوت که سکوت باطن
چنانچه سید را که در غیرت و در تکلم مکرم با من است که
در بیرون بیاید و بیرون و تینا ما اف غرضان او را در میان
خبر از آنجا که فایده آنست که در سخن ترا حقیق گویم و گویند
هر چه سخن گوید بجز آنکه بودی طایفه از بندگان من در داد
دینا به گفتند ای پروردگار اما ایمان او و ده ایم پس پاسرز
داد او هم کن ما را بدین سبب که هر کس که کلینت را بیاخت را
استمنا و در هر یک که بگوید که اشتغال است با استنار از او
بر او در آنجا که از او حرف که در حق و در میان من بعد ایشان
چنانچه در این سبب بسیار است و در حق ما در حق ما در حق ما
سوی شعرا و در میان بدینا که کافی که سبب که در میان او است
ایشان را در پان چند ذکر کرده است اول آنکه بگوید در حق ما
و باقیون چنانچه در سلام خداوندین من احسن من خلقا

مناسا ظاهر است بر این که ایشان را ندانند و ایشان ساجده
موضع بر پشت و ایشان کرده میشوند در حق ما بخت و سلام از
ملاک که بگوید در این باره هم اشاره شد با بخت و سلام بعضی
بعضی را در حق ما و در این باره هم اشاره شد با بخت و سلام بعضی
غرض بگو و در این باره هم اشاره شد با بخت و سلام بعضی
مبغض ما بدین والدین امنوا و عملوا الصالحات لنبؤنهم من الجنة
غرفه بجز اینها که ایشان را در حال اینها تمام اجر العالمان الذین
صبروا و صلی علیهم نوحا کون ظاهر همه آنکه ایشان کسانیکه
ایمان آورده اند اعلی سلم کرده اند هر چند که در میان ایشان
تفاوت است در بعضی از اینها که جاری میشود از اینها هر چه است
غرض است و بگوید و بگوید که در میان ایشان که صبر بر خشتها
و شکر و توکل نکرده اند که هر چه بود که خود **ایله جبارود**
در سون نغمه میز ما بدین فل با حبا و الدین ما خواستوار بود
لذین یحسنوا فی هذه الدنیا حسنة و ارضوا الله و اسعدوا انما
یوقی الضارون اجرهم بجز سبب از هر ظاهر که بگوید و بگوید
که ایمان آورده اند بر اینها از پروردگار خود از برای سبب
که ایشان در این باره با حسنه و در کار است و در میان حدیث
و اشیاء که در این نوع بر احسان میباشند و هر کس که در میان
که توان اینها را بخت است که عطا کرده میشوند در میان
بر مشتاق طاعت و هر چه در این باره است و در آنجا که ایشان چنان

باز که با چنانکه از اخبار این ظاهر میشود باید دانست
حساب کند که با و راه با چنانچه بعضی معنی که شایسته
مخفی نماید که با بعضی معنی مخلوق با و در لفظ و در معنی
لباب و لاغی شود چنانچه گفته که آنانی که در این دار
دینا سگی میکنند از برای ایشان حسنه است و این حسنه چنانچه
بود که در دنیا با ایشان رسد با و در دنیا با و در دنیا
کرد که آنانی که سگی میکنند از برای ایشان حسنه است و این حسنه چنانچه
است مثل حسنه صاف و طول عمر و ولد و سایر نعمها اگر چه
مناقصه ندارد که در آخر عمر باشد و حسنه است که از اصل آن
جناب مایل مؤمنان عالم اسلام بر خاطر است تا اینست و بر آنکه
بعد از آنکه فرمودند که خدا خیر من است و اهل بیت علیهم السلام
در دنیا و در آخرت و اینها را از او فرمودند پس فرمود من
اصطفا الله فی الدنیا و الاخره و در کاف انصبا
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که روز قیامت کسی شود
تا انقدر از مردم بر خیزد که در بهشت میرسد در او اینها را
استفاد می شود که کسب کند شما گویند اهل صبریم گفتند
بر چه صبر کرد و این گویند بودیم ما که صبر کردیم بر طاعت خدا و
صبر کردیم از معصیتها و خدا صبر کردی و جل معصیتها
صدق او در خلوه و مجتهدان است که شد داخل کند ایشان را در
بهشت حضرت فرمود و اینست قول خدا انما یوقی الصابرون

الصابرون اجرهم یفرحون و صباشی مع از الشریع و در این
که هر که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذ انشئت
الدوا وین و صفت المواقین انهم یسبحون هلال الیا المیزان و لم
یکشروا و یوان تم تلهذا الا یسبحون فیکذا فترت و یوانها
شود صبر آنها نصیب غنیمت شود از برای اهل بدین صبر و شریعت میشود
و بولفی بر این تم خوانند و در دنیا با و در دنیا با و در دنیا با
بزرگوارش سپید کاپان صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود ان فی الجنة یخرجون فی الاصله البلیوی و فی اهل
الیا یوم العینه فلا یرضعون و یان و لا یضلعون بران سبت
علیهم الا اجر صبا و فرما بوقی الصابرون اجرهم بغير حساب
یعنی بیه حساب و در بهشت در خفت است که او را شریع البلیوی
گویند و او در بهشت و اهل بدین در روز قیامت بر سر
نشیند و برای ایشان بولفی و صفت میشود صبر و صبر و صبر
در دنیا ایشان اجر صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
ایه نامی هم اهل صبر و الصبران الا انسان لقی خسران الا
اصوا و عملوا الصالحات و نواصوا بالحق و نواصوا بالصبر
یعنی ضم بره ان با صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
لم ان اصابه یثوب باشد باقیان صبر و صبر و صبر و صبر
انسان در خیر است و در دنیا با و در دنیا با و در دنیا با
عمر و بطالت که در دنیا با و در دنیا با و در دنیا با

از این که در آنجا نشانی از عبادت و سستی بصیرت
تجدد و جهاد و صبر را در پیش است خوف و خوف و لغو
از دنیا را نشان می دهد که دشمنانی بهشت با نیت شرافت و پنا
قرار و شوق میکند و کسیکه بشمار از اثر هر صبر کرده و از حیرت
و کسب کرده و پنا ندهد باشد و در صفت و صبر و صبرها و کسب
اشکال و کفر را در صبر میکند بصورت **مؤلف** که در آنجا
طو او را از اخبار منزل با اختلاف مراتب صبر با اختلاف عقبات
خارج است و بعضی هر چند باشد و آنکه و اگر صبر در اضعاف
قرار داده چنین گفته اند که ایمان در شادان اعتقاد و عمل
و عمل بصیرت شود و صبر در شادان طلقا بصیرت در کسب
چنانچه در کسب بصیرت است معنی نماید که بصیرت در شادان
که بصیرت تمام ایمان است با این وجه مناسب نیست و در کسب آنکه
ایمان است اعتقاد و بیاض و ستم و در نیت و انسان و در این وقت
نیت با این وضو است حال صبر در اول نیت بیاض حال صبر
در اول صبر بر یک گشت چنانچه در این عقبات و شکر و کسب نیت
و از آنجا است که بعضی صحابه ایمان را در صبر و نیت شکر گفته اند
چنانچه اخبار و مختلف در کار است و در این اخبار و نماز
با نیت و نیت و از جمله اخبار عدت نیت نیت علی الله و الله
که در وقت و وقت و جهاد با عدل با نیت و نیت و نیت
و نیت نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

و از آن من قبل رحمت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
حجرت اما او را اینچنین است لکن صاحب زمین مذاب و در غیر
بره و در راه میشود پس اگر از جانب سر و در این نیت و نیت
او را وضع میکند و اگر از جانب سر و در این نیت و نیت
میکند و اگر از جانب پاها اندر وضع میکند و در این نیت و نیت
و صبر و نیت و نیت است که در این نیت و نیت و نیت و نیت
و در کسب از آن نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
لا اله الا الله که در این نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
ان اصابت ستمه شکر و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
صبر و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
امرا و هر چه نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
با و برسد با نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
برای او و اگر برسد و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
که در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
که در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
مکرم و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بعضی صحابه نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

چیزی را که میفرستد و هیچ فریبی ندارد و در وقت
منقول است که اگر کسی در صلی الله علیه و آله سوال کرده باشد
که ایام روز هفت که داخل هفت شود و پنج اب فرمود
نفر کله چشم صبر و بعضی علی لیا در هر کس که لیا صبر
کنند و دیگر از آنست در صلی الله علیه و آله فرمود که فرمود
فی الله علی ما تکرر خبر کثیر یعنی در صبر بهر که خبر
لیا در این سخن از حضرت علی علیه السلام منقول است
که فرمود آنکه لایم کور و ایوبون آن صبر که علی ما تکرر
به زبیر بنده شتابانچه دوست میدارد بدین صبر مگر
صبر کردن بر آنچه از او کرده دارد چنانچه نیز از علی علیه السلام
مرویت است که فرمود لو کان الصبر جلاکان کریم ایضاً
اکرمه روی بود هر کس که صبر بود و دیگر صبر ثقلین
صلی الله علیه و آله فرمود این حدیث جلا بطن علی علیه السلام
فرمود ما من جرمه لجلات من جرمه عیناً کما اصل او من
صبر علی صید و ما من ظفره احوال الله تعالی من ظفره
و مع من خشنه الله او ظفره دم امریست که سبیل الله یعنی
جرمه نیست که و وسر باشد لبوی من از جرمه عیناً کفر
بر او را می بیاورد صبر و صبر و صبر و صبر ظفره که بخوبی
تعمد است و بگردد ظفره اشکی از خوف خدا با ظفره
خوف که ریخته شده باشد در راه رضای نامی و صبر در

روایت کند و در حدیثی صلی الله علیه و آله فرمود ثلاث
من رزق من فقد رزق حبه الدارین الرضا بالعلم و الرضا
بالیاد و الدقا فی الرضا یعنی سه چیز است که هر کس را
بضرب شده پس بخوبی که عطا شده با و صبر با و احسن رضا
بفضیلت صبر و حیا و دعا کردن در حال عافیت و رفاهت
از این عین منقول است که عیناً رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود صبر و در با غلام او با علم که احسان کلمات
بفعلات الله بهر نقل است فی حال حفظ الحفظ الحفظ الحفظ
امامت نعرف الله فی الرضا بعرفات فی الشان و اذا
سالت فاستال الله و اذا استغث فاستغث بالله و اعلم ان
فی الصبر علی ما نکره چیز کثیر او ان الفرج مع الصبر ان
الفرج مع الكرب و لا مع العسر لیسر یعنی پس با صبر بود
پس تسخیر می یابد و هر گاه کسی که خداوند نفع دهد تو سطره
اینها کهنم بجزوه و حفظ کن از حفظه یکند حفظ کن مبتدیان
او را پیش روی خود با خداوند و حال صبر عافیت
اشنا شو تا خدا بسکوا و اشتابا نو کند در حال شدت
و اگر شود که بکند از خدا بکن و اگر طایاری میبکند از خدا
کن و بدان که در صبر هر چیزی که گواهدی از خود
لیا در این و در هر چند که باری و صبر با صبر است و
بدرستی که فرج با کرب و بدینست که با عسر و شدت لیس

والبسنت ویکبار زان بر بلس و لبست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بر انصار داخل شد فرمود انتم یقین و من
هستند شما یقین کون کرده اند یعنی کفایت با رسول الله فرمود
علامت ایشان شاکه نشسته و بیکدیگر میخیزند فانما یقینکم بر باد و
میباشم فمن انزل فی صلی الله علیه و آله فرمود مؤمنون و رب
الکعبه یعنی ایشان او در وقت هجرت بود و کار کعبه بود از آنست که صلی
عالمه صفت است که فرمود التقیر کثیر من کون الخبیثه یعنی صبر
کثیر از کجی ای هفت شاست و دیگر فرمود من اقلها اولها یعنی
و غیره التقیر من اعین خطه و منها ام یال ما فانه من فیهام التی
صیام النهار و ان صبر اعلم من انهم علیه عنا حلی من
ان هو اصفی کل امر منکم بمثل عمل جمعکم و لکنه اخاطف
یعنی صلحکم الذین بعدی فینا کعبکم بعضا و دیگر هم اهل
التقاعنه ذات من صبر و احسب خطی بکمال ثوابه ثم فراه
ما عندکم یفقد و ما عند الله باق و یخبر بالذی صبر و
الذی یعنی از کس چیزی که او درده و عطا کرده است الذی یعنی
و غیره صبر است و کسبک نصیب خود را از این دو داشته باشد
با کمال روز از آنچه از او خوف شود از لحاظ عبادت و رتب
و درین روز هر چه که صبر کند بر مثل آنچه او هستند
دو شریک پیش من از آنست که یکی از شما مثل دیگری است و آنکه
ولکن من یومر انما یک مشروح شود بر شما و با عبادت من

یعنی انکار کند پس بعضی را آورد انکار اهل ایمان شود و در
وقت پس که صبر کند و او را حسب و کفایت از نظر او
میآید بیکال ثواب صبر را فرمود و بیکال ثواب خود هم پس این
خواند که مؤمنون انکم لکنجه نزلنا انکم فی سوره و لکنجه
عند الله استیلا فبیت صبر این خراب میباشم ان صبر کنته کما
اجر ایشان را بیک نواز خیر عمل کرده اند انما جناب صبر المؤمنین
مروست که فرمود و ام القیونان الظفر من کون الایمان
التقیر علی الصواب یعنی تمام صبر در پیاچظ و در وقت و از
کجی ای ایمان صبر بر صیانت است و دیگر فرمود که فرمود
لا یعلم الصبر و الظفر و ان طاله به الزمان یعنی بسیار
صبر کنته فاذا ظفر و صبر کنته کما یزمان با و طول کند
دیگر مروست که فرمود صلحکم بالصدق من به با حله الخافم
والبه یعود الخافم یعنی بر شما با صبر کردن پس بدرسید
بصبر کنته مبکند محاطا و بصبر و بکند جمع کنته یعنی
خبر نصیر چنان مدارا و نسیب سجاده زین العابدین علیهم السلام
که فرمود اذ جمع الله الایمان و الامن بن بنادی منادی
الصابرون لپیاد منون الخیر یعنی بچسبند
من التاس فی الظاهر الملائکه فیقولون الی بن بابی آدم
فیقولون الخیرة فیقولون و مثل الحساب فی الاعم
و من لزم فی لوا الصابرون قالوا و ما کان صبر کما لک صبر

علی علیه السلام و صبرنا من صبر الله حتی نوافنا الله عز وجل
فی لواءهم فانیم اذ خالوا الجنة فقم امر الله اسان یعنی و فیکند
جمع میکنند از خلق اولین و آخرین را تا آنکه نماند که
کجا بنده صبر کند تا اذ خال بهشت شوند و حساب فرمود
پس پیا می شوند و خودی از مردم پس ملائکه و ملاقات با انبیا
کنند و میگویند که ای پسر ای ابراهیم که بنده بهشت ملائکه
گویند پیش از حساب گویند بجز ملائکه پرستند که تا آنکه بنده
صبر کند تا کان ملائکه گویند صبر شما چه بود جواب دهند
که صبر کردیم بر طاعت خدا صبر کردیم از عصیت خدا تا و فیکند
خدای رحیم و رحیم رحیم ما را اگر ملائکه گویند چنان است که
کنند داخل بهشت شوند پس چون است از آنکه ملائکه تا
دو کافری بنده ملائکه از جناب امام جعفر صادق علیه السلام رفتا
کرده که فرمود دخل امر المؤمنین علی سلم المسجد فاذا
رجل علی باب المسجد کتب علی من فقال له امر المؤمنین صلوا
الله علیهم انک قال امر المؤمنین اصبت بلی و اخی
و اخطی ان اکون فاعرجت فقال له امر المؤمنین علیهم
علیات بقوی الله و اعتبر بقدم علیه عذرا و التبر بالحق
تمنای الر من الجین فاذا فارقی السب الامور شدت الا
به فی داخل شد جناب امر المؤمنین علی سلم المسجد و صبرنا
مردی را آورد و بسیار داشت و از آنکه در بهشت فرمود

الاسلم فی سلم المسجد
و اذ فارقی

می فرمود گفت بپای و بر او در وفات ایستادند و منبر هم که فرغ جان
من شود و حضرت فرمود بر او با بر هر یک از آنکه از خدا صبر کند
تا آنکه وارد شود و ثواب چنان در روزهای روز جزا صبر و دامت
بمنزله سر است از خدا و فیکند سر نباشد احد فاسدی شود
صبر هم که نباشد امود فاسدی شوند و ایام در کافری بنده خود
از خرقین همان از جناب امام محمد باقر علیه السلام و ابان که فیکند
الجنة محضه فی المکان و التبر من صبر علی المکان فی الدنيا
دخل الجنة و صبر محضه باللائق و الشواش علی
لذتها و شهواتها داخل الجنة یعنی بهشت ناخاطمه که در شهادت
بناخوشها و صبر بر شکر که کند بر مکان در وارد دنیا داخل
بهشت میشود و صبر و طراف و لذات شهوات است پس که
بفرض خود عمل کند چه را او میل داشته باشد داخل نشود
میشود و مجال آنکه در ان راه است و در این راه این همه کرده
می کند بان طرف راه میرسد و غیر از آن چه بر او واجب کرده
که گفت قال ابو جعفر علیه السلام لمحضر او علی ابن الحسین علیه السلام
الوفاء و صفت الوفاء و قال باقی او صبت بما اوصاف
بنا و این خصه الوفاء و عماران اباه اوصاه به با این صبر
علی الحی و ان کان تراهی جناب باقره علیه السلام فرمود چون
باید مرا بم وفات در سبب من سینه خود چنانکه فرمود
ای فرزندان من و صبر میکنم تا آنکه بگری که صبر کند مرا بپسند

در زمان که وفات او در سید و از آنکه ذکر کرده که جناب ابی
اورا و صلیت فرموده با او این بود که ای خردمند صبر کن بر حریفی
اگر چه تلخ باشد منقول است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمود این را که صبر من خلدی همدل و من همدل اعدا هوس
من الخطل ان من صبر فالصبر و ربحه الصائم العالم و ربحه
الشهيد الذي صبر بسببه فلان محمد صلی الله علیه و آله
بصبر من صبر کنه من همدل صبر کنه ان غلام خود این غلام و این
اهل خود بر چنینی که از تلخ ترا و احتیاط است بدست کنه
که صبر کنه در سید صبر خود با صبر و روزی دارد و
روز و با و از آنکه شب بعبادت و بدست شهید کنه
شهرت زنی پیش روی سخن صلی الله علیه و آله در ثواب است
سند متصل از ائمه ثانی تا ائمه دوازدهم روایت کرده که در
من صبر علی صلیت زاده الله علیه و آله فرمود و داخل الله الجنة
و محمد و اهل بیته که صبر کنه بر صلیت خود عشره عشره
او محراب اید و او داخل بهشت میکند بلخی و اهل بیته
سواند الله علیهم و کلین فی در کاف از همدل جناب امام
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من لا بعد الصبر
لنواصب لله صبر یعنی کسی که امانه ننگد صبر از برای
مصیبتی از زمانه عاجز نشود و در صباح الشریفان
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در

بصبر

و در زمان که وفات او در سید و از آنکه ذکر کرده که جناب ابی
اورا و صلیت فرموده با او این بود که ای خردمند صبر کن بر حریفی
اگر چه تلخ باشد منقول است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمود این را که صبر من خلدی همدل و من همدل اعدا هوس
من الخطل ان من صبر فالصبر و ربحه الصائم العالم و ربحه
الشهيد الذي صبر بسببه فلان محمد صلی الله علیه و آله
بصبر من صبر کنه من همدل صبر کنه ان غلام خود این غلام و این
اهل خود بر چنینی که از تلخ ترا و احتیاط است بدست کنه
که صبر کنه در سید صبر خود با صبر و روزی دارد و
روز و با و از آنکه شب بعبادت و بدست شهید کنه
شهرت زنی پیش روی سخن صلی الله علیه و آله در ثواب است
سند متصل از ائمه ثانی تا ائمه دوازدهم روایت کرده که در
من صبر علی صلیت زاده الله علیه و آله فرمود و داخل الله الجنة
و محمد و اهل بیته که صبر کنه بر صلیت خود عشره عشره
او محراب اید و او داخل بهشت میکند بلخی و اهل بیته
سواند الله علیهم و کلین فی در کاف از همدل جناب امام
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من لا بعد الصبر
لنواصب لله صبر یعنی کسی که امانه ننگد صبر از برای
مصیبتی از زمانه عاجز نشود و در صباح الشریفان
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در

و در زمان که وفات او در سید و از آنکه ذکر کرده که جناب ابی
اورا و صلیت فرموده با او این بود که ای خردمند صبر کن بر حریفی
اگر چه تلخ باشد منقول است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمود این را که صبر من خلدی همدل و من همدل اعدا هوس
من الخطل ان من صبر فالصبر و ربحه الصائم العالم و ربحه
الشهيد الذي صبر بسببه فلان محمد صلی الله علیه و آله
بصبر من صبر کنه من همدل صبر کنه ان غلام خود این غلام و این
اهل خود بر چنینی که از تلخ ترا و احتیاط است بدست کنه
که صبر کنه در سید صبر خود با صبر و روزی دارد و
روز و با و از آنکه شب بعبادت و بدست شهید کنه
شهرت زنی پیش روی سخن صلی الله علیه و آله در ثواب است
سند متصل از ائمه ثانی تا ائمه دوازدهم روایت کرده که در
من صبر علی صلیت زاده الله علیه و آله فرمود و داخل الله الجنة
و محمد و اهل بیته که صبر کنه بر صلیت خود عشره عشره
او محراب اید و او داخل بهشت میکند بلخی و اهل بیته
سواند الله علیهم و کلین فی در کاف از همدل جناب امام
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من لا بعد الصبر
لنواصب لله صبر یعنی کسی که امانه ننگد صبر از برای
مصیبتی از زمانه عاجز نشود و در صباح الشریفان
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در

و در زمان که وفات او در سید و از آنکه ذکر کرده که جناب ابی
اورا و صلیت فرموده با او این بود که ای خردمند صبر کن بر حریفی
اگر چه تلخ باشد منقول است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمود این را که صبر من خلدی همدل و من همدل اعدا هوس
من الخطل ان من صبر فالصبر و ربحه الصائم العالم و ربحه
الشهيد الذي صبر بسببه فلان محمد صلی الله علیه و آله
بصبر من صبر کنه من همدل صبر کنه ان غلام خود این غلام و این
اهل خود بر چنینی که از تلخ ترا و احتیاط است بدست کنه
که صبر کنه در سید صبر خود با صبر و روزی دارد و
روز و با و از آنکه شب بعبادت و بدست شهید کنه
شهرت زنی پیش روی سخن صلی الله علیه و آله در ثواب است
سند متصل از ائمه ثانی تا ائمه دوازدهم روایت کرده که در
من صبر علی صلیت زاده الله علیه و آله فرمود و داخل الله الجنة
و محمد و اهل بیته که صبر کنه بر صلیت خود عشره عشره
او محراب اید و او داخل بهشت میکند بلخی و اهل بیته
سواند الله علیهم و کلین فی در کاف از همدل جناب امام
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من لا بعد الصبر
لنواصب لله صبر یعنی کسی که امانه ننگد صبر از برای
مصیبتی از زمانه عاجز نشود و در صباح الشریفان
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در

از دست کو دروغ و فتنه صبر است که اسم دارد شده باشد
مذکور اولی و اولی انا صبر است صبر است و فتنه جزع صبر است
دل طغرن شخص و فتنه نیک و حالش و هر صیتی که خلا باشد
او اهل اواز اجابت و انانیه و فتنه خجالت صاحب و لیبها رجوع
کتاب و پی صبر است و صبر اول و فتنه و احواش و پند از برای
فوجی و از برای فوجی از اول و احواش پند است که که داخل شود
او را از اول و لیب خجالت که داخل شده و کسب که داخل شود
او را از اول و لیب خجالت که خارج شده و هر که قدر صبر را
بشناسد صبر نکند از لیب صبر او و در است خدا ^{چند} صبر
در روضه موسی و حضرت علی السلام فرموده و چگونه صبر کنی چنین
که علم باونداری پس کسی که صبر کند با کرامت و شکوه و بخل و نکند
و جزع نکند و صبر است سرخورد پس او انعام اهل صبر است
او است که خدای عزوجل فرموده بشارت ده ما برین را
پشت و امرش و کسب که استقبالی کند با را بر حسب ^{صبر}
صبر کند با بشارت باطن و ظاهر پس او انعام است و خط
و هر که او است که حدای عزوجل فرموده ان الله مع الصابرين
و این شریف چنانچه کند شجاعت اهل صبر است و در کافی
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
قال رسول الله صلی الله علیه و آله سبک علی الناس من
لا یزال المملک من الا بالفضل و الخیر و لا یغنی الا بالعباد

و الخیر و لا یغنی الا بالعباد
من ذرک ذلک الزمان صبر علی الفقر و یفقد علی
و صبر علی الجفنه و هو یفقد علی الخیر و صبر علی الذل
هو یفقد علی العزاه الله ثوابه من صدق ما مر صدق
پس صبر و بول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زود است که
حال با بر مردم نماند که مملکت و عزت بکسی نماند مگر بخیل
و بخیل و نیکو و سگشتی کسی که بیچاره غنی نمیشود مگر بصب
کردن اموال غیر بخیل بودن و در صیتی که بیچاره مملکت بکس
دین را از دست ندهد و موافق هوای نفس نباشد و کند پس
کسب که ان زمان را در باب صبر کند بخر و حال نکند و در
بر غنا باشد یعنی آن خود صبر کند بر حال او و توانایی
داشته باشد و صبر کند بر ذلت و توانایی عزت و سلطنت را
داشته باشد عطا می نماید خدا او را ثواب بخواهد صد بوالا
که صد بوالا کرده اند و نیز کلین از این فقره تمام از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود من یبذل من لیس
سبک صبر علی کان له مثل اجر الف شهید یعنی کسی که سبک است
از مؤمنان سبک است و صبر بر آنرا از برای او مثل اجر شهید
هست و در بعضی از اخبار رسد ان غیر بن فضیل از جناب
امام رضا روایت کرده که فرمود قال ابو جعفر من یبذل
من شعبه ابیله صبر کتب له اجر الف شهید و موافق است

هوس

ترجمه از خبر با سابق با از حضرت زکریا علیه السلام مرویست که فرمود
ان القبر والبر والحلم و حسن الخلق من اجزاء الايمان
از سماعه از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
ان الله عز وجل انعم على قوم فله لشكره و اضاوت عليهم
و بلا و ابتلى قوما بالاصحاب صبر و اضاوت عليهم بغير
بغی و بدستیک صلا و عزوجل نعمت میدهد قومی را پس
شکر میکنند آن نعمت را پس و حال بر ایشان خوشتر میشود
میکنند قومی را بجهنم پس صبر میکنند و این مصایب را
ایشان نعمت می شود و از این سپاس دارند این بزرگواران علیهم
روایت کرده که فرمود اذ دخل المؤمن قبره كانت القبور
عن يمينه و التي كوف عن يمينه و التي على يمينه و التي على يمينه
فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائله قال
للاصالح و النافق و البر و ذكركم صاحبكم فان شجرتم عنه
فاذا و ندين و فبكم مؤمن و اصل قبره ما شو دمانا
سخت راست و سست و ذکوة از چپ بینی که کرده است
می شود با سابق علی فکنند بر او و صبر و عود و د کوشه
و فاحبه پس چون در ملک که میباشند سوال کنند بر او داخل
شوند صبر بنماز و ذکوی و بر کوبند شانه بک صاحب خود
بوده معینا و شوی که چاهین شد با حق تعالی است ایها صبر
صغیرا و صغیرا و صغیرا از همان طایفه و اناش علیهم روایت

ترجمه از خبر با سابق با از حضرت زکریا علیه السلام مرویست که فرمود
ان القبر والبر والحلم و حسن الخلق من اجزاء الايمان
از سماعه از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
ان الله عز وجل انعم على قوم فله لشكره و اضاوت عليهم
و بلا و ابتلى قوما بالاصحاب صبر و اضاوت عليهم بغير
بغی و بدستیک صلا و عزوجل نعمت میدهد قومی را پس
شکر میکنند آن نعمت را پس و حال بر ایشان خوشتر میشود
میکنند قومی را بجهنم پس صبر میکنند و این مصایب را
ایشان نعمت می شود و از این سپاس دارند این بزرگواران علیهم
روایت کرده که فرمود اذ دخل المؤمن قبره كانت القبور
عن يمينه و التي كوف عن يمينه و التي على يمينه و التي على يمينه
فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائله قال
للاصالح و النافق و البر و ذكركم صاحبكم فان شجرتم عنه
فاذا و ندين و فبكم مؤمن و اصل قبره ما شو دمانا
سخت راست و سست و ذکوة از چپ بینی که کرده است
می شود با سابق علی فکنند بر او و صبر و عود و د کوشه
و فاحبه پس چون در ملک که میباشند سوال کنند بر او داخل
شوند صبر بنماز و ذکوی و بر کوبند شانه بک صاحب خود
بوده معینا و شوی که چاهین شد با حق تعالی است ایها صبر
صغیرا و صغیرا و صغیرا از همان طایفه و اناش علیهم روایت

روایت فرموده که فرمود با حضرت زکریا علیه السلام مرویست که فرمود
ان من عجز عن صبر فلا ثم قال صلبت بالانصاف و صبر جميع امورك
فان الله عز وجل يحب من عمل صدق الله و لله و الله فاستقر بنا
و الرضا بعين و حضرت زکریا علیه السلام مرویست که فرمود
و انك عجز عن صبر كذا عجز عن صبر كذا عجز عن صبر كذا
امور خود بدستیک صلا و عزوجل نعمت میدهد قومی را پس
شکر میکنند آن نعمت را پس و حال بر ایشان خوشتر میشود
میکنند قومی را بجهنم پس صبر میکنند و این مصایب را
ایشان نعمت می شود و از این سپاس دارند این بزرگواران علیهم
روایت کرده که فرمود اذ دخل المؤمن قبره كانت القبور
عن يمينه و التي كوف عن يمينه و التي على يمينه و التي على يمينه
فاذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مسائله قال
للاصالح و النافق و البر و ذكركم صاحبكم فان شجرتم عنه
فاذا و ندين و فبكم مؤمن و اصل قبره ما شو دمانا
سخت راست و سست و ذکوة از چپ بینی که کرده است
می شود با سابق علی فکنند بر او و صبر و عود و د کوشه
و فاحبه پس چون در ملک که میباشند سوال کنند بر او داخل
شوند صبر بنماز و ذکوی و بر کوبند شانه بک صاحب خود
بوده معینا و شوی که چاهین شد با حق تعالی است ایها صبر
صغیرا و صغیرا و صغیرا از همان طایفه و اناش علیهم روایت

قله الحبت وحتنه وماناله ان من الله علي فضل الجبار
العاقب له عبد السد كان مالكا فارسه ورم به امه و
كذلك القبر لعقبتا فاصيرا ووطنوا انكم على الصبر
نوجر وبعيد رسنكه ازاد است به احوال خود اكر
سلا وانا ناله و مصدق صبر بكنند و اكر نوار و كند و صوم
و نند بر او صليها اكر بگويند شكست نميشود و كچه اسير و
مغلوب و زير پر و شفت و عس او شاد چنانكه حضرت يوسف
صديق امان بود صبرى با زادى و نرسايند اكر او را بپند
كردند و مغلوب اسير كردند و صبر نكرند با ظلمت و حشت
چاه و لقي با و سبند نا انك خدا منبر او كند است چو پادشاه
سركش را از بنام و سبند كروا سبند علما نا انك در ظاهر ملك بود
پير فرستاد او را و دم كره با و امنى را و شجرت صبر و غضب
دارد خيرا ابرو بر كند و تكين كند انفسهاى خود را صبر
نا انك امر داده شود و باين ناظر است خول خائل اما في روى
الله يوسف اوحى لملك نحو سائل انظر و لا تالك افام ب
الصبر في النبي هبة قاله الصبر الجبال الى الملك و نكبر
كفته شده و راه مضيق الخوف منيع الامن و اوله فرج
به اخر الخوف فلا يأس فان الله ملك يوسف خائنه بعد
من التجن و در ديوان علويست نرد در راه القبر نالوا ايتب
مثل من جبال الصبر العوائف اكر محتاج بالامر كالشهد

وما العلم الا خرد و صفا و ديك يناسب مفا و
ولا يخرج اذا اعش بوما خدا بپشت في الرمن الطويل
ولا نطق بربك من سوء فان الله اولى بالجميل فان
العيب عيبا ر و قول الله احد و كاشف و نكبر در
ديوان علويست ان و حديث من الامام الحجة للصبر
محمودة الاثر و قل من جاد في امر طال به فاستحق الصبر الا
فان بالظفر از نجا و الا نوار از جناب صادر في عليم منقولك
كل امرئ كحاصل نوحه ايش است كه وى فرمود با و درم كخلا
و خفا و من را نشانده است بده و اعلام كن و اكر او فرستد
نشانده است او در رفت در او كويه بخلا و ده مردن آمد
و كند با و باره و من چيزى نازلند كفت بلى كفت چيست
خدا بى تعالى وى بن فرموده و خبر داده مرا كه نوفر باه منى
در بهشت و اينكه اشارت ر هم بهشت كفتا با اسمى موافق اسم
من هست او و كند همان نومه صود نوقى كفتاى بغير خدا
نكند ب نومه نكند فهم بخدا كه از خود نميشناسم الحق و صفت كوي
با و او در فرمود خبر ده مرا از صبر و صبر خود كفت كوي
در وى بن فرستاد هر مردى كه باشد و صبر صبرى و حاجت
و كرسنك هر چه باشد نازل بن نشد مگر اينكه صبر او كره
و سؤال كفت و وضع او را نكرده ام نا انك خدا او را عيانت و
بر كروا اينكه و بدل و را طلب نكرد و اموشكرو خدا و خدا و او

بر او کرده ام و او هم گفت ما این رسیده بودیم و سید است
جناب صادق علیه السلام فرمود و هذا من الله الذي ارسلنا
الصالحين اين روايت در حدیث است که پسندید است او را
از برای صلوات در صفای الدلیلی از شعبیل بناری و هرون بن
خارجی روایت کرده که اینها از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند بعد از آنکه محصل مضمون او اینست که حضرت
موسی همسنگی که در نظر و اعمال سیدگان و اورشده بر روی
که از اعباد مردم بود چون شب شد از مردم و در سخن را حرکت داد
بجانب خود و دو دانه انار در او بود موسی هم گفت ای سید خدا
نویده سید سید صالحی هستی من در اینجا هستم از رفای که
خدا خواسته بنا فرماید این پاره انار را اگر نویسد صالحی بنا
نماید فرمود و انار موسی فرمود من هر دی همسنگی ساکن در
رفای موسی بر عمران چون صبح کرد فرمود عابدان را از خود
کسی را مبدلی گفت بل فلان بوی فلاخ حضرت سید است
او کرد او را بسا و عابدان را دید چون شام شد در فرعونان چه
نزد او حاضر شد موسی گفت ای سید خدا بد رسیده بودی که
صالحی هستی من در اینجا هستم از و فیک خدا خواسته بنا ماید
مگر این فرعونان و اگر نویسد صالحی بناش فرمود فرعون بنام
گفتی تو حضرت فرمود من هر دی همسنگی ساکن در رفای موسی
چون این فرمود ابا کسی را عابدان را از خود مبدلی گفت بل فلان

فلان خدا و در شهر می چنان و چند حضرت پیش او نشسته بود
و دید که صاحب عبادت بنیت بلکه همین ذکر گفت از برای خدا
و چون وقت نماز به رسید بیامین شود و نماز نمیکند پس چون
شام کرد و نظر بنده و ملاحظاتی کرد دید مصاعف شاک گفت ای
سید خدا که پی بد رسیده بودی که سید صالحی هستی من در اینجا
و فیک که خدا خواسته خدا و ملاحظاتی من بعضی نیز بان بیعت
و امتب مصاعف شاک پس تو که پی فرمود من هر دی همسنگی
سید ام زمین موسی بر عمران را پس از آنکه گفت ثلث خدا خود را
صد فرود و ثلث مرا باقی خود داد و از ثلث دیگر علمای خرد
و با حضرت موسی خود حضرت صادق علیه السلام فرمود پس بنم کرد
حضرت موسی گفت از چه بنم میکند فرمود دلالت کرد بر این
از برای اسرا بیل بر فلان او را عابدان را بدیدم از خلق و عابدان
کرد او را بر فلان او را عابدان را از او یافتیم و دلالت کرد فلان
مرا بر تو و کجا کرد که تو عابدان را از او یافتی و من را شپش
می بینی که گفت من هر دی سید و جمله ابا می بینی که ذکر خدای
کنم و می بینی که نماز بنویسد بکنم و اگر اقبال نماز خود کنم حضرت
ملاحظاتی فرمود و فرمودی من هر دی سید است و عمل بر نام ابا
می خواهی که بلا دوری فرمود پس بر طاعت ابروی او بر کرد
خدا گفت ای سید ابا که گفت کجا را داده رفای و ای گفت
از بین کذا و کذا و گفت که بر هر دو رسیده و دیگر گفت که

اول بر پامند که از او کجا داری گفت او در زمان موسی
بن عمران را گفت ^{تخت} داری در این در این صلابی و کجا دار
از او در زمان موسی بن عمران ^{تخت} کجا داری حضرت فرمود پس چون
موسی بیاد خود رسید با خبر بود چون او را رسانید ^{تخت} موسی
گفت اربت بما بلیغ همد ما اری قال ان عبدی همد
بصر علی بلای و مخرجی بفضائل و شکله علی ^{تخت} بصر و در کجا
من بچرا رسانید این بنده را با این من دیدم وی است که بنده
این بنده من چه صیقلی در این من و در این است بفضائل ^{تخت}
وی که بفضائل مرا در کجا ^{تخت} بصر و نفوی او در مقام
بلند رسانید زن مسلمانی که در این سرانبل بود ^{تخت} بصر
بصر بن بقبوب کلین در کافرا اینی بنهار انجانب امام
حضرت صادق علیه السلام و است کرده که فرمود در این سرانبل
پادشاهی بود و فاضلی بود فاضلی بر ابرادی بود است کو بر
فاضلی زنی داشت که بچرخ زاده بود سلطان خواست بر
بمکافه برای ما جزی بفرستند فاضلی گفت می نفع طلب کن
فاضلی گفت کسی را گفتی از مردم بپندارم او را خواهند که بفرستند
از در اکره از رفتن بوی فاضلی گفت مرا ناخوش میاید که در
خود را ضایع بگذارد فاضلی بر او حکم کرد پس چنان ندید پس
رفت فاضلی را گفتی بر او در زمین بگذرانند ام که در زمین
اهم از زن باشد پس چنانکه در این او با شرم و مباحثه فضا

حواصی او شوقی فاضلی که از او در این رفت و زن کوه است از
پس رفتن او داشت پس فاضلی به آمد و انچه او شوق بکند
و عمل ما و در این فاضلی را خوش آمد و در این فاضلی زن
ابا که فاضلی فاضلی با او کرده که اگر نکند ملک را خیر که زن آن
زن گفت هر چه توانی بکن من اجابت طلب ^{تخت} بصر فاضلی زن
ملک رفت که زن بر او من بنا کرده و نزد من ثابت شد ملک
گفت و در این فاضلی فاضلی آمد و گفت ملک امر کرده که ترا سنگسار
کنم اگر اجابت نمی کنی و از این من می کنم زن گفت منم که هر چه
خواستی بکن پس فاضلی در این برده که او را کند او را در حضور
مردم دیدم که چون کمان مرغان با کرد او را گذاشت و هر که در
مرغان زن در این و در این بود و در حرکت داده از کوه در این
آمد و بر و راه رفت تا از شهر بیرون رفت تا آنکه رسید به
که در او در این بود در در بر خواستد بر او چون صحیح کرد
گشوده او را بدین رضا و شوق کرد زن او را خیره او در این
بر او زخم کرده داخله برش کرد پس فاضلی را پس صغیری بود که
عزیز او شد دیگر نداشت و او با کوه حال بود پس از این راه
که ناهم شد و پس او را با داده اتان او را زینت بکند
و در این راه هر که بود که مشو چه حشرات و بودان زن او
خوش آمد و فاضلی زن ابا که در فاضلی مباحثه کرد با ابا
فاضلی گفت که بگفته است که در کشتن فاضلی که زن آنند

گفتند هر چه خواهی بگو همان کردن پس راست گشته نزد پادشاه
و رفت گفت زانپناه را آورده و پیر خود را با او داده او را کشت و پیر
آمد چون زن را دید گفت چیست این بخت تو میباید که من بگو
چه کرده ام زن او را از خانه خراب کرده زنی که مرا کور را بپند
است که تو نزد من باشی هر چند در او را در شیب رفت کرده و پند
دو هم با او داده و گفت این را فاش شود که خندان را کتایب میکند
زن شب پیر زن رفت صبح کرده در دفتر ناکاه کوی را دید بدید
گفته اند او زنده است از خانه او پرسید گفتند نیست در هم
فرزین در او کسی که مدعیون باشد در نزد صاحب دین می توان
او را بدید و کشته نماند زن او را بدید هم زن نیست در هم را دور
صلب بخواه او را و کشتند او را نگفتند پس او را از در پائین آوردند
مصلوب بان زن گفت کسی نیست که منشا دیر می زند که باشد
از نوحیات وادی مراد او را و زمره پیر من با تو هستم هر چه بگو
پس با او رفت تا آنکه رسیدند بکنار او در باجای خرابی را دیدند
بزن گفت بشنای نام من مردم از برای اینها علی بگو بر طعای علی
کم تو نزد او مردم نزد ایشان رفتند پرسید چیست و در کشته
در اینها بخار است و جوهر و چیز و چیزهای چند از بخار داشتند
این گفتی این جوهر او را هستند که خفته در زیر پیر و پیر و پیر
گفتند شما است گفتند بسیار که او را دشوار است در امر گفتند
با من چنین چیزی هست که چنانست از آنچه در دین گفتی شما است

شما است گفتند چیست گفت کینتری که مثل او را هرگز ندیده اند
گفتند بفرمایید او را گفت همه چیز و شرم باین شرط که بعضی بنابر
و او را بدید پس هر که در نزد من و او را بفرستد و جان او را بکشد
نگند و عشق را بچیز بپندارند هر که در نزد من کشته شد مرا بکشد پس کس را
فرستادند و او را دید با زامد و گفت تمام با او ام مثل او را هرگز
پس او را بدید که از او در هم خرابند و عشق را با او داده و رفت چون در
شدن به از آن آمدند و با او گفتند بر بنی داخل کشته شو گفتند چرا
گفتند از او ولای تو خرابی ام گفتند از او ولای من نیست گفتند پس
و اگر نه البته بخواه داشته سوار میکند زن بر خواست و با ایشان
براه افتاد چون لباحل رسیدند از آنجا که از آنجا که از این پیر دیدند
در باران از آن پیر و او را دان گفتی که در او جوهر و بخار است و
داخل کرده اند خود در کشتی دیگر سوار شدند پس او را
کردند پس جدی عزوجل را ایشان با او فرستاد پس از این
کرد ایشان را و کشتی ایشان را و آن کشتی که از آن زن و او بود
بافت تا آنکه از آن رسید بجزیره ای از جزایر و پیرا کشتی را بکشت و
در میان جزیره هم کرد بدید پس بدید که در او آب و درخت بسیار
هست با خود گفت این آب که بسیار است و این جزیره هم بسیار
میکند خدا را و دانستند وضع پس جدی عزوجل و می فرمود
به پیغمبری از پیغمبرهای بنی اسرائیل که بود و نزد ملک او را
بگو بدید که بدید رسیدند در جزیره ای از این جزیره و با خودی از بخار

مهرت پرورد و نو و هر که در مملکت نشاند آنکه بهمان
مخلوق من رسالت فرار کند از برای او بجای امان خود پس
از آن مخلوق سوال کند که شما را پیام زد اگر او سر نهد من
هم گری امر بزم مملکت اهل مملکت رو بهمان جزیره پیش
رفتار نشاد را بدین سلطان نژاد او رفت و با کفنا بی قاشق
نزد من او را بر این پاد که زن برادر او زنا کرده من امر کردم تا
او در نزد من افتاد بدین ناکر مبرهم که اقام کرده باشم بر چنین
که از برای من حلال بود پس دست میزدیم که طلبه مغز
کوی از برای من دین گفت حضرت امام که خدا نوازیام زد بدین
پس شوهر داد و زنی پیشاخت گفت من دین داشتم با فضل
صلاح و از پیش او رفتم و او گواه داشت از هر دین رفتن من
بر او من خبر داد که او زنا کرده و او را در جم کرده و من می ترسم
که نصیب او کرده باشم پس از برای ما استغفار کرد خدا ترا
پاسزد گفت حضرت امام که بدین پس او را سپاری پادشاه
نشان بدین قاضی آمد گفت برادر من رفتی بود و او را خوش
اطلا داد بر ناز خواندم اما اگر دولت را اعلام کردم که زنا کرده
در امر برجم او کرده من بر او دروغ گفتم از برای من طلبت
کن گفت حضرت امام که بدین زنا کرد و خود کرده و گفت بشنو
پس بر این حد ضمه خود را بیان کرده و گفت من او را در شب
مهر دین کرده و بر بزم کرده ^{چون زده} او را داشته باشد پس

پس زین گفت حضرت امام که بدین پس بر فرمان آمد ضمه را
حکایت نمودن در پیش گفت بشنو و گفت حضرت امام که بدین
مصلوب را در کشته آمد ضمه خود را بیان کرده دین گفت لا
حضرت امام که خدا نوازیام زد پس او را شوهر کرده که گفت من
نوام و هر چه شنیدی می شناسی و هر چه درها حاجتی بدین
من دست میزدیم که بدین کشتی و او را پذیرد او دست بگیری و او
رها کنی در این جزیره خالی می جوی را بعد از آن که بدین بختی
که بدین می چهره بدین بسپارد زرها از اجابت او کرده کشتی را
با حضرت امام داشت و مالک و اهل مملکت بر کرده بدین حضرت امام
ملاحظه کن ای عزیز که عاقبت نفوی و غفلت و در او در دنیا
از این خفته با حجابی که ایضا که خداوند جل و علا در صفا
و مغز خود را بر ضمه مغز او فرین فرمود و جمله گفته
کان با او را چگونه از برای او دلیل و جانشین نمود و مقام او را
چنان بدین کرده اند که ملک و قاضی و عابد او را و سپاه او را
و در به خواب خود ندانند بغیر حضرت امام که چگونه ضمه
و در و بجهت او را بدین و مطهر او مالک از ملک برجم و زینت
و استرغان حضرت امام که در حد و صفا با آنها حضرت امام که بدین
و صفا با آنها حضرت امام که در حد و صفا با آنها حضرت امام که بدین
بسال و چه از انوار که صاحب حضرت امام که در حد و صفا با آنها
در کتب سپهرها روید که داشت طاله باستان با آنها امثال سایر

اعادیت و در وقت اول صبح بر این رساله که بر آن
است **بیت عایه را** در حضور لعینا و مستغله بیوشا و اولاد
است شیخ صدوق کینا خود روایت کرده از عمربین صهبانه
سلی که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
ایما رجل انتم ثلاثة اولادکم یملعونکم انما امرأه فامیت
ثلاثة اولادکم یحجب بپشرونه من اتار یعنی شپندم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود هر مردی که بیشتر از او سه
ولادت او بیند که یکجا نرسیده باشند یعنی پس بلوغ که کنه
در او نشسته باشد و یا زنی که پیش از سناده باشد سه ولد
پس این اطفال چهارها باشد که سه یکند و در انش و انش و انش
همه را در انش رسول الله صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود من
ثلاثة حنیفها هم واحبب و حبیبت له الجنة فقال انتم
واثنین فقال من من انشین فضیلهما واحببهما و حبیبت
له الجنة فقال انتم ایمن و واحببک و امسکت ثم قال یا
ایمن من من و اجد من غیر علی و احببه و حبیبت له الجنة
یعنی کسی که در حق کسی ولد را پس صبر کند بر آنها و پیشی کبری
بطلب ثواب بهشت از برای او واجب میشود ام ایمن هرگز
و دو ولد هم چنین است فرمود کسی که در حق کند و ولد را
پس صبر کند بر آنها و بیرون آنها طالب ثواب شود بهشت از برای
او واجب میشود پس در سوال زینب ولد کرد حضرت سکونت

فرمود بعد از هر دو مثل الخیر در دو ولد فرمود و نه بخشی تا آنکه
در این خبر اگر چه در هیچ حدیثی که ولدش و وحی نواند بود که بگوید
از آنرا ب متعلق شود الا آنکه ظاهر هر چه بلا لحاظ اخبار دیگر همان
است که ضمیر شده از ای سعید حدیثی در حق منقول است که زنان
خدا مشخرا کاینات صلی الله علیه و آله هرگز کردند که هزاره
از برای روزی را که در آن ما را مویضه فرمای حضرت فرمود
ایما امرأة مات لها ثلاثة من الولد کانوا لها حجابا من النار
فان امرأة و اثنان قال و اثنان یعنی هر زن که ببرد از او
ولد پانصد برابر برای او و جای زنی که دو ولد هم چنین
فرمود و دو ولد هم چنین است از هر چه منقول است که رسول صلی
الغفار و افاضت فرموده و از احوال ایشان خبری گرفت خبری
بانسری و صلی الله علیه و آله رسید که زنی پس او مرده بر او جرح
میکنند از برای او بر او داخل شدند و او را مرده بپوشیدند
صبر فرمودند زن عمر کرد و با رسول الله من زنی هستم و فرمود
ولد از برای من نمیشود و بعد از آن بپوشیدند شرم فرمود از ثواب
الشیخ علیها ولدها حصل انکه زنی که فرزاد پیش روی نداشته
باشد و ثوابش پس فرمود **ما من امرء مسلم ولا امرأة مسلمة**
یومنها ثلاثة من الولد الا ادخلها الجنة فضیلت له و اثنان فحما
و اثنان یعنی شپندم صلی الله علیه و آله که ببرد از آنها سه ولد
مگر آنکه خدا آنها را داخل بهشت کند هر چند دو ولد هم چنین

فرمود و ولدهم چنین است و در حدیث دیگران زن فرمود
اما عینان زینب علی باب الحیة و هو بد عورت الباقی
بلی قال فان کل بعی اباد و ست عبداری که به بیتی او را آورد
که بخواند ترا بوی ما کنت بلی و ست مبادرم فرمود برید
که این ولد چنین میکت از نفس علی منقول است که انتر در علی
علیه و الله و سلم فرمود لا یوثق احد من المسلمین ثلثة من
الولد الا کوا الوالحصنا من النار فقال امرأة و اتان
قال صلی الله علیه و الله و سلم و اتان بعی نمبره از احدی
از مسلمانان سه ولد مگر آنکه ان اولاد می باشند از برای و
و حاجی نانش زنی گفت و ولدهم چنین است فرمود و
هم چنین است و دیگر از گفتاب منطاب صلی الله علیه و سلم
منقول است که فرمود من فدم من ولده ثلاثا صابر الحسبا
حجوه من النار بازن افة عز و جل بعی کسی که بیشتر از او
از اولاد اوست و لدا و بوی بر و صبر کند و طالب
قوام باشد حاجی شوند او را از انش بازن خدای
عز و جل و در افتاد بگو من فدم شش من ولده صابرا
حسبا حجوه بازن الله تعالی من النار بعی کسی که پیش
تر است بعضی از اولاد خود را در صبر کند و عبادت بطلب
ثواب کند بیشتر و متع می کند بازن خدا و از انش از ام مکتب
منقول است که رسول خدا صلعم بر او داخل شد و او طریقی که بر

پرسید و در من مات له ثلاثه ثم یلعنوا الحیاة کوا لله حبا
من النار قالت نقلت رسول الله اتان قال لها و اتان
یا ام یسر یعنی کسیکه بمهر از برای او سه ولد که بالغ نشد
باشند میباشند از برای او حیاها از انش گفت پس گفتن با رسول
و ولدهم چنین است فرمود و ولدهم چنین است و در لفظ
دیگر گفت و سلطان قال و سلطان گفت و در لفظ چنین
است بفرمود بلی و بدانکه حضرت ابی بن کعبه و در او هر دو اصل
کسی را گویند که پیش از فاطمه و در او براب شود از برای نبوت
اسباب فرمود در مثال مقام ولد نایب است پس در حضرت که
او بر وفات پدر و معاد با یکی از آنها مقدم باشد از حضرت
رسیده منقول است که گفت کشف عن رسول الله جالساً اذا نأته
امرأة فقال لیس رسول الله ارفع اذی فانه لیس بعد یس
ولد قال و کما ان لك ولد قالت قلت قال لیس اخطار
من النار و حجاز شد بعد یعنی در خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و الله نشست بودم تا که زنی آمد و عرض کرد یا رسول
خدا کی از خداوندان برای من بد رسیده ولد کن از برای من زن
بماند فرمود و چند تا از فرموده گفت سه ولد بفرمود
هر این سه شاة از خولش بطلب یعنی و حجاز که جا جمعه
وظاء مثل او و خطی که مکاتب است که از برای شرا و امضا برای
حفظ از رسوا و یاد فرموده شد همانا زنی است که حرام و مخلوق

نامند چون موعظت از دخول در او آنگاه که می فرمودند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله بزین فرمود که هر که از شما
تلاش کند که صلی الله علیه و آله را ببیند یعنی برای او صلوات
مبشرات بفرستد و در فرموده میفرماید که کند است
خبر است که اگر کسی صلی الله علیه و آله فرموده درین دنیا
من اولاد حرم الله صلی الله علیه و آله را ببیند که سه ولد را درین کند
حرام میکند خدا بر او و آنرا در غیره دیگر حضرت صلی الله علیه و آله
و آله فرموده قال الله تعالی حضرت محبتی اللان بن یسار و غیره
من احب محبتی محبتی اللان بن یسار و غیره من احب محبتی
من مؤمنین و اولاد مؤمنان بعد از من و آنرا در اولاد من صلی
لم یلقوا الحسنة الا دخلوا الجنة بفضل رحمة اباي
یعنی خدا بچنان فرموده تا نبیند محبت من از برای کسی که طلب
 راستی میکند بجز من و تا نبیند دوستی من از برای آنکه
 تعاون و طلبی بر من کند بجز من و نبیند چیزی بر من
 مؤمنه که پیش از او سه طلب نامالغ از صلی الله علیه و آله
 اشغال نموده باشند مگر آنکه خدا داخل میکند و در آن
 افضل و محبت خود بر ایشان و در غیره دیگر از انصاف صلی
 علیه و آله ما فرموده است که فرموده ما من مسلمین بعد من
 نكسوا بياضوا الجنة الا دخلوا الله الجنة بفضل رحمة
 فقالوا يا رسول الله و ذی الاثنین قال و ذی الاثنین

ان من امن من بعد خلق الجنة لثقتها ما اكثر من مضر و مضر و
 من امن من بعد خلق النار حتى يكون احد زواياها ينجى صدره
 حدیث از سابق ظاهر فرموده زین که بدسترسید از امن من که
 است که داخل بهشت می شود و بسبب شفاعت او پیش از زین و مضر
 و بعد از مضر رسیده که از امن من که است که بزرگتر است از کمال
 با بزرگتر شود در آنجا که رسیده است بگویند آنچه های را که در آنجا
 چیزی که صعب بر معصومین است از آنی در عبادت می آید و آنست که در
 و فیکه در دنیا و احوال آنست که در دنیا شریک او را بدیده که در دنیا
 اینست که فرموده است رسول الله صلی الله علیه و آله ما من
 مسلمین یؤمنون بینهما ثلثة اولاد لم یلقوا الا فضل الله
 و هم اباهم و غیره از سابق ظاهر است از آنست که رسول است
 که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله و آله و آله
 سلم بر فرموده باین طرز ما الرضوب منکم قالوا الذی لا یولد
 له قال بل هو الذی لا یفرح له قال المجدد منکم قالوا الذی
 لا مال له قال بل هو الذی یحب و یحب له عند الله خیر من
 من یحب منکم من یحب و یحب له عند الله خیر من من یحب
 از برای او شود فرموده بلکه او کسی است که فرط مال باشد
 که نیست و عدم در شفا گفته است که مال دنیا در فرموده که کسی
 که غیره از برای او شود خیرتر است از مال دنیا و فرموده که
 خیر است از برای او و فرموده که در دنیا و دنیا خواه شود

یقول

3

و زندگانی نکند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوردن و ابد
آنکه بعضی فرما شود در بعضی بودن گفته اند و نحو اینست خبر
عبداللہ بن مسعود است که گفت داخل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بر نیکی که نشی در مکه در بیوت پسران و فرمود بنی سبأ
که نوحی میگوید سخن عرض کرد چه منع میکند باز مبادار مرا
بار رسول خبر که گذاشت بنی سبأ را بجز زور و فرود مبادار
بالتوریب نألتون خبر نوحی و لیس لها فرط ولا یستطیع
التناس بعودون الیها من افرطهم فثان القوب دیگر
که نفع حد من رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پسران بود با خود
اورده عرض کرد با رسول الله انصار در خواست کنید که این پسر را
شماره حضرت فرمود با از برای نوحی گفت با رسول
فرمود در جاهل با در اسلام گفت بلکه در اسلام فرمود جنه
حصیله جنه حصیله یعنی که گذاشت از عبد الله بن مسعود
مفول است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
فادم ثلاثا لم یلقوا الخنثی كانوا له حصصا حصیله الخ
ابود زید مشائین قال تم و شائین فقال لیل بن کعب
فدمت و حصلا فقال تم و واحد فلکن انما ذلت عند
الصداء الا لیل بن مسعود که پیش فرستند سه جلد با
مباشند از برای حضرت خبر بعد مانع حضرت شد از عدل
ابود زید هرگز من و اولاد پیش فرستاد ام فرمود و هم چنین

چنین است این کعب بن زحر که از این یکی پیش رفت فرمود یکی
هم چنین لکن این سخن این نیست که این در نزد رسول خدا صلی الله علیه
اول است و در تاریخ بنا و فی مقلولت که رسول خدا صلی الله علیه
والله لشی مبادار بر او در موش لیل بن مسعود اجازت الله و
اعظم لک لاجر عن عمر که در بار رسول الله من در پیری هم و این پسر
کتاب برای خود حضرت فرمود خبر ان یزال او یبلغ الی من
ابو اسبحة بالکاس یعنی با خود می کند تا اینک می آید
کند با خود زور در دهای بهشت با جام شرب بهشت عرض کرد
که چنین کاری برای من می کند با که ضامن می شود فرمود الله
لک و لکل مسلم ما لله و لدی الاسلام صانرا لصلواته
و هو علی را که مرده باشد از برای او و لدی در اسلام ان عبد الله
بن مسعود مقلولت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من
با رجوعی دیدم و حدیث طویلی که فرمود و ان جلد از این بود را
رجل من یعنی فاحصه بنیانه نجاء افرطه قتلوا ما بنانه
یعنی دیدم مردی را که خود را که میزان او سبک بود پیش پاهای
او آمدند و سنگین کردند میزان او و از برای بنی سبأ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود ما نزل
البلاء بالمؤمن والمؤمنة فی نفسه و عاله و ولد الخ یلقوا
ما علی خطیئته یعنی نار را نماند بر مؤمن و مؤمنه و در
نزل و عاله و ولد و انکم ملائکة فی انکند و ان جلد از این بود

کاشی باشد از جنس بختیاری علی انبیه شش نعلین نغول است
که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
ان العبد اذا سبغ ثوبه من الله تعالى منزلة فله سبغها بحمل
ابله الله في الجنة اوفى ماله اوفى فله ثم صبر على ذلك
حتى يبلغه المترلة التي سبغها من الله عز وجل يبرئ ريسه
بناء وفتوحه يستحق كونه بائنا زبای وان خدا با حال منزله
و بحمل بان منزله نزد مبتلا می فرماید خدا او را در جیلا و پاد
مال و با در و دلا و پس فوی می بر او عطا می فرماید تا آنکه برسد
او را بهمان منزله و انوار النور و صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود قال الله عز وجل اذا و حجت الى عبد من عبادي صلیت
في بانه او ماله او ذلك ثم اسقبل لك بصبر جميل احب الي
منه يوم القيمة ان الضيعة من انا و انشرا و هو انما سبغ ثوبه
عز وجل فرموده صوفیه که توحید میکنم بیک از بندگان خود
مصیبت را در بدت او با مال او با ولد او و ان بند هر با صبر
و وعصیت کند چا میکنم ان او در روز قیامت اینکه غضب
کنم از برای او صبر را به انشر و بعد که ما نیرای او در بول
با او سلوک کسی که او است که چا کنه جو اهرم کرد از نوبان انا
کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که گفت شنیدم
از ان حضرت که فرمود هیچ شیخ منوما انقلی فی المیزان لا
الا الله و سبحان الله و اعلم ان الله و اولاد الصالح

نور المیزان ان تقبسه شیخ تخفف فلما ابان ان كمنه به شو و كلك
البتك در روز قیامت چو می و صای با و گفته می شود و نگوار او
از برای ما لغناست و معناه ان تخف و بظلم امراست چو بسیار
بسیار خوبت شیخ چیز است که بسیار سنگین اند و ریزان او
چهار که شریف و دله صالحی که پیر از مردم مسلم او را حجت
و کفایت فرماید چو صبر و صراط اب ثواب شود ان فرودین
شبه از پیر شش نعلین از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول
که فرمود من قدم من صلیت و ذکر ام يبلغ الخشت كان احب الي
ان تخلف من عمل ما نه کلیم چو همد و ن فی سبیل الله کلیم
معظمه الی يوم القيمة یعنی کسی که پیش فرزند را نعل خود را بپوشد
صفت او پیشتر است از اینکه بجا آید و بعد از خود صد دیگر
هم آنها حجاب کند در راه حد و ساکن نشود و خوشتر است از او
قیامت در حدت دیگر منقولست که فرمود لمن اقدم سبغ
احب الي من ان خلفه مانه فارس کلیم رها نلون فی سبیل
یعنی هر کس که پیش فرزند خود را که از شکم مادر او افتد بپوشد
تمام دوست تر است نزد من از آنکه بجا آید صد خواهد
که هر فقالت کنند در راه خدا و در حشر ابوب بن موسی الخشت
برین فرمود ما نیرای انك ان نغلام سبغ الخشت من ان نغلام
من ولد ما نه کلیم علی فرزند چو همد و ن فی سبیل الله
عباد فی بنصامت منقولست که حضرت فرمود ان الصياح

ولد ما يوم الفجر ليرى لها اللبنة نقشا بينهم نون دفعه فانه نون
كوبند كه والد كذا در سر و بعضی ساین و كرا چه بی را كویند
كه تا بلدان ناف مولود قطع كند و باقی ممانه بعد از قطع را سر
كوبند ظاهره مفوضه و كند نقشا را مكناندا و اولد ناف نه برین
او بهشت یعنی اگر چه اینقدر نقشا كند كه ناف او بریند از نهل بن
چنین در منقولست كه الشرح و صلى الله علیه و آله فرموده و نون
فان مكاتركه الامم حنه ان السط لبطل محضا على ارباب الجنة
له ادخل بقول لا حنه يدخل ابواي محضا بغيره وسكون حاهمه
دفعه تا وسكون نون باهتر و بدینهم كوی است كه در حتم باشد
و در كی و در مره اشبه باشد یعنی زن نكیرینا ولد پس اشد لیر
بدر سینه من دنیا و بی حرم لثما بر امتهای دیگر حنه انكه سفنا
محضه و در بهشت را كرفته با و گفته می شود داخل شود كویند
نونا بدین معاد و من داخل شود تا ز معویه بر جمیع منقولست كه
الشرح و صلى الله علیه و آله فرموده و اولد و حنه من حنه المولد
ان مكاتركه الامم حنه ان السط لبطل محضا على ارباب الجنة
و يقال له ادخل الجنة بقولانا و ابواي فقال لست و ابواي
یعنی زن سباهی كی بسیار فرزند او در دهر است از زن جمیل كه
بنا و در بدین سینه كطلب كثره بكنم لثما بر امتهای دیگر حنه انكه
سفنا محضا ظاهره و در بهشت را كرفته با و گفته می شود داخل بهشت
شود كویند با پدر معاد و با و گفته میشود نونا بدین معاد

در سر عبد الملك بن عمر ان الشرح و صلى الله علیه و آله منقول
كه مردی بجز من المختاب سنا بند كه ابا قال نه زنا شرح كنیم
منی فرموده بان عرض كرا شرح فلا نه بن منی فرموده در صبریم
امد حضرت فرموده و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد
فرموده و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد
على ارباب الجنة بقوله ادخل بقول لا حنه يدخل ابواي محضا
منها و يدخلان الجنة و غيره از ساطع است و كرا و كرا و كرا
كه فرموده و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد
حنه يدخل ابواي و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد
اراهم محضه بن ادخل الجنة بقولون پارید با تا بقول
تعالى ادخلوا الجنة انتم ابواي و معه و غيره و بهشت با حنه
كند شتا اگر چه ولد در اینجا اعجاز سفنا است و كرا و كرا و كرا
فرموده و اكان يوم الفجر حنه ولدان المسلمین من الجنة با ابا
الشرار بقول لهم الناس اسفونا اسفونا اسفونا بقولون ابونا ابونا
یعنی چون روز قیامت شود اولاد مسلمانان از بهشت هر روز حنه
بدینهای ایشان شراب پس مردم با ایشان كویند سبها كرا و سبها كرا
مارا ایشان كویند بدین معاد و ما بدین معاد و ما اناس و ما
منقولست كه رسول خدا صلى الله علیه و آله فرموده اذ كان يوم
الفجر نودي في اطفال المؤمنين والمسلمين ان اخرجوا من الجنة
فخرجون من يومهم ثم ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زر اجمعون

الشرح و صلى الله علیه و آله منقول
كه مردی بجز من المختاب سنا بند كه ابا قال نه زنا شرح كنیم
منی فرموده بان عرض كرا شرح فلا نه بن منی فرموده در صبریم
امد حضرت فرموده و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد و اولد

كرا و سبها كرا

در این شریعت منوع شد چنانچه در خبر است که کس حدیث
رسول خدا صلوات الله علیه را از کسی که در آنجا نباشد
نکرده باشد بهر سبب که در این کتاب در حدیثهاست هر چند
آنکه ای عثمان بعد از آنکه خلافت را بر عهده داشت و در این
نگاره با آنکه در این کتاب ذکر شده است هر چند که در حدیث
است صحیح و در راه رضای عثمان و بطوریکه در حدیث
از برای بیست هشت و در است و از برای آنکه حدیث را در این
ابواب و در حدیثها را آنکه در حدیثها در حدیثها در حدیثها
خود را در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
نویسید و در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
عثمان قال لعلم من صحبه نکره و احسب انهم من اهل بیت
در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
سبب که از شایسته و در حدیثها در حدیثها در حدیثها
ابا و رسول است که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
صلوات الله علیه را در حدیثها در حدیثها در حدیثها
ابا و رسول است که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
دادم از حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
استفاده نمود که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
مردود است که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
از حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها

و در این شریعت
منوع شد چنانچه
در خبر است که
کس حدیث رسول
خدا صلوات الله
علیه را از کسی
که در آنجا
نباشد نکرده
باشد بهر سبب
که در این کتاب
در حدیثهاست
هر چند آنکه
ای عثمان بعد
از آنکه خلافت
را بر عهده داشت
و در این نگاره
با آنکه در این
کتاب ذکر شده
است هر چند که
در حدیث است
صحیح و در راه
رضای عثمان و
بطوریکه در حدیث
از برای بیست
هشت و در است
و از برای آنکه
حدیث را در این
ابواب و در حدیثها
را آنکه در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
خود را در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
نویسید و در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
عثمان قال لعلم
من صحبه نکره و
احسب انهم من
اهل بیت در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
سبب که از شایسته
و در حدیثها در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
ابا و رسول است
که در حدیثها در حدیثها
صلوات الله علیه
را در حدیثها در حدیثها
ابا و رسول است
که در حدیثها در حدیثها
دادم از حدیثها
در حدیثها در حدیثها
استفاده نمود که
در حدیثها در حدیثها
مردود است که در حدیثها
در حدیثها در حدیثها
از حدیثها در حدیثها

از برای نویسنده یاد در حدیثها در حدیثها در حدیثها
مردی گفت با رسول الله ابا این که در حدیثها در حدیثها
ما فرموده است از برای هر شایسته در حدیثها در حدیثها
و در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
انها مردی بود که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
و او را پیش روی خود می نشاند تا آنکه آن طفل وفات کرد آن
مرد را شام از حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
انحال جهان او چون رسول خدا صلوات الله علیه را در حدیثها
از او است و در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
هنگامی که در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
امداد امر فرموده است او را مالقات فرمودند و آن پس رسیدند
خبر از او را در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
احمد لبت ان تمنع به جرات و الامانی فمدا با من ابواب الجنة
الارجد نه قد سبقت الیه فخر لک قال با رسول الله لا یلبس
لبس فی الی با لبنا احسن فی الی فمدا لک یعنی کدام یک از
دو امر در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
و از او در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها
نویسنده است که در حدیثها در حدیثها در حدیثها
مردی که در حدیثها در حدیثها در حدیثها در حدیثها

پیرایه انبری تو هست هر مردی از انصاف به خواست و عزم
کرد با حق الله هذا طحا خاصه ام من هکلت له طفل من المسلمین
کان له ذلک قال بهیلت له طفل من المسلمین کان له ذلک
یعنی ای پیغمبر خدا آیا این اختصاص به من بر دارد یا هر که از
مسلمانان طفلی از او پیدا کرد و او را در حق خود بکشد هر کس از
مسلمانی که طفلی از او پیدا کرد و او را در حق خود بکشد
انصاف از حضرت امام همام از پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمود من ذم اولاد اهل بیت من عند الله و چون
التأویذ ان الله عزوجل یعنی کسی که پیشتر فرستاد چند ولد را
که انما را حجتی که نداشتند در خدا مانع می شوند و اولاد
انرا نشاید از خدا عزوجل و هم از منصفان را بیست صد و بیست
در عقبه برسد انجذب صادق را و آنکه کرده و عدو غواب
الاجمال سند انما نقل فرموده و کاف سند انجا را از خطب
بافزیه از منصفان را در ولد بن المسلمین روایت کرده و شیخ
صدق و کتب خود از علی بن مهزیار بنده پسر شرف زینب ام
امام محسن تا طوفان عبد الله جعفر بن محمد الصادق ^ع که فرمود
ولد واحد یهدى الرجل افضل من سبعین یخسونه من بعده
کلمه قدر کبوالفضل و تا وافی سبیل الله بهیلت له ولد که پیشتر
فرستاده بهیلت له زهنتا و ولد که حوائجین شوند و اولاد
از او هم رسوا و اسیر شوند و فانی گفته در راه خدا و هم این

ع

و این منصفان را با اختلاف پیری گفتند در عقبه برسد و در کتاب
نسبت از کتابت بر روایت کرده اند و در ثواب اعمال کتب معتبر
از علی بن مهزیار بنده پسر شرف زینب و صلوات الله علیه منقول است که حضور
ولد واحد یهدى له الرجل افضل من سبعین ولد یهدى له عبد
بدر کون الفایم طلبه استلم یعنی یک ولد که در پیشرسنا ^ع
از هفتاد ولد که باقی ماند بعد از او و در این حدیث ظاهر
علیه السلام را در کتب منقول است که حضرت فرمود ثواب المؤمن من
ولد الجنه صبر او هم صبر یعنی ثواب مؤمن از اولاد او بیشتر است
صبر کند یا نکند و در این حدیث را از اجناد کفایت کند چون
از اعظم مصایب و بلاهت و اولاد است کتابت می کند همین
حدیث نبوی ^ص معرفه که فرمود ان المؤمن لو تعلم ما
له علی النبلا لخصه ان فی ذوالک سائر من غیره انما یمن یمن
بدر سینه که مؤمن اگر بداند نیکو را که خدا چه فرموده است
از برای او و بداند که از او می کند نیکو در او دنیا و آخرت
او غیر اینها احدا کرده شود بخیر او غیر خیر عبد الله بن علی ^ع
که گفت خدای تعالی صاحب صادق علیه السلام شکوه کرد از این
بنی صغیر و اندر دها و گویند که او صفام و کفر از این بود
ضالیه با عبد الله و علم المؤمن من الله من که جرحه القلیب
لطف ان غیر من بالمقارین و انصاف صادق علیه السلام منقول
که فرمود من اصیب بصیبه جرح علیها او لم یخرج صبر علیها انما ^ص

باید و صحتی که در آن است

کان ثواب جز آنکه الهی است یعنی کسی که صبر کند با نیکند ثواب و از
خدا بماند بپشت است و این حدیث که چندی از اهل بیت است
لیکن بعد از آنکه آمد با جمیع هر چه از احبنا و در حدیث
شکل است که اول آنست که هر چه مطلقه صلیت است پس اولاد و اولاد
و مقام و اجور و از جمله احبنا و اولاد ای بابین البته ظاهر است و لهذا
بسی عباد چنانچه حکایت شده است اگر از برای من در اسلام ولدی
بشود اگر چه سفت باشد پس و صاحب و کتابه فراردم و در پیش پادشاه
از آنکه هر دو بنا و ما اینها از من باشد و از زید بن اسمعقوله که در
از حضرت داود و وفات کرد بر او بسیار اند و هناك شد خدا با و
فرمود که ای داود چه چیز برای من بکنی با این دلانزه تو گفتی
پروردگار من معادل بود در نزد من با پرز من طلا ضرر بود پس از
برای تو ز من است در روز قیامت ز من ثواب و بدان که این
احبنا را که معظم آنها از نظر حق عامه و مشفق است بدانند که کثرت
انها و اعضا و بعضی بعضی و طبع از طریق ما مایه رضوان الله علیهم
رسیده و در وقت فوت آنها می شود و بعد از در احادیث ما چنین است
که هر که ثواب جمعی برسد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله
بجهت طلب ثواب با او می رسد اگر چه در واقع چنان نباشد پس
اگر در باب صبر ز احبنا و جمیع ما با حضور ما رسیده مطلقا ثواب
افضول است رسیده است **عاید است** در ذکر بعضی نامها که منتهی
مقام و مؤید ابرام است از او در این آیه هتاهت منقولست که گفت در

تمامی

مکتب انوار

و
و

در خواب دیدم که با پادشاهم بر پادشاه مردم و لجاجت می خوانند پس
میزان عمل نوز من حاضر شد حسان مرا در گفته که گداشته شد و سپاس
در گفته و دیگر سپاس نهادن داشتند حسانت با این همه معنوم بود
تا که در دیدم من در پیش پادشاهم سپاسی با حسانت من گداشته شد
و حسانت شریک داده شد بر سپاست پس گفتم گفت و انچه این چه
بود که من نه گفتن این سفتی است که داشته من گفتم و خنزی هم داشتم
گفت در خنزا ز تو بپس بجهت آنکه فرار از وی مرگ او را می پنداری از
غزاله و احبنا منقولست که بعضی از آنها صلح مدت زمانی بود
که هر چه اظهار شریک و زن گرفتن با و می شد قبول میکرد و روی
از خواب بیدار شد خود سفت با این مطلب غمناک خواست کرد که
دنی از برای او بکشد گرفتار و از سبیل این مهملان او سپسیدند
گفت شاید خدا را ولدی نصیب کند و او را می پندارند و بدترند
در احبنا از برای من باشد زیرا که در خواب دیدم که با پادشاهم
پادشاه و من در میان خال خود روضه بودم و انقدر و عظمی است
که نزد بک بود کردن من پند و خال خودم در شد تا ندانند و
بودند ما با این اضطراب که تا که در دیدم انفعال چند چندی خال
بهم می زنند و فتنه دلهای نور با خود دارند و در سینه های ایشان
اگر پنهان بفرود کوزها می چند از طلا هست و ایشان مردم را تا
سپاس می پند و در جمیع را از هم پیش پندارند و از پیش مردم آید
نداد و خطا و ز می پند و در این من دست را بپس از آنها در از کردم و

مرا ب ده که خطش بر اهلاک کرد گفت فو در میان ما اولاد نداد
ماند ران خود اب مبد هم گفتیم تا که پند گفتند ما اطفاله نماند
همه از ای صفت و صلی و کتاب نوم و رؤیا منقول است که گفتند
دادم اعلی بر نحسین بر جعفر گفتند خبر ما در مرادین رمن و او گفتند
دادم اعلی تا بعضی از اهل عقل و شوق و لغنا و ما که گفتند و او در مدینه شد
در شب بفرستادن رهنم خبر کند شد در بهم و چهار روبرو را طرفان
بود در میان این شهرها نمره پستان غیر کنال شد و خوابیدم در خواب
دیدم چهار طفل از آن شهرها پریشان آمدند و میگویند انعم الله بنا
عنه و بجز اینها همه اینها عجیب است من منقطة القبر و معانی
با هم اینها یعنی انعام و نفع و شکر که در اینها و سر و بخت و خیر و
و با مدد نوا می آید و مزه ما چشم روشن شد و شکر است که از شاد
و شریف بنامد و قلم خوردن نوح صبحگاه ای همه در روز نما است
پیر با خود گفتیم این ایمان را شانه و اثری هست و پاشد تا آنکه
اشتاب طلوع کرد پس جنات را دیدیم که میان و دنیا هر سپیدم این کینه
گفتند زینت زاهدان پند گفتیم اسم او امیر است گفتند بی گنیم
اگر خطی و پیش روی دارد گفتند بی چهار ولد نا و مرده پس اینها
از این واضح خبر کردم از شیخ ابو جعفر که در کتاب مصباح الظلال
منقول است که از بعضی ثقات حکایت کرده که مرده می و صلیت کرد و
اعجاب خود که از او حج داشتند که سلام او را خدمت رسول
خدا صلوات الله علیه و آله رسانند و در قضاوت شهری با و دادند که

که نمره سرش بر این مشرف بود و من گفتن لیل این بر نفسهای و صلیت
اصحان فوزه بعد از سر اینها از حج مرده و صلیت کتاب در مقام اکرام
او و اما که گفتند خال را جز ای خبر و بعد که بلیغ رسالت مر کرد
این مرد حاج بجز کرده گفتند که ای ای که بلیغ کردم پیش از آنکه
من را خبر بهم گفتند بر ادبی داشتیم و فی شکر و پس خبر چنان را و
باقی ماند و او را شریک و نیکو کردیم و بحد بلوغ نرسیده و وفات کرد
شیخ و خواب دیدم که او با پاشا شکر پاشا و حشر واضح شد و مرده
از شد و ناز و غفلت شد بدی ها در شکر بود و دست بر او
زاده خود ای دیدم از او طلب کردم که مرا بهر آب کند قبول کند و گفت
دیدم سزاوار است با این ابنان توان من میفرمیدم که ان اما که فخرنا
از خواب بیدار شدم چون صبح شد چند منقلا طلعت در دام
و انصاف سوال کردم که پس بر من عطا کرد و عطا فرمود چون
نوا افغان شاد نوشتم همان بفرمود و در وقت این بود که نوسلی
جویم به بجز خدا صلی الله علیه و آله و صلیت خداوند عز و جل و نیکو
قبول کنند از من پس میباید این امید که بیایم او را و روزی خیر
اگر پس طولی کشید که شب کرد و وفات کرد و ناز و زده همان روز
رسیدن نوبت بدیده بود و انتم که بلیغ رسالت را کرده بودی
از حد و بخل حکایت شد که گفتند هر هم حرف را پس از ده سال
داشت که طرازی حفظ کرده بود و پدر را و نفع هم علم با و کرده بود
و از روی مراد او را میگویند ای اباسخی نوح عالم دنیا هستی چنان

ی شود مگر از سر چیز و لا صالحی که در صحت از برای او عمل که از آن
باقی مانده باشد که مردم از او شمع شوند و صد هجده مثل بناها
خبر از صاحب و علامت و با طواف طریقی این بود خبر است که
بشیر می کشد که صاحب و صاحب بود بعد از مدتی بعد که خدا
منشود و عذاب و از سبب فتح صلاب رسیده اند که شیر می کشد
بعد مادر او را پیش مسلم برده مسلم **بسم الله الرحمن الرحیم**
او را پاد و خدا بلعینه که لیس و نام او را بر زبان و انداختن
از او بر داشت چنانچه و در صحت از باطن صلابت و غسل و غسل
از ایاق و رو پا و بغض آن گواه و مناطق است و حال آنکه ولد و
زبانت و عذاب مضمون و با عشت نیکو است و حضرت و دیگر است
پس خواجه عبد و لیل از مواهب و در حقیقت آنکه این صفت حضرت را
و معارف و دانش از هر چه حسیب خدا و مدعی و شکر بر ما برین و
شاکرین بخشند و از نگاهت چشمه اولاد و دیگر را نوری و در امر و
وجودی و در طریقه و با عینهای مضمون و از تاریخ هر چه در نفوس
العاشق و اهتا العاشق برساند و این عزیز می جویم و از حضرت
و میران نشان و رحمت و معانی و معنی و معنی و معنی و معنی
و کرم مناب و مشفق گرداند فانه الهام من الوهاب العطا با جواد کریم
المنان بالعطا من مفضل السبب و ذوق رحیم و انوار سلف و اللطیف
بخی الرحمن و الاملاط بالاطمهرین صلوات الله علیهم اجمعین
غایب است در بیان سبب سحر زحوا و استقامت و در زنده موت

موت آنچه و اولاد شیخ شهید ثانی که میفرمودند که طریقه عرب
در زمان جاهلیت با اینکه امید ثوابی و خوف عسافی نداشتند
این بود که بکند بگردان صبر و عیب میگردیدند و غسل از این است
و اهل جمع و از سر زدن میگردیدند و عیب اخبار حرم و عیانت و زود
حکام و زودت و فرار از زدن و استکانت حتی آنکه لباس بر روی
خویش و مضمون میباشند با این معنی از او دیگران مطلع نمیشدند
و بعد از آنکه اسلام آمد و منتشر شد و ثواب صبر معلوم شد
شد رغبت در این باب زیاد تر شد و رتبه اهل این باب بالا گرفت
مضمون است که این در عفتار مضمون و معنی و ولد از برای او
باشند همانند در این باب با او سخن گفته شد که اولاد و نوزده تا
نمیشدند که گفت اللیل لدر اللیل یا خدا هم من و اولاد بنا و پدرم
خدا و اولاد بنامش مخصوص خدا و لبت که میگرداند اولاد مرا از
دارد و بنا و فنا و زخیر میفرماید ایشان را در دار همت و عفتار شیخ
صالحی که در عینه خبر بود که چون زدن بنام زدن و وفات کرد
او بود زدن در سر قبل و خوف کرد دست بفرمان و کشید این گفت
و هم که در ای روز هم بخند که نوبت که گفتن بودی و هر این
ببخشید که بعضی روح نوشتن و بعد رسیده من از نوزاد منم فرماید
که نبودن نوبت من و زسانه و معانی و معنی و اصل کرده و هر با
خبر از خدا صاحب است و اگر نوبت باشد با هر است بود و هر این
مبارک است آنکه من بخای میباشم و بخشید که با نداشت است

از برای یوازاند و بر وفاداری خود که بر همه یکدم از برای
بلکه که بر همه یکدم بر نو که بر نو چه وارد شود پس که از همه باشد نو چه
گفتی چه بر نو گفته شد خداوند از همه یکدم با دلخیزد که بر او
کرده بودی از حق من پس پیش برای من ایضا را دلخیزد بوده بود
انچه خود پس بر او را و تو خود کردم از من از نو می مفعول است که
چون در بر من زود گفت کردید را و بر او بر او و خوف نمود
بهین معنای من گفتی صرف شد و گفت معارف کردیم از نو
اگر بهمانهم بغیر بنوعی ما ندیم از همه هم مفعول است که چون
در بر من زود گفتی با گفتی را و خوف نموده در وقتیکه
چیزی بر وی کشیده بود گفت با من ما همانم مفعول است
و ما بنا را سوختیم که چون در شب بر او ایستاد و گفت
با در خفا شدت ما از حق مفعول است که از این زود گفتی پس
از سواد زبانی او استفسار شد که چگونه بود که راه زود گفتی
هرگز مگر اینکه پیش روی من راه صرفت و هرگز زود راه زود
مگر اینکه در غضب من بود و هرگز زود ای سلیغ زود که من در
ان سطح باشم او دره اندک جدا از من عامه زود زود را با هم
حار و هفت پس در یک روز از او وفات یافت گفت ای مسلم
میدرستیکه من شایسته گشته ام شایسته گشته ام از احضار من
که گفتی از که در صبر و حلم زاید رستیکه من با در گشته ام از او
شد که از که با در گشته گفتی از غیر بنامه ام و صلوات بر او

در کشته شد و او را شسته بودیم تا که او را مفعول و فاعل او را
او در وقتیکه از او خود را قطع نکرده تا فرغ شد پس بعد از آن
پس خود شایسته گفتی پس بر او در وجه با حاشی شد تا بر او پس کردی گفتی
عفتی با ک شایسته گفتی با او حرفش بود و غضب روی با او شایسته
کنه خود را خود از کنه و پروردگار خود را معصیت کنه خود را خود را که
گویی بر او رستیکه ترا از او کرد بعد از آن فاعل او را خود کرد
و گفتی از غیر زندان من بر او در خود را غضب و گفتی پس که چون
شاید او را زود بر او رستیکه ترا از او کرد پس چون او را در وقتیکه
در زندان خود را گفت که ما را در آن زمان شایسته زود می دیگر است شایسته
که او رضای باشد با او شایسته او را از همه از زمان من میاید
مفعول است که سر می زود را از او را خود در وقتیکه با او
خود رستیکه بود در میان خود می کند می کرد که کو با کی از او
در ایستاد با او سخن گفتی شد گفتی پس او را در مرد تازه که
و ضمیمه در وصیت هر دو شایسته زود در جرح کردن هم فایده نیست پس
بر چه چیز میله را من می کند که گفتی شد مفعول است که بعد از
انکه پس از هر دو در وقتیکه با او سخن کردی چون مطلع
شد گفت ای قه اللهی جمل من صلیه من صاحب شایسته
حمله از برای خداوندی که هر را داد از سلیه من که هر که بصیرت نهاد
رسید بعد پس بر او در جهان شایسته شد باز گفت ای قه اللهی
الذی تو خود شایسته شایسته از این حکایت شد که عبد الله

تجرب

چون وفات در رسید بدو و او طرف بر قوم خود بیرون آمد
بالباسهای بنگور و سخن مال باغ بود قوم او در کجای غنیمت شدند
و گفتند که همدامه مرده و نود و بیست و یک و سخن مال باغ بیرون
میآید گفتند با استکانت و ذلت بر خود قرار دهیم و حال نگردد کار آن
بر این مصیبت سخت و عداقت فرمود که آنها را انعام دهد و دست
قال رسول الله لعالمی لکنین انا صابنهم مصیبت قالوا انما هم ط
الیه را چون اولیات علیهم صلوات من تقربم و بعضی را اولیات
المهملان و در وجه اید شریک با بعضیهای و عود و دعا بدین
گذاشت موقوف که مریدان فرزند بر او خجسته بر طایفه خوانند
جمع نمودند بعضی آنها لکنی هر یک مرید فرزند لیره وفات کرد
آنچه واضع را از قوم محض نمود و باهل خود ناکید و سفارش نمود که
بچه زنتک از شما ادا و بیلند نشود و کرمی که ملبس با کرمی نکند و
پیش ما آنها آمدنا از علماء ما فریغ شد پس شرح و در پیش طبع کرد
بجوئی که به ما مطلع نشدند مگر بر سر چوبان او چون جنازه و
ناگهان در بیدند و خشت کردند و واضع بر سپید ناکید و یکی را بیان
کرد از نصیر کرم او بجهت نمودند انصاف الرحمن بر نهی موقوف که
گفت داخل شدیم بر معاز و او نیز سر بر چو نشسته بود و لیس خشر
بود پس با خود را شوالیم صنعا کیم نا انک استن انچه بهای ما است
شد و از بعضی نما اواز کردیم پیلند شد پس معاز او را منع کرد که
باز بایست بر قسم خجسته که هرگز هرگز عیون خدا و رضای من از این

۴۴
امر را محی و بفرست نومه از انهر جمادی که با رسول خدا صلوات
علیه الکره ام بختی که کنش پندم انا سرور و به که میفرمودند
له ابن علی بن عمر بن زبیر صلیت امانت حضرت علی صلیت و احسانیه
ابدال الله المیت و احسن من داره و فراد اجتناب من فراره و ابد
المختار الصالح و الزجه و المغفرة و التوفیق یعنی هر که را پس می باشد
که نوره او عزیز بود و با طبع ابد است یعنی همه در مکان و موضع و حسب
ان ولد او حق نباشد که از خود او و اهل کله که چون بختی رسال
که از او از خود حاصل نمیکند و این ولد هر چه پس می کند و مصیبت
و او را حسب و کتابت خود فراده شد بطایفه ثواب بدل میکند
خلاصت و اداری و خانه خویش از زاری که داشتند خطرا و کافیه
انقراری که او را بود و عرصه عطا میفرمودند با ان مصیبت
صلوات و وصفت و امر فریغ رضای خود را و او ای کوید پس او را
خود مفاد رفت نکرده که ان ولده و گشت در وصفه که منادی
برای نماز ظهر شهر جمع در ناکره بود ما بجز نماز پرین و غیره و
مکر و فکد او نقل داده و کفن نموده و مردی سحر او را داشته
حضور داخلان و جمع شدن همسایگان و نیکبند بود چون مطلع
شدیم بشما ایدنا و فرقیتم و گشتم خدا را بپا امر نغای با عبد الرحمن
با این استلا و ما را یکشتی تا از نماز نافع شویم و در جنازه بر او و
خود حاضر باشیم گفت ما ما مو شده ایم که اموات خود را خلی
نگذاریم هر ساعتی که غیر از ازش با و زنی او ای کوید پس معاز و در

شد و بگویم با او نازش چون او داده بیرون آمدن کرد و من ^{سخت}
خود را بجوی و گشایم که اعانت کرده انظر بیرون اوردم دست
بدست من نداد و گفت این نیلینه خونه ز پادی بود که در من هم بر ^{سخت}
لکن این خوشی نماند که نماند این چنین گمان کند که اینک در دست خود ^{سخت}
نوبه که در جیبی است شایسته از من در دست مصیبتش بچلیخ خود در ^{سخت}
در عین طلید و مال بدیده به طلید همچو کتید جزوه طلید
و پوشید و در آن در غلبه بسیار تابم میگردانید که در مضاحل
افسوس بعد گفت انا فقه و انا الیه رجوع فی الله خلافت سخن کرد
صالح و غیره من کمال صیغه و در کمال مافات از این سخن ^{سخت}
مفولت که گفت سی ساله صاحب فضل بن عباس بودم او ^{سخت}
و سابق بنده بودم مگر روزی که لیسرا و علی وفات کرد و من با بیگانه ^{سخت}
گفتم گفت خدا امر بر او دست ^{سخت} قبل از آنکه را خدای دوست داشته ^{سخت}
مفولت که لیسرا ز عباس بن عبد مهربی وفات کرد چون در جیبش ^{سخت}
نازل شد مری با او گفت خیم بخت که سید و نیز بختش بود پس او را ^{سخت}
حب و کلاه خود قرار ده گفت چه مانع میشود مرا از این بختی که تو ^{سخت}
این لیسر روز زنده بود و نه او را مرگ از اجل با جان صلوات ^{سخت}
از اجل عباس بن مرفی حکایت شد که اولی خود از او را ^{سخت}
کرده که گفت خبر ما در این حکایت هر کس هر کس رفت و راه داده ^{سخت}
داشتن تا آنکه بگریخت و در مصر رسیدم تا که راه با من دیدم مری در ^{سخت}
از بود که راز و چشمت و در نهایت های و از کار او تا ده و او بگفتن ^{سخت}

خلافت
لله الحمد سیدی و مولای اللهم اقل حدك حمل ابو الفی محمد ^{سخت}
گفتند علی با رضایان از فضلته علی کثیر من خلقت فضلته ^{سخت}
برای شهادت و سنا شای سیدان و افاضی من خداوند بدار است ^{سخت}
حمد میگویم نزدی که مساوی و حمد های خدایان تو باشد ^{سخت}
نوبه هم مخلوق تو زیرا که ضعیف و مرجع داده مرا بر بسیار ^{سخت}
خود مرجع دادی پس گفتم خیم بخت که البته از او سوال میگویم ^{سخت}
او رفتم و سلام کردم و سلام کرد پس با او گفتم خدا تو را ^{سخت}
میگویم از تو آنچه میبینی با ما را خبر میدی گفت که اطلاع ^{سخت}
میدهم آنچه خدا تو را هست کند کدام فضلته از فضلته ^{سخت}
گفتن با این بی خبری من کرده گفتم تو گفتن و اهل کس ^{سخت}
بر من آفته و که لیون اندام مرا خبر میدی کوهها را پس ^{سخت}
امر کند در باها را پس از خبری کند و امر کند زمین را ^{سخت}
عین خود در من که چسبند خداوند با من گفتم از خبری ^{سخت}
که مرا بیوی تو حاجت بنا با خضای حاجت مرا میگویم ^{سخت}
چیزی که گفتم بر کردی و داشتم که در او وفات نماز ^{سخت}
و از من خبر میگیری هر کس رفت و در وقت افطار ^{سخت}
نالجهال و دامپایم نظر کن تا با او را از برای ^{سخت}
گفتم که در فضیلت حاجت و نفع بجهالی ^{سخت}
و طلب و رفتن تا آنکه رسیدم در موضعی که ^{سخت}
ناگاه روزی دادیدم که مشغول خوردن ان طفلت ^{سخت}

الهدى والنجون چگونه نتره این سینه صالح بد و نولد و بروم لبر
امدم و سلام کردم و گفتم رحمت کند از خدا اگر رسول گم از چه چیز
مراد از خبر به سید می گشتا که نزد من علی با و با شد خبر به سلام گفتم بنویس
گواهی می بر خداوند و عزت است نویسنده است با بنی خاندان بود گفتم
ملکه گواهی نداشتند خدا از من و بز که ناسیست نزلت و نیز خدا از
گفتم بنویس که خدا مینا کرد و او را صبر کرد تا آنکه کسی که ما او را شن
داشتند او وحشت کرد و همد فرار بر پند بداند که ان لپی
که گفتم بخواسی که از برای تو طلب کنم و دیدم در دنیا او را پان
کرد پس خدا عظیم فرمود با جبر از این که گفت الحمد لله الذی اجمع
و غلبه حسرت من الذی اجمع صبر زد و برود رافتا در من ساخته
نشتم لبر او را هر کس دادم دیدم مرده بود گفتم آنا هتروانا الهه
و اجمع چون حکم کرد که را صبر کرد که را پادی می کند بر عقل و کفر
و دین او را این فکر بودم تا که خدا خلق دیدم که فی صد رماط بود
اشاره با ایشان کردم و به جانب من آمدند گفتند تو کیستی و این کیستی
واضه را گفتم جوانهای خود را بپشت و مرا پاری کردند تا آنکه
باب در با او را شنیدم از تو بهای که با خود داشتند بر سر و
او را گفتن کردم من پیش ایشانم و نماز بر او بجا است کردم و در
سایبان خودش او را در حق کردم و بجهت انزل او در نزد تیرت
و مشغول تلاوت قرآن شد تا آنکه چند ساعتان شب گذشت
خواب مراد و بود و واضه این را در و پنکو نوری و بهر صورت

سویق دیدم در روضه خضر لقا با سهای سبز فخر در بود
ایشان در قرآن تلاوت میکرد گفتم ابا فضا حسین بنی گشتا لیلی
گفتم چه چیز با این مقام رسانید گفت بداند که من با برکت تا کان
بجهت خدای عزوجل و او در شام و باین مقام رسیدند مگر بصیرت
بدان و شکر و تود و فایده و آن خواب بهدار شدم از شعری مفعول
که گفتم بر بود دیدم لبر خود و او در فخر و چون حالت بر او پیش
نزد خیر او حاضر شد و گفت با منی گشتا هیبت ما جد و عطیه شد
و در بعضی وقتها در صفا به مشرف است و آن و امانت و فیض
مالک و اخذت که معطیات فاضل خفا اتمه طلبت با اعتبار ولا
احرم بنی با کلاجر یعنی لبر من بودی تو بختش از بزرگی و
عطیه ز پیکان و اما بنی از توانا و صاده از کسی که طلبی و بخا ز
میلش و لبر کرد ایندیشرا آنکه نزل بخشید و فیض کرد ترا مالک تو
و گرفت ترا عطا کند تو لبر خدا بعضی نوسه بر عطا فرمودند
نگردانده را از امر صلیب تو گشتا شش جمل من بنی بر اتمه
اولی طلبت با الفضل عقیقه یعنی من ترا حال کردم و خدا را
و از نواست به فضل کرد و بر نوا من مفعول است که چون عبد الملک
لبر عزم به عبد العزیز بود و او را و مهمل بر عبد العزیز و خلام
او را هم در چند روزی و بی وفات کردند بعضی اصحاب
بجهت نشاند بر او و اصل شد و در حلی کلام گفت و امانند به ام مثل
لبر تو لبر می و در مثل بر او و نوا بر می و در مثل غلام تو خلا





پس بر خود را نیز پرا ناخوش پس گفتند چنانکه گفتند مکر و کن مکر و
 کرد گفتند چنانکه حکم کرد بر ایشان مکر را که دوست همند ایم
 من که چیزی را از لطف شاک نشاء باشد منقول است که روزی هم
 بن عبد العزیز نشاء پس را و عبد الممان بر او در وقت که گفت
 الله الله فی خلقه بنی اسیر فلان و فلان و فلان پس گفت
 هتم لیل که هر سه دوست همند مکر این که در یک امر و نیز پیش
 او در دو چیز می که رضای خدا است این که گفت و رفت و در نظر
 دیگر دوست همند مکر که بنیادها من و تو عقل کرده شویم در آنچه
 رضای خدا است چه پیش خود او را معاف شد و گفت من نیز بن
 احوال او را معاف نام گفت چپ بن نیز احوال او گفتنا بن یک چیز
 و من لیبیا و نیز بر جویم ثواب خدا پس پس بر این شایع در عرض
 او بر او داخل شد هر گفت خود را چگونه می پای گفت در مکر پس
 ای پدر مکر من احببه و گفتا به نظر او در بد رست که ثواب خدا
 بهر است از برای تو از من هم گفت هتم لیل ای پسر من هر سه
 نو اگر در میان من ای جان با تو جویم است نزد من از آنکه من در
 میان تو باشم عبد الممان گفت لطفه را تو دوست داری لبو
 مکر دوست تراست از آنکه لطفه خود دوست دارم واضح شود
 پس چون ثقات کرد عمر بر سه فیرو و خوف نموده گفت رهت
 گناه را خدا ای پسر من بخوبی که مولد تو باعث خوشنودی
 بود و پسر گناه بودی و دوست همند مکر این که لطفه ام ترا و

و احباب کنی مرا منقول است که پسری دیگر از عمر پیش از عبد الممان
 وفات کرد و عمر تو در سر او نشاء و روی او را با ذکر و با نقل
 مکاره و مکر لب عبد الممان آمد و گفت ای پدر یا بد مشغول
 کند و با در و ترا می که تو بنویس با بد از ثقات با بنیک خود و در
 نوه مشغول پس کو با خود به لطفه و نوه با او در برضا
 پستان شاه بر روی خود لطفه کرد لب از لطفه مکر منقول است
 که گفت داخل شدیم بر این معونه در مکر و سه لطفه را و در نزد
 بودند کونا از من و لطفه دنا نیز بودند پس ما از من نه لطفه
 مکر در مکر گفت کو با شایع خطه بن سپید با بن اولاد گفتیم بی و ما پیش
 اینها مکر مکر خطه مکر بعضی ثنای مثل اینها مکر مکر مکر خود را
 کرد لبوی صفت خانه که خطاف و لطفه مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 یعنی که که جان من در دهنه فاد و طاوست که دست را از رضا که اینها
 بهم زخم و گمانم دوست است از تره من از آنکه مکر خطاف مکر مکر مکر
 از لبیکند مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 در مسجد بد و زانو نشاء همراه مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 از او را که مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 نمود نیز در دلش لطفه مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 بد رنشاست بن معهوده گفت مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 از او است و اولی مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر
 پس گفت ختم لطفه که مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر مکر

فادی قرآن بودند یعنی اولاد عبدالله مودود و ابوبکر
بعد از آنکه پسر مردم سلیم اصل خود را گفتند که خبر یک پسر ابو
ناحور خبر کنیم او را پس از آنکه آمد و نفسی کرد و ام سلیم خود را
به از سابق ارادت نزد او شد بعد از آنکه او را میزدند و
نزد بکر هم حاصل کرد بد گفتنای باطله اگر فوجی چینی می آید
باهل خوانده داده باشد اگر خوانند بکر یا لاهل خوانند می خوانند
منع کند و ندهند گفتند که پس بولپس خود را حبه و گفتند
ظن را دره ابوطلحه در غنچه شد و گفتند که گفتی تا اوده شدم پس
خبر بکر پسر را می داری و در خبر بکر چون اخرا شد
گفتی باطله ال فلان عا ربه خواستند چون از ایشان طلب
کردم بر ایشان شافا مد ابوطلحه گفتند معاف ندا شدند گفت
پس پسر تو هم که عا ربه از ضلای غر و جعل بود او را گرفتار ابوطلحه
استرجاع نمود و صبح شرفیاب خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله شد و انتر در باطنه شد بود خبر بد او فرمود بارگشت
کجا رفتی کجا یعنی این شب را خدا از برای شما مبارک کرد اندر
گوید ام سلیم حاصل شد پسر مجاز او تولد شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله دست بر روی او مالید و او را عبد الله
نامید و از عیون المجالین بر حکایت از معویه بن عمر بن ابی بنی
منقولست که ابوطلحه پس خود را سخت دست میداشت پس
از آنکه در پیش شد و وفات او نزد پان شام سلیم ترسید که ابو

که ابوطلحه جمع کند و زاهد من رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرستاد چون ابوطلحه بیرون رفت ولد وفات پان شام سلیم بود
بر او کشید و در کشته از خانه گذاشت و اهل خانه را سفاقت کرد
که ابوطلحه را خبر نداشت خود طعمای میباید و قدری طیبی استمال نمود
ابوطلحه که هر کشت از حال پسر پرسید گفت ساکن و او را ام است ابوطلحه
گفت با چیزی نیستی سخن بگویم ام سلیم طعام نزد بان او و پس می آید
و عطا به من میزند و شد تا آنکه نزدیک کردند بعد که ام سلیم را بنی
و اهل خانه حاصل شد گفت ای ابوطلحه این سخن است که از امانت که نزد
ما باشد خداوند تعالی او را بگرداند ابوطلحه گفت پس من را و از مردم
کردن از تو پس ابوطلحه از جای خود برخاست و عذر کرد و دو کشت
نماز گذاشت و روانه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد
و انتر در باطنه ام سلیم کرده بود اخبار نمود انتر فرمودند بنا
الله کجا رفتی کجا یعنی خدا مبارک کرد ما ندا از برای شما در این مقام است
شما پس فرمود الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة یعنی مثل
یعنی خدا از برای خداوندی که گردانید در امت من زوجه برگزیده
مثل آن زن صبر کند تا از بنی اسرائیل از انتر رسولی آمد علیه
واله ایچکو نکمال آن زن استغنا شد فرمود که در بنی اسرائیل
رو بود شوهری داشت دانه را از انتر شوهر و پسر بود و فتنه
گفت که طعمای میباید که مردم را بهیافت طلبد چون اما او
کرد مردم جمع شدند پسرهای آنی کردن رفتند چاهی و رخا بود

هر دو در از ایشانند ازین دلخوشیها آمد که صیانت بر شوهر میباشد
و منقش گرداند طفلها را بچانه بر روی پیشانیها کشد چون غایب
شدند شوهر داخل شد و گفت کجا پیدایشی من زن گفت
هر دو در خانه اندید هر دو را ندانم که در هر دو آمدند و می
شناسیدند زن گفت سبحان الله هر دو هم طفلها هر دو مرده
بودند و لکن خدا بعلی بن ندیم کرد اینها را بجهت ثواب مسکین
مؤلف که در این حکایت حکایت است که از اولاد ابی یوسف
از انس بر مالک روایت شده که گفت داخل شدیم بر سر میزانی
و او برین بود از مکان خود مفارقت نکرد که وفات کرد و چون
بر او کشیدیم مادر بخون کپس داشت که نزد سر او بود که پنهان
زن از خداوند عزوجل طلب اجر و ثواب کن بر مصیبت خود
پس من بر دهیم بی گناه خود بگویند گفت پس ازین دست
کشید گفت اللهم انما تعلم انی اسئلتک و ما اجر علی
رسولک صلی الله علیه و آله و سلم ان یغفر لی ذنوبی کل شیء
و رضاه فلا یخجل علی هذا المصیبة الیوم یعنی خداوند تو صیبت
که من اسئلت او درم از برای تو و بجزش کردم بسوی چشمه نوبت
با صیبت آنکه باری گفته من تو هر صیبتی هستی پس ما را مکن بر من این
مصیبت را از سر من و دل و ثواب را از روی خود بر داشت و ما
از آن مفارقت نکرده تا آنکه با آن ولد طعام خوردیم شیخ
ثالث علیه السلام از این سخن حکایت فرمود که اینها

از این زن رحما الله اعتقاد است بر ضرب و نزد خدا بعلی و
استدناسان و خدا و از برای و در شان خدا از این قبل بسیار است
صیانت بر عاری باشد از اجلی می فرمایند که چه درند کبریا این
خود شناسایی ظاهر می شود اگر چه محبت واضح شود و از برای
بخت طویلی و خواهد می از کتاب و سنن است و حکایت بر
از لطیف قضیه در این باب است از آنکه فرار داده نشدند از عیال
از آن موضوع رساله خارج شد و است که صیبتی در خیر عیال
چون خیر فیل و مثل بر او پستی و ماری او جز بر عیال طلب
با در رسید و واحد کرده که او را ملاحظه کند رسول خدا
در این باره و حاضر بودند و او را ملاحظه کن و بر کرد که در
آنچه بر او داشت زین با او گفت ای مادر رسول خدا صلی الله
امری که من را که بر کردی گفتن چرا و حال آنکه من رسیده که او را
کرده اند و این در راه خدا می عزوجل بود پس با او را خیر بنیم با
با او شد پس من الله او را عیب و گناه فرار می شد و هر چه
صبر میکنم آنچون نصیحت من رسول خدا صلی الله علیه و آله
املا و داختر کرد و قبول ما را لکن در صلح و فرمود ما را و مشو
پس صیبت تو هر رفت و نظر بر او کرد و من از برای او که داشت با صواب
بر او فرستاد و از جمیع کرد یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفت
و از برای او استغفار کرد و ما را ازین عباس و قول است که چون حرف
در روز احد گفته شد صیبتی طلبی واحد و پنداشت با صبر

مؤلف

عقل و علم و زهد و ملاقات کرد علی علیه السلام زینب فرمود مادری
خود را اختیار کن عرض کرده بلکه بگویم خود را بختی بر من سپید
مردم چه شد که علی علیه السلام و زینب چنان با او نمودند که عندئذ
نمودند چه شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند
فرمود که من عقل او و زینب را بر من مبارک خود را بر من سپید
گذاشت و از برای او دعا کرد پس صیغه استرجاع کرد و گرفتند
احقر الخیر از انس بن مالک منقولست که در روز احد اهل مدینه
شدند و انصراف حاصل شد پس گفتند که شایسته است که ما آنکه
بسیار شد صیغه در برابر او نوحی علیه السلام زینب را با من و انبیا
پس در آن روز آمدند پس رسول و شوهر و او را خود ملاقات کردند
کلام پاک را پیش از آنکه پس چون بر اهل ایشان مرد کرد پس بگفتند
گفتند که شد بد و شوهر و شوهر و شوهر و شوهر و شوهر و شوهر
صلی الله علیه و آله چه میکند که گفتند پیش روی نشانترین خدا
النسب و صلکم والرفق کوشه نوبی و مختصرتن را گرفتند و گفتند
پس رومعه دم فدا می نویسد با رسول الله از هیچ چیز بگذرد
چون وجود شما از هلاک سالست چینی روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بزینب زینب زینب زینب زینب زینب زینب زینب
و برادر او در دو زاهد شریفان بودند چون از آنها را
مردم با او دادند که رسول خدا صلکم چه کرد گفتند در حقیقت
پام فلان و مختصرتن چنان است چنانست که نوبی و دست مبارک

با مختصر

گفتند و در این میان پند ناخود نظر با و کم لب با شاره مختصرتن را بد
نمودند تا آنکه او را دیدند که کل صیغه بعد از جمل چینی
صیغه بعد از نوبی است بعضی وجود نوبی علی با آنکه
صیغه نوبی است چون لفظ جلال از استند است
نقش شد که سهراب و خنجر پس خواهر را خرام بیرون آمد و در
او شهادت شد بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از آن فرمودند
چنانکه در آن روز گفتند کل صیغه بعد از جمل و اقم لهذا التصحیح
الذی علی و حیدر استند من مسأله این صیغه بعد از نوبی
باید است بخوبی که گفتند فم بعد از این عبارتی که برود
تصحیح است از صیغه و در این من منقولست که جوان از
شهادت شد در روز قریبه که او را خلاصه و محو کند ما در آن
انداخته آمدند و گفتند ایام خلاصه و نقاب بجای نازی با مصیبت
خلاصه گفتند که چه رزبه و مصیبت من رسیده لکن مصیبت در
او من رسیده پس رسول خدا صلکم از برای خلاصه دعا کرد و فرمود
باید رسیده از برای و خود را بر اینجهت آنکه اهل کتاب و را
منقولست که استماع این سخن همچون خبر با و رسیده که پس
محمد بر اینجهت که شد و با آنجهت خرمی و حشر شد مجید خود
مردانه در اینجا نشست و گفتند از خبر و آنکه ایشانها را و پراز
خون شد منقولست که جمله بر اینهم در معرکه حجاجی بسیار بود
بود گفتند می فرزند پیش رو و فانی کن تا آنکه نور احب و گفتند

بجز

فرا روم لپس پر مغالنه کرد و کشته شد پس پادشاه پیش رویت مشاف
کرد پس کشته شد پس زنها در نزد ما در لپس زوجه جیده که او را
عدو و بی شکست اجتماع کرد. ان با ایشان گفت مرچا این ان
کائن جینه لپس و ان کائن جین لعنه ان فاحص لعنه
مرچا اینا که او را که مرچا اینست و مبارکباد گویند و اگر بی این
جبهه امانه ابد پس بر کرد پس مغفولست که بی زنی که کاتب
که نوم او از غسل و سدا و خیر میدادند بکس نباشد و وفات
کرد بعد از آنکه مرچا و طول کشید و بی چون نکو با و بی جبهه می کرد
بعد از مرچا لپس نوم او را مرچا بی چون و بر مرچا نوم
کرد و گفت با فلان ماحق من اسبعت طله لعمره و اسبق القتا
و اعند لثامه النظر ان ايجر عن النوق لغنه قبل حل حفله
و الحول بعضی سبه نزل الحوت بله و بعضی اول پند و این
بعضی بنفشه و از شوکی که نیست بر او تمام شده باشد و هفت
بیشی گرفته و نظره مهلت در باره او غنای یافته اینکها
شود از پیش کردن نفس خود پیش از حل کرده او و حصول و
و قوی در بعضی بنا و نازل می شود مرچا در خانه او پس جاها
شود میان او و میان نفس خود پس این شعر خواند هو
والی عری و عری علی نهنه نیک لپه و لایها فان جنب
او بعد از آنکه این یکا که در این بنفشه با کازها سعی او پس
و ان منسج بر کرد او را از برای من و عزم کرد و بی و برودگا

هر دو کار می که محبت این نفس را جمع با و است پس اگر بداد و بطلب
اگر کم ابرو داده می شود و اگر کم چشم یا چشم مثل کوه پخته است که کرم
او او را از چیز می بی پانز به کند و نفعی او نمی کند شج کشته ها
پس منسجی شنبه هم که خرج کردن احضار من نهاده او پس با بدش
نکند که بعد از وفات مرچا این بنفشه می گوید که کرم است خبر نو و شباهت
ننهانند و می بخورند کشته نمیزند ده اسه سردی میان خرج و صبی
مگر آنکه یافته است میان ان دور که که تفاوت نهاد و واسط
در حال مرچا و عمل ماصیر پس در لپس او بگو و هفت و شش و سجود
و ما خرج با کاف و او در مرچا چیزی نیست و اگر جمع و صبر
صورت دومه داشته هر این صبر و لایها است بناب نشان
و کوه صورت و کرم لپس و در حال بنا و اصل او در قوا
و کتاب می کند با بیضی صلی عن و جل و هفت فر بوده از برای کسکه
الهام صبر و با او کرده از هر چه در دست لپس است که سرد را در
از او در دست نهید شد نه خبر که با او ایشان رسید که کشته شد
ام علیه بنفشه لپس و صلی بنفشه لپس قدما اول العرف و صلی
الزمه بنفشه هم ای و ای بی با و بیجان کشته شد و با اینست
بیجان در حال خرابی او کشته شد بلکه و بیجان شید شد و کشته
شد از برای خدا رسیدند بر سر کار می و صاحب کرده اند کازها
که لازم بود صاحب و حفظ آنها جان من صید و عمارت فلان
ایشان با او این دن در این صید لپس کشته شد و شکی از چشم مرچا

کردم و خدا را در باطن خودم او از می شنیدم که با پای فلاح امرت و ^{عقل} نظایر بگردد و دست خدای من از بجای خود مفادش نکرده بود
چند بار و نازل شد و او را چون می بیند در راهم بخواند
او در وقت چون در راهی بود که از بیرون ما چون مراد بدین زمان
خود برکتش و گفتنای ما در این ایام است و بر او دم با او نیست
در سال اول مصیبت بدی بر ما رسید و سال مصیبت بر او رسید و ما
او بهر من آمد که ما معجزاتیم معجزاتیم معجزاتیم گفتند که این
سره پس مرا نبلیده و اگر شهید شد است نصیبت او که نکرده بلکه
سره گفتند که این معجزاتی بود که بدی از آنرا که بدی زمان او را
مقبول کرد و بطور مفرود آمدند که کوشش در خود رفت و اسخو آنها
او را کذا شد من آنها را درین کردم از آن گفتند که در پیش خود
با و دادم او را با آن که در بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
او در وقت نازکی شب که او را در آن مسکرتی بنسخی پویشید
مقتل میکرد و نفس خود را با بن خلع و مناجات با مولای خود می کرد
و در مناجات خود می گفت علی احسنی من جلال الطیور یعنی
ای خدای من مرا از چینه دان بریزد هاشم و رضی ما پس من خجاست
که خدای او در سجده های او در همه اسم مغفولست که نفعی
او وقت کرد و او را در این باب با او سخن گفته شد گفت
اختیار کردم طاعت خدا را در طاعت شیطان از بعضی زنها ^{باید} همان
حکایت شد که گفته شد است که مصیبتی که بر ما مصیبت ^{شد}

اش و بگو اطرا و دم مکرر آنکه ان مصیبت پس هر چه بود در چشم
من از خاک انرا با ان بن تغلبه احمد مغفولست که فرموده در اول
شدم هر وقت که مرگت بر لیس از نازل شد بود پس برخواست
و چشمهای پس بر لیس او در روزی بر روی کشید پس گفت با بنی
ما الخبر چهار روز و ما البکاء چنان نزل شد با بنی نوز
ما ذاق ابله حسند و فرقه عملک امانت وان اعظم التر
لحد اللحد الزم والقوم اخ الموت فاطلک ان کت نشا
علی اشرک او علی عزیر وان خذ التوالت والجنة والذاریان
کت من اهل الجنة فاضرت الموت وان کت من اهل النار
فانصفت للیوم ولو کت اطول التاسع و الله با بنی اول
ان الموت اشرک الاکتباء لابن اهل امانت الله بنی و با بنی
عدو ابله یعنی ای لیس من چه نفع دارم در این کردن و در چیزی
که زایل میشود و چه فایده است و در کتب لیس لیسری که فرما
نازل می شود ای لیس من چه چیزی را که بدی نوز خداید
و زود است که می خندد و بعد از نوز مادری نوز بدی سبک شود
را حقا از برای بنی خدای است و حق ابراد برکت پس بر او ^{باید}
نیکت بر خدای خود خوابید با بنی بر چنان بدی رسیده باید
و جنت عمار و کلا است پس اگر نوز اهل جنت هنر منیر ساند
بلی لیت و اگر از اهل اشته نفع منیر هدیه مراد نوز کلا که چه باید
نوز انهم هر دم در از نوز است و ختم بخدای لیس من که مرگت باید

و بهر چیزها از برای پیرام بود و هرگاه خدا بخواهد پند
خود را صلح و باقی نگذارد و دشمن خود را شایسته نفوس
از پیوستگی این خناس برانج گوید که شخصی را از او فدا
کردن داخل شدم بر باد و او با او گفتم از خدا اندیشه کن
کن گفت من صدت من با او بزرگوار است از اینکه او بجزع کردن
فاسد کند و نیز از پیوستگی منقول است که از ذوق انون مصره
کرده که گفت در طواف بودم تا که درون را دیدم که صبا
و یکی از آنها میگوید صبر کن و کان التجیر طینه و هفت
و نیز میگوید فاجر صبر علی ما لعل بعضه جبال شوق
اصح شذیع ملک موع العین ثم ردها الی اناطی
والعین فی الضلیم مع بعض صبر کردم صبر بر مرکب و با
جزع کردن از من ناضلین من جزع کم صبر کرده ام و چون بگو
اگر بعضی از بعضی شود که همای و معوی از هم پاشید می شود
مال شدم اشکهای چشم را پس هر که با بندم این را بوی بد
خود را بچشم در دل شامی بپزد ذوالنون گوید که
ان بر سپید گفت از عصبی که بمن رسید که هرگز با احدی
گفتم چندان مصیبت گفت از برای من و و شریک بود که باز
مسکری نه پیش روی من و بد را نهاد و گوشتند فریاد کرد
پس یکم از ان شبها بر او خود گفتای بر او و بنویسم چگونه
فریاد کرد گوشتند را پس بخواست و کار کردن و در کاوش

انگاشت و برید و فرار کرد و بد را پشان که داخل شد با او گفتم پس
نوبت بود خود را گشت و فرار کرد و بد را در طلب و پیران پس
دید که در ننگ او را باره کرده بود پس بد را برکت و در راه از
گشتگی و کسب گشتی و فغان کرد و از پیوستگی من صبا اندک نشین
غل شاد و این را با او کرد و من گفتم که چوین تو با جرح گفت
لو دانت فیه در کاما اخبرت صلیبه شتا و لو دام لی لمدینه
سوی اگر قصد بدم صبر کن و عیون این را بگو دم بر او چینی را
و اگر از برای من دوام میگرد و منم از برای او دوام میگردم از مسلم
بنیاد منقول است که گفتند و در پیوستگی من شدم نشانه صبا اندک کرد
که از برای او و پس لها و مالوکا مال و صبا بود و من را و او را
مهدیدم مدف طوبیله او و فایب شدم پس بر او عار شد و در
در خانه هیچکس ندیدم از آن بجز او که فرم بر او درختان
و خوشحال دیدم گفتم چرا چه شد که گفت چون نور حق بر من تابید
چیز بر او در دوام که آنکه حرف شد و نه در پانها امکو آنکه تلف
شد و صبا اندک از دست رفت و پس لها مرید که گفتم خدایا زود کند
از من زود خون دیدم و امر و زود شادی می بینم گفت ای چون
من بودم از سعده و بنار و لحن بودم ترس استم از این که خدا
لغای عیال و ثواب حسنا من و در او پانها عوده با شد بعد
از آنکه مال و اولاد و رفیق و مشا امید و ارم که خدا میفرماید
ان برای من نفعی هرزوده باشد از زبیر و منقول است که او در پیش

و بر زخم فرود آمد که از برای اعمال بسیار فرزندها و اولادها
نیکو بود چندی نزد او فایده نموده چون قصد رحمت نمود با
زن گفت با حاجت داده کنش علی حاجت من اینست که هر وقت در
این بلاد نازل می شوی بر من نازل شوی پس چند سالی غایب شای
باز بر آن زن وارد شد و بلکه مال و زمینهای او تلف شده اند
و اولاد او مرده اند و منرا خود زهر خشم و آغوشهای خندان
با و گفت باهای خندی با آنچه بشوید زن گفت ای خداوند
در حال غم اندوههای بسیار داشته ام که اینها از کی تکر
بود پس اسرورد و بیحال چندان چینه شکر خدا بفرست از صبر بر عطا
فرموده بنام صبر منقولست که گفت نزد زنی رفتیم که او در وقت
پیر او نشی و هم ازین شروع کرد و در آن گفتن بر او پس گفت کان
والله ماله لقیه بطنه و امره لقیه عرسه و کان رجل اللداع بال
لا تشبه فان كانت الفضا صافها و زها صغیر هم لجلاله مال
اغانه برای خمر شکر او بود طاهر و از برای خمر در لث بود ملبوط
الید بود در باره زنی که حبیبی و او عیند پدید آید که در کاف
مضبوط الید لینه با وجود پیران زن گفت اما از برای نواز او
خالقی هست و من قصد ولد کردم از خرافت گفت علی ایها السبیل
و طب با کتبه نوار خدای عزوجل بر او خوب جو خست در دنیا
و لغز نشاز بعضی حکایت شده که گفت پیر من زخم من با صد نچی
که داشتم بسوی مادیه پیر راه واکم کردیم ناکاه چهره هست راست و

راه دیده بجان او قصد کردیم پس سلام کردیم ناکاه زنی رو
سلام بر ما کرد و گفت کبسته شما که نمیم که شاکه کانیم بسوی شما
امداد ایم السی شما که پیرم گفت با حاجت من اینست که هر وقت در
من ناکاه بعیلا و دم از خود شما چنین بر که شما اهلان باشد پس
چنان کردیم پس صحیح یعنی با لسی از برای ما انداخت و گفت بپند
بر ما ناکاه پیر من با پیر طرف خیره را با لامکه در دیو مبارک و انهد
نا ناکاه او را بگردد بالا زد پس گفت اسئل الله بر کذا الغنیل یعنی
سؤال میکنم از خدا برکت و خیر این شخص را پندار پس گفت اما شتر
پس شتر پیر من را ما سوار پس او پست پس چون را کبیران زن
و اصف شده گفت با پیر من چنانکه خدا کند خدا صبر ای بس مجتهد
پیر فزون گفت بچک پیر من و خات که در گفت با کتف سبب بود
او چه بود گفت شتر را و زخم شده او را در جاه اهلانست پس زن
ببوار گفت خرد پد با و بگردد ما م نوم را پیر کشته یعنی خوشی با و با
پس اولاد هیچ کرد و طاصح کرد طام نزد ما او در پیر ما شروع
بجو ردن کردیم و بخیل از آن سیرین من مسکرمیم چون فایع
بسوی ما پیر من آمد و گفت ای قوم ابا در میان شما کس هست که
در کتاب حدای عزوجل نیکو دانند چیزی بر من گفتیم علی گفت پیر من
ممن با کتف که دلی پیام بران از مردن پیرم که هم حدای عزوجل
در چاپد و لیس القصابین الف بن از اصابهم الی الهمش و ن
گفت آمدید رسیده این امر کتاب خدایان است که هم خدایان

بدستگاه هلهایه در کتاب خلاصه چنان است که گفتند السلام علیکم و علیکم
خود را بصفتهم گذاشته و چند رکعت نماز کرده پس گفت اللهم
ای خدیو خداوند ما سرزنی بهر خدیو تو ما و خدیو تو به بعضی خدیو
خدا بدستگرم کردم یعنی تو مرا امر کرده با و پس وفا کن از برای
من یعنی در امدت من نبوده با و پس گفت اگر احدی از برای احدی
باقی می ماند من با خود گفتیم که خواهد گفت هر چه باقی می ماند
برای من پس از پنجده صاحب من با و پس گفت سر این باقی می ماند
رسول الله معلم از برای من خود پس من پروردگارم و بگفتیم که
کامل از آن زن و نه جز این با و که هر دو کار را با هم حاصل کرد
حالا با و پس بدستگرم کردم چون بگفتیم می توانی وضع نمیکند
از او نیست و خرج نفع می بخشد و گوی هلاک شده را برین کار می
کرد بهر چه چلی چو در او نوزاد خلاصه و دختر ناصه از برای
نفرینان فرزند فرزند او منقول است از ابی ایوب که گفتند می
کردند من می خشت پس من خشم رسید که این خشت را بیاورند و در خشم
پس آن کار مرگ با و نازل شد ما در سجده ز کعبه نود او بود و معادریا
نظر کردنا آنکه چشم او سر او لبه و قوی هر دو را و گفته شد که
رحمت کند از خدا اما هرگز من این خشتی که بودی بیا بکنی کند و
مهریان پس نسیب کند از خدا هر مصیبت تو سر را پس خشتی بودی
که طلع بهاری چنان را این شب نیک و او را و بسا و دیگر خشتی
مخبرم بگفتند خدا را که از زود کردی با خودم از رحمت او و سبکی

که اند و در سفره را پس نظر من کرد و گفتند آنها را همانند شد و است عظا
و سخن صحت و از جمله زلفای باسیر و مجمل و ادب ما و رهب بود که
و لغوی داشته بهد خواست در کتاب سجاد رسول خدا تا نشانی همد
خامس است کتاب سجاد بالاسلام علیه و علی بها به و اولاده اولاد خدیو
دانشاه و فقیر قول فضل بن زن سلمه در اینو اصفه در است مشهور
و در کتب بطول است و احتیاج بذكر ندارد عاریه نامه در اینو است
مقام ارباب معاصیست اما لایب و انست که سزاوار و لایب بحال بنا
ذلیل که مورد عتاب و مرام بواسطه تزلزل ملک از رجب چلیب شده
ایست که قول فضل خدیو محمد و شکر و تسلیم و مغفرت و اوج آن
مادر و عطا می شود و از نفع خداوند زان مقام و اهل اطاعت با هیچ
وجه در وجود ممالک راه ندهد بلکه هر چند ناپه نادر خدیو
و اولاد را در ممکن فخر و الثواب باید و اطاعت شران جزا است
عند عیب خداوند و در و وهاب چنان را اینو بنامد بلکه
انگس را به محبت و لذت خدیو و صاحب زن و عزیزند و در شرح
فنا معاصی ارباب در اینو خدیو عظام بلند لذات و حجابند معصوب
و عتار کتبا صاحبش به انامینا و اولاد ارباب و انشا در بلذات مصیبت
بگردد کتابی با مقام ناظر است الخدیو و کاف از عیب بن زوانه
کرده که گفته است معاصی با عیالها و عیالان المؤمنین من اقلها افضل
مکان ثلاثا تا آنه لیلیه بالبلد هم به نفع معصوم اعضا و جنس
و هر چه بگفتند عملی و انک و نفع معصوم و از این عبادت در معصوم و وفا به

بر وجه اجماع منسبت **فایده** اولی در آنچه فوقاً مناسب و متواتر
 مصداق شد الا سلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله که از احادیث
 شریفه امامیه است و در کتاب کافی بسند خود از جناب امام همام
 عبدالمجید حضرت زین العابدین الصادق علیه السلام روایت کرده که
 از عبدالمجید خود فرمود که بنات علی علیه السلام و اولاد روایت فرموده که
 فرموده اذ اماث وللا عبد الله ^{تبارک} قال الله الملائكة انتم
 ولله عبادی فقولون نعم فقولوا نعم ثم فواذ به فقولوا نعم
 فقولوا ما قال عبدی فقولون حملک واسرج فقولوا
 نلالی انما عبدی بنات الجنة وسمون بانی الجنة وبناتک
 ولله عبادی هم من جانا بناتک من مین ما یاب بانکه جبرئیل
 مراد بود شریفه نسبت با فخر روح ولد بنده مرا کردید که بپوشید
 فرموده میفرمودید و لا ورا کو بنای علی مین ما یاب کنت بنان
 کو بنای حمل کردید و اسراج کردید پس جمله بنای فرموده بنایان
 برای بنده من خواند در پیشش و نام او را بپوشید که در روز قیامت
 که از علما امامه است مشغول است که همین حدیث را از رسول صلعم
 روایت کرده و نیز در کافی بسند صحیح از عبدالمجید بن صالح از جناب
 صادق و کاظم علیهما السلام روایت کرده که فرمودند انما یحب
 من جعل یوشی و لا یوشی الله فقولوا ما قال الله عبدی
 اخذت نفسه وهو یقول بنی بانکه یحب و منام حجاز است ^{سنگ}
 و احسان یعنی بدو بنده که خدایان بنده میکنند بنده را که ولدا

والله اعلم باقال

او بیرون داد و خدا را حمد کند پس مینما یاب ای ملک که من بنده من جان او را
 گرفتارم و او را میبندد و تواند بود که مراد جمله الملائكة بنی علی است و بنی
 دو کافی از جناب از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده که
 طا هر بن رسول الله بنی رسول الله من جمله یحیی عن ابی جعفر الصادق
 بی با رسول الله و لکن و ذن علی علیه السلام بنی فیکت خالی اما
 من بنی ان یحیی به فاما علی ابی المکتب فانا اوله اخذت بیدک فاد
 الجنة اطهرها مکان و اطهرها فانک وان ذلک کلک قال الله عز
 و اکرم من ان کسب عبد الله ثم فواذ به فیسر و یحب بید الله عز
 و جعل تم بعد تبه تحصل فرجه الجنة مناسبت مقام است که خدا اول
 و کرم تر از این است که هر دو را یکدیگر بپوشد و بر وجهی که در حدیث
 قرآنی باشد پس او را عذاب کند و بنی مین مین مین ما یاب از ان
 روایت کرده و نیز در کافی بنی رسول صلعم الا انکه در آنچه
 فرموده ما یحب و در ذیل او فرموده و ذلک لکل مؤمنات الله عز
 و جعل حکم و اکرم من ان کسب لبق من ثم فواذ به ثم بعد بنی
 ابد او بدین حدیث بنی شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه رساله
 از ائمه و علی علیه السلام روایت کرده که فرموده او یحیی من کان
 فیکت کان فی نور الله الا یحیی من کان عصمه امره الا الله الا الله عز
 رسول الله صیدنه قال الله عز و انما الیه الرجوع و من اوله
 جنات الخلد لله رب العالمین و من اوله اصحاب خطبه قال
 استغفر الله و انوب الیه یعنی چهار چیز است که هر که در آن باشد

و من اذا اصابتهم

در نوبت صلوات خدایت که که صفت و محافظت امر او شده است و چون که
خدا و پیغمبر من باشد و کسی که هر که مصیبت با او شده باشد تا
راجون گوید و کسی که هر که مصیبت با او رسد و هر که مصیبت با او رسد
گوید و کسی که هر که مصیبت با او رسد و هر که مصیبت با او رسد
که گفت قال رسول الله صلوات الله علیهم ان الموت فرها فادانی احدی
وفا شانه فبقل ان الله وانا الیه راجعون وانا الیه راجعون
اللهم اکتبه عندک من الحسنین و اجعل کما فی حدیثین ان
علی علیه فی الاخرین اللهم لا یخیرنا اجماعه ولا یقتلنا احدی یغنی
فرمود رسول خدا صلوات که در هر سجدی از برای هر که در سجدت بر هر که یک
از شما را وفات بر او رسد بر او رسد بر او رسد وانا الیه راجعون در نوبت
الاحمال از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود من اللهم الا ان یراجع عند
المصیبة و یجیب له الخیرة که که الهام کرده شود و هر چه از مصیبت
پشت او را بر او بشود در هیچ پان از خیر و المپان صلوات منقول است
که فرمود من یراجع عند المصیبة جبر الله مصیبه و احسن عیاشه
و جعل له خافیه مناهه یعنی کسی که استرجاع کند در نوبت مصیبت آنرا
صبر نماید خدا مصیبت او را عیبش را در پانوی کند و فرمود صلوات
انزل الی الخیر من غیره که به پسند او را و پیغمبر فرموده و قال صلوات من آت
بمصیبة فاحدث استرجاعا و ان تفادیم عهد ما کتبت له من الی
مثل یوم اسبب بینه رسول خدا صلوات فرمود که هر که را بر سر مصیبت
پرتان کند استرجاع را که چه عهدان مصیبت بشود و زمان اولی

تا آخر

کشته باشد جمع میکند بای فواید خدا از برای او آخر مثل اجر همان
روز مصیبت را و از جناب امام همام سید الشهداء علیه السلام منقول است
که رسول خدا صلوات فرموده من صابین مصیبتی فغالب اذکرها انا
فنه وانا الیه راجعون جلد دافتره اجماعها مثل مکان له فی
اصابتها یعنی کسی که برسد و او مصیبتی بر او رسد که ان مصیبت را بار
ان در کوی پاداناه و ان الیه راجعون نازمه میکند خدا اجر او را مثل
اجری که بود از برای او در روزی که مصیبت با او رسد و این مصیبت را
و در کافی از او روایت در ذیل از جناب صادق ع روایت کرده که من
ذکر مصیبتی را و لو بعد من فضائلنا فانا الیه راجعون و المجد
فنه و الی الله المپان اللهم ارجع علی مصیبتی و اخلص علی افضل منها
کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صاعه ان ام سلمه زوجه
خدا صلوات منقول است که گفت روزی بویله از خدمت پیغمبر خلاصه
علیه و اله من ماله و غیره و او که شیدم از رسول خدا صلوات کلامی که در
خونخالی و سر و غیره زیرا که فرموده لا یصیب حدانا من المسلمین
فهر چه عند مصیبتهم ثم یقول اللهم ارجع فی مصیبتی و اخلص
خیر منها الا فضل ذلت و یسبب من یسبب احدی از مسلمانان را مصیبت
پس استرجاع کند زمان مصیبت پس بگوید خدا با اجر و باره و مصیبت
من پاداناه در مسبیلان و چون فرموده از برای من پیغمبر از او را که
انک خدا چنانکه خواست با او رسد و هر چه با او رسد که او را بر سر
از او صلوات حفظ کرد بعد از آنکه او بر سر وفات کرد و استرجاع کرد و گفت

وچونکه در اسرارها با الصلو و در طریقیها منقول است که اینها را
مرا که مصیبتی به پدید آید و در وقتیکه در وقتیکه که در وقتیکه
میکنند که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
و فرغ نماید و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
پس برخواستن و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
با الصبر و الصلو و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
بنهاره و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
گفته اند که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
همه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
میشود چون که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
از روزی که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
از این روزی که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
جان عباد الله در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
هر که چیزی در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
نماند که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
گفتند با هر چه در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
باش پس گفتند و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
جان بد رفت و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
داخل شود و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه

خداوند عزوجل به پدید آید و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
تأثیری معانی است و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
مطابق داشته و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
اینکه در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
مغشوش شود و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
می باشد و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
در مقام تزیین و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
میباشد و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
مغشوش است و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
بشدت و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
برضای رب و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
لذت و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
تذکره اول آنکه بلا با عتق است و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
انقلابی است و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
نیاید و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
موجب صلاحی است و در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه
که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه که در وقتیکه

د اولاد داخل خواهد کرد تا آنکه نود و نه سال شود و هر چه در آن
طول و در حساب که معادل هزار سالت و شد در بیست و نه سال
او را که بنام کرده و راجحه انا و ظاهره به شود پیشتر که بیست و نه سال
تذکره یکی آنکه در بلاغ و بیعتان حدیث و غیره باقی بماند
بود **تذکره** دیگری آنکه در بلاغ و بیعتان حدیث و غیره باقی بماند
ذلیل خواهد بود و این از همه بالاتر است که لیست و اصل جوهر و حیث
اهل معرفت و نظر است و در شواهد من است که **تذکره** دیگری آنکه در
مصیبت و طراوت و در روز مصیبت جوهر را که در میان طریقی که جوهر در
بدن باقی بماند و در روز مصیبت و در روز مصیبت است که اینها هم
برای وفات و در مصیبت و امثال آنکه اگر او بیعت را از دست داده یا
باشد اینان نه همد و اگر او بیعت و مکرر بیعتان تا سفید آمدن تا
مختلفان و در آخر العین دانند پس بعد از مصیبت خود در احوال
از این دارد و در محرم مباد و دیگر که خود منکر شود و در سفاهت محرم
خود را تا رب و احوال که چه میکنند و چه میشوند تا آنکه تا آنکه
و اینگونه بعد از آنکه بیعتان خانه عرب و بیعت و بیعت و بیعت
نسخه **التحقیق** چه میکنند تا آنکه در روز مصیبت و دیگران از بیعتان
بلکه اگر همین مونس خود را در محرم و احوال خط کنند که بیعتان و دعا
آنکه ما بعد از آنکه در روز مصیبت است چنانچه در عقیده آن جناب
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر دو آن باین آیت
و الاخره **التحقیق** هو بنات ابره الموت **تذکره** یکی آنکه این شخصیت

که عارض شده که خود را در محرم و بیعتان و از معارف و ولد
مثلا چیزی احد ثابت و از دست مهلت متب شود که غلطت بلکه چیزی را
مالیه و غیره را از خواب بیدار کند که اینها در زمان که نماند و سفر را
کجا باقی بماند باقی بماند و نشانی بماند و در باقی او هم بود و چیزی هم بود بلکه
اگر چه و لذت او در دست لکن او بیعتان است چنانچه جناب امام
المشایخ امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی خطب خود فرموده و فی حق آن
ما افری علی الخلق من الخلق و ابعی الی الخلق لان الخلق
عنه یحییان اهل جهنم بسیار است و نماند و بیعتان است چنانچه
باو می شود و در آخر عمر و در وجه بسیار و در دستش و از نماند و بیعتان
از او بر پادشاه و اگر این را ملاحظه را نماید که در زمان سرود و بیعتان او را
موفق باشد از برای خود و افتاد و ثابت و بیعتان او را نماند و بیعتان او را
چنانکه از دست بیعتان و این معصمه منوط باینکه چیزی نماند و بیعتان او
اعتبار و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
صلب و اله فرموده که چیزی نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
و احبب ما من شئت فانك مضافه و اهل ما شئت فانك ملائمه
یعنی نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
هر چه را با هر چه را که می خواهد بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
هر چه می خواهد بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر دو بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند
صلح اند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند و بیعتان او را نماند

بود که گفت ای محمد مسلم اینها کلبه های خرنهای زمیست پروردگار
نویسند ما بد که یاد کنی خبره ارا از اینها هر چه می بینی بدون آنکه کم شود از تو
چیزی از من پس حضرت فرمود و با حقان کسب که از برای حق خوانند
بناشد و از برای دنیا هیچ می کند که بکس بکس نماند و دولت گفتیم که
که سر این بدین فرستاد که هر چه بچین شنبدم این کلام را از ملک
که در سامان چهارم می گفت در وقت که کلبه ها بنیاده شده و در بوی
عاریت ان الذین یؤلفوا لیا و قلم و استنقوا ابوالاهل و اولاد
جوش از جرح علی محل در پارم نکاتیم که نواهی عباد یعنی بایست که
گشای که بناهای بلند بیا کرده اند و از اهل ممالک منع و نمانند زبردند
با دها بر محل بناهای ایشان و زبده و منقوش شد تا پس که با بر زنده
کاهی جمع اعلای بودند از خنای عاصم حوز علی سلم منقولست که در روز و بنا
میشد با بنیست میبندند با اهل الممالک و بناهای آنها ان خنای
نظیر زاید علی یعنی صاحبان لذات فانیه و بناهای بنیاده میسند
و بنی خورون لیا نه که زاید می شود و حافظت مرویست که در وقت
نشان می در خانه بود صد اخلاق از دیوار ان خوانند و رسید او و
من پادشاهی بودم از پادشاهان هزار سال و در بنا ممالک شدم پس
از آنکه خاک شدم خرابی بعد از هزار سال گرفت و خراب کرد و هزار
سال دیگر همانم پس از آنکه و خشت ماله مرخشت زده و مدتهاست که
من و این دیوار هم چو در این زمان تراغ می کنند و دیگر و پس که
از خض علی سلم سوال شد آنچه چنین می که دیده فرمود و چنین خبر

چیزی که دیده اند نیست که بر شهر می گذاشتیم که از ان شهر و در وی
نماینند بلکه چشم سپیدم چند لب که بنیاد بنا شد گفتند که
اباد و بعد از اینها حقان طریقه و بنا که بنا شده و از چند طوفان پیوسته
بوده پس قاپ شام از او فریب پانصد سال بعد جو وی با لیا کرد
دیدم زبده پادشاه که بر این دیدم که از او سوال کنم تا که شب چند دیدم
که گویند می چو اینند ندان از ایشان سوال بدارم گویم گفتند بنیاد این خبر
پانصد سال دیگر قاپ شام بعد از این دیدم جای ان بنیاد و بنا
و خواص چند هشتاد که از او و لوی و زمین می دهند و بعضی اینها گفتیم از
زمان ایندی ربا از زمان طوفان نوح بوده و پس پانصد سال دیگر
خاستم پس لویان با لیا اندم دیدم ان ابن فری و دهنه و بجای از احبام و حب
رو چیده و در زنده هار و او بهم میرسد و سبادهما میسند که سبدهای و را
می کشند و در زو و بنای کوچیک بعضی ایشان گفتند بلقی که در لیا بود چه
گفتند سخنان اهل با با و حله و ما با و نمانند که هرگز در لیا و ربا بود باشد
پس قاپ شام پانصد سال دیگر پس چون با لیا رفت تا که دیدم که لیا
بر حال شایسته فایده و خبر هار و بازار هار بسیار بعضی ایشان گفتند که اجای
که اینجا بود چه شد و این بنیاد چه زمان بنا شد گفتند سخنان اهل با و
ما با و نمانند مگر یک که این بنیاد بخود از زمان طوفان بوده و پس خبر
پانصد سال از او قاپ شام بعد از این دیدم دیدم زبده پادشاه و
سخن از او بلا می رود که بر این دیدم که از او سوال کنم پس شایسته دیدم که
که در لیا بود چه شد و اینده جان چه زمان حادث شد گفتند سخنان اهل با

در لیا که گفتند سخنان اهل با و حله
ما با و نمانند مگر یک که این بنیاد

واحد ما باوند نازند مکرانکد این موضع از وقتیکه بوده چنانچه
پس این عجب تر چیزی پیش که در ساحت خود در پناه دیده ام خندان
میدان عباد و در ده بنام ابواب بسیار از ناپاوت و اجبار و آثار برای
تذکره و اعتبار مشحون است و اینها در دهها مایه از برای تذکره کافیه
که در سوره که در فرموده و از سبب هم مثل لحموه الذی یلکاه الشیطان
من الشیطان خلط به بنامش از این فصیح است پندارنده و التاج و
کان اذ غلب علی کل شیء و مشاعر المال والنون زینة العیون الذی بنا
والبیانات اتصاله و غیره در زبان تواریخ و در بعضی بیان
که از برای بیان مثل زنده گانه در پناه است لیکه نازک بکنیم ما از
سخت با لایق و در هم فرو می رود بسبب آن گناه زمانه از شدت غمی
پس بعد چندی صبح میکند شکسته شدن از ضعف و منقرض میکند
از رباب و هاهی و حدیث بهر چیزی که در رت دارد مال و لیس هات
زنده گان و پناه هستند و باها لیکه باقی اصلاحات می باشد تواریخ
چرود و کارش بهر است و بهر از روزی می باشد از جناب میرانی
ما توارست که فرموده است ساعتی بهر عورت نصیر و کلایه الا
پد و لیسر وان سقیم اینج لیسر و کلایه و لایه و جن
بعضی که در روز و کلامی بن سدد لیسر می نامند و هر یک که در
ندارد و در نیت اگر بکنی سدد خود خالی بشوم لیسر می شود و
پس است قال بعضی مروج لک الذی یضیر الذی خلقت و خلقت
من بعد الامور و در و غیره اینها جنای و غرضه و نطقه پناه

کتاب التاج
در بیان
تواریخ

و نغور فرشتگان الذی یاب سروده خدای تعالی لایق و در
عینی اقدار من سیر الهم واحدا و این ان الذی یاب شد و در این خدای
در ناز و عجب و گفته که لیسر صغیر جان فرزند فرموده تا از برای کرده و داشت
مردم شد و گفت و عالمین الامم هم خبر ازنا اشنا قلبا بعد هم هم خبر
بعضی بنشینیم ما مکرش اینها که مرده سوا لیکه ماکر بعد از اینها افشا می کنیم
پس ما هر حمله می کنیم و او می گوید پس بعد از این بقاصد را می خواند که تذکره
و لیکه مصلاب و لایحه مصلاب و او در و لیسر با ناله بر سار جهاد و نامید
و ظاهره کند که این عجب که آرزو دارد که از بلاها سلب و عاف باشد با آن
برای که مپرسشلا منا و نزه و اولیا و ائمه و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
از نوب شدن این شربت نصیبی داده اند و هیچ طایفه در امر این عاف از آن
گویند و لیسر نداده اند و هر و لیسر است که ارباب جز و هوش اگر است طلب را
مندان که شوند بمفهوم البیة از لیسر طایب ملاک و اربابان در در
حاصل می شود و مغفول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من
عظمت مصیبه فلیندر که مصیبه شفا نهاسون حلبه یعنی هر که را
بزدل شود مصیبه لیسیر اطرا و در مصیبه مرا پس در رسیده این مصیبت
زند و است که اسان می شود بر او با آنکه مصیبت من از امر او اسان میگردد
و لیکه نغول است که الشر و علی الهدی و والله در مرض و وف و زبونی
اما عبد من الله اصیبت بمصیبه لیسری فلیندر مصیبه شفا یعنی
المصیبه یعنی فانی اصل من لیندر مصیبه بمصیبه لیسیر
علیه من مصیبه یعنی هر کس که سنان از من من که برسد و مصیبت عبد

بیر لیلی و صد خود را بعبودی که با در سپاه بواسطه من از مصیبتی که تا در
لبیب خیزد برین رسیده است که احدی از من نه پیداد و اهر کبر
بعبارت من که سخت تر باشد بر او از مصیبت من و در حدیثی که از ابن
عباس و الجواب مشتاب فرمودند و از اصحاب حدیث که مصیبتی که
مصیبتی فی قانها من اعظم المصائب یعنی هرگاه یکی از شما را مصیبتی
بجای آورد و در مصیبت خود بواسطه من برین رسیده است این مصیبتان
زیر که زین مصیبتها است در ضرب الاثام مرد است که فرمود من ا
بمصیبتی که فلید که مصیبتی فی قانها اعظم المصائب در کف از شقی
از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان اشد مصیبتی فی
اوقی مالک اوقی ولدک فاذا ذکر مصابک رسول الله فان ظنک
لم یصابوا بمثل خطی و همین مضمون را از جناب سادق علیه السلام روایت
کرده و زین روایت کرده از اشرفی که فرمود من اصیب بمصیبتی
فلید که مصیبتی با اینچه که از من اعظم المصائب از جناب سید الشهدا
ما ثور است که انصرت چون سید است جناب فاطمه زهرا را
مصیبتی بنویس و در بدند و کشته شد و انصرت را مرتبه کشته فرمود
کل جفاح من خلیفین غیره و ان الکادر و المات فلید اری

فاطما بعد احد و دلیل علی ان لا بد و م خلیل

در دو جوان در حداد و ابیات
ایضا در کبر و ثور است و نیز فرموده الا انها الموت الذی لیس
ناک ارحم فضلا فقیه کل خلیل
اراک بعیر الی الذین لاجهم
کانهن هم یخوفهم بل لیل چون دستهای مبارک را
تغیر کرد و خاک در لایه متشابه قول یعنی
شاه فرمود اول قول فاصنه موعی جسم اری الارض فی کلا
نذهب احتلاک و لو عجز الحام اصابکم عذب و لکن ما علی الوتر
معذب لیس و علی کتم فرمودند که کنت بعد ان فی من حملهها
و قد صارت لفاطمة صلی الله علیها و آله و سلم فاذا انما امر انما عذب علی
و فی نایب صحابه و انما عمل بها فاما نظرت الیه اطرافی و ما تلطف
من مجالها خیمتها بیته بنت عامر الحنظلی و کانت من اجل شاد فرشت
فقال با و باطل علی هلال ان ترجم فی فاعینت عن هلال
و اراد علی خزان الارض من کون الی الملک ما یثبت و یضرب
من یضربک فقال لفاطمة لکم من انت حتی یضربک من الهلال
انا الذی بناها لهما فاجی و اطیبه و یضربک فی فاعینت علی
محاکیه و انشأت قول یعنی در بعضی از آنها شدت بود در وقتیکه
مشکل بیاخته علیهم شد بود تا کاه زنی فرمود ما هر من در دست

مروی

فقط

بود که با آن که هر یک در چون نظر بر او افتاد دل من به پادشاه خدای
شده بر من انجمن است پس بپسندیدم او را و بپسندیدم او را و بپسندیدم
دنیای هر چه بود پس گفتم ای پسر پادشاه ای پسر پادشاه ای پسر پادشاه
شاید بنام کم از این قبل و بنام پادشاه این زمان را پس پادشاه این زمان
و در به نوبت یاد از پادشاه پس حضرت فرمود که بگو بنام پادشاه این زمان
خطبه که گفتم بنام حضرت با وضو و در هر کجاست و طلب کن شوهری
عزیز از پس فرمود که دو به پسر خود کردم و شرفی کردم و گفتم
لقد غاب عن عرشه و ربه انبیا و ما هی ان خزف فرسنا بطائل انشا
علی زین العابدین و در پناه و مثل ثبات الثمانی فضل لها
غری سواى فالتی فرقی عن الذی ابدلنا بحاجیل طاننا
فان عیالنا اصل جری پادشاه نالت الخیر اول و هبها اصعبا لکسوز
و در وها و اموال فارین و ملک الثمانی الی جمیع الفناء
مصرنا و طلب من خیرها بالطوائل فرقی و التی فی خیرها
بما فی من ثلث و غیر ثانی فضل ففت فضیما فدر زغنه

ثبات بادشاه با اهل الطوائل فالتی اخلت له يوم الغنم و
اخترت بها غیر ثانی کان الدین علی ذنابون رکاب طایف
السؤال ان بعضی حکا بکسر ده که چون
جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام کوفه شد فرزند و بن
غالب شکرها او ملاقات کرد و گفت با این رسول که چگونه زکون و لغت
با هر کوفه و بکند و حال آنکه ایشان پس هم نوسلم بن عقیل و شیبان
گشتند پس حضرت رسول فرمود که در فرود آمدن و در کوفه و در کوفه
امانه قضی صاعقه و بیغی ما علی ابن ابی نهبان را که در دیوان سلو
بفرزند و خوانند و صاواته مسلک ما علیه فان کن القبا لفضل
فان ثوابها صاعقه و ابل وان تکلفها
للموت کنت فضل امر
فما هب بالیته فضل وان تکلفها
فما فضل افضل امر
المرضا الکلب فضل وان تکلفها سوال
للموت کنت فضلها ثانی
مترک به المریضی مرویت که سلمان بن داد
علیه السلام یعنی با عصب خود فرمود که خدای بنادت و خدای بن ملک
عظا فرموده که سزاوار که بعد از من نیست مگر کرده است از برای من داد

الوجه عليها الدود يتصل فلهذا ما كاد ابوما و ما شربوا

فاصحى ابعيد ذاك الاكل فداكوا كونه که بعضی سبب بن ذی زین
ابن ایمن نوشته شد

من كان لا يطعمه الفربا بجله وطا الفربا بفضله من كان

باپنك في الفربا وبنه سيران مكان عبا به البعد لو بعثت لنا

الحافا الفربا لم بعثت لولوى من التبعيد هذا منادى الخوام همه تمام

بوفون بالبعد ملكا فوا بالذمم حكاب شكه که بعضی سبب پادشاهها
نوشته شد بنكی علیهم دبار

كان بطرها شرم الجهد بن الحلم والكرم وبقاربه

كفنه شكه حجبی بنا بعربش

افرشنه انه ابوان بلبد وفضرها دانته انه از همنه ان قوم اثر باقی

بنت اکون دونه لخبه مبعاشه انه ناصر جزیر الهی مبعاشه

مشه لا یصل نه چون حیوان كان دبد فیرشان مزور و بره بانك

مرد دكك كای نظاره كان بنه بنا وبعث خواجه بن ابتر بعثت

بعث خواره كان در لجنار امانه که اسکند و روزی باه که خواجه دكك

که بر مری که در مغرب نوشته و پیش روی واسفونهای پوسه با و

و کسهای سر کینه شکه مع شکه و در این نظر هر کس اسکند و کفنه

باین اسفون اینها مبعاشه کفنه و بعثه همه از فضل و جویان پادشاهها

دین شکه اند خدای سجان مر او زیناره که حداکم اسفونهای پادشاهها

ان عظام فخره لپو مروج و در این جام معظام نظر حکم بنیان از ان نمی

دهم اسکند در اول کشت و کفنه واه مغرب مر ارضه نکره و با بن سبب

طلب کرده موسی را که در اوقات کرد مر و لب شکه و او هم بر فخر کفنه

کرود و در او داخل شده روی مره و عظیم الحکمه و در او پدید و در زینت

اوستکی بود که در او نوشته شکه بود این مضمون من و مع پادشاهم

سال پادشاهی کردم و مراد شهر را معشوق کردم و مراد لشکر را معزوم کردم

و مراد دشمنان را معزوم کردم پادشاهان را بفرستادم که در این شکه شکم باه

حیوی عاتق تراش من شکه بود و سنک تکبیر که من و کسها و عبا فونان

دینان و در این همای من پر که مراد پند خرب و بنار انخورد و چنگلیها

خرب داد از مغرب چکاب شکه کفنه اجسرنه امیر المؤمنین حال اسلام بود

و شکه اراده حرب معویه برداد اشتر نظر کرد و کسان سعی در سه شراش

که زمانه اینرا کفنه بود حضرتنا و دلو اند جواب و ابلک و در پیش رو

اوهی قاطبه و تکلم کلام ضمیمه بکسر و پر و هر که در کشت بجای خود لب

انقرخ از حربه نهران کله سعی سپاه کفنه دیدم فرمود و او با او را

لبش از بان خود او را کفنه او فرمود حضرت که که کفنه مغرب یعنی

سفی با سعید سالک پادشاهان کله بر زبان ضمیمه کفنه السلام صلواتنا

للمؤمنین من پادشاه طالی بودم من بعد از بن مریزم پادشاه پادشاهان

8

مرا نسیده مؤمنین پس برین رسید که اینست و چرا اینست که من بیک
من یکم اورا بچیزیکه او ضعیف است و یا در عین حال چیزی را که نماند از او
اولست و من مانا نام بلخیز صلاح است از آنست پس اینست که در کتب
من دستگیر کردیم نه ای را و دامن شود یعنی ما را هزار اورد
سکینه ای که بر ما ایمن است که در طاعت کند امرش و در
معیر و هر چه در اینست از آنست و در عین حال که در موعود
غزیر عمل عدلی است من لا اصره فی حق الاخوان خیر الله فیهم
بصفا و بصیرت بلایان است که در کتب اکبر با جمیع من اهل بیت
عندی **نکته** آنکه بنظر بعضی من ملاحظ کنند که در موعود
معیر ضعیف است یا باطن و خیر است از این منرب و اما نفع او بر
بنا اینست که اولی بلکه موهموم و در خالی موقوف است چنانچه
ملاحظه اغلب بنا در ظاهر میشود اگر چه معصوم معیار بود تاغ
و بیان است و معنی با موافق و حیوانان است این کتب است
شود با دست خیره و سوا علی و در جوار اولاد انبیا علیهم السلام البته
و اگر چه کتب بخیر است و اینست و کلام در کتب است که میسر شود کلام
پس از این و تقوی و معبود است و اگر چه جلد است و انسانی
و عتاب در بنا منظور است و اینست که این لایق است و معبود
با هر چه در اینست و معبود است و اینست که این لایق است و معبود
بیشتر است و اگر چه در اینست و در اینست و در اینست و در اینست
اندر اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست

و هم او را از سرها و کرمها و خوف و سرین و سرین و کرمها و کرمها و ناخوشی
و خضر و پستان و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
در حجر ابراهیم علیه السلام با ساره با قاطره زهر اموانشا و علیها سرخ
کان و قاریب و وضعا و بدین از دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
برای و ملبوس است ملاحظه کن که در کتب است و در کتب است و در کتب است
باشد که او را بلباس خشن و طعام ردی و در کتب است و در کتب است و در کتب است
و موعود با نوبت و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
تا نطفه منبتند که از برای خودی و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
کرده ام و نوبت آنها از آنرا کول و ملبوس و اینها و دانه و دانه و دانه و دانه
برش از کرمها و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
میکنند و نطفه خالی و خالی از برای او و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
و با و ملبوس و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
اگر صاحب کند و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
او را از خود جدا نمیکند البته او را دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
و نطفه منبتند که از برای او و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
حاضر و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه
دیوان منسوب بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام و دانه و دانه و دانه و دانه
که در موعود **نکته** آنکه بنظر بعضی من ملاحظ کنند که در موعود
بجای
النفوس الالهی علی من الذی الالهی اشرف

بني شود مگر بپي من اراده کرده ام در دهران صاویب با طالب
الصوفی الدین با لک و طلب بعد و نه فانوس من الظفر علی
بانان ما حیرت معنی الخیر والتر والمهور والعمر الخیر مثال بها
با یخیز و منها خالصا للضع والضرر یعنی ای طالبی خالص و بنا بر کدی
طلبی که چیزی که وجود ندارد و این نام پیدا شود و زنده ان تالیله نادر
بیت خواجه بود به نیت و با واسطه و در شوا علی تکلیفی بود در بنا فتح
صفر و حال آنکه در بنا خانی شاد است از برای بفتح و صفر و دیگر چه بود
اطلبا ارا حقی و اولیضا غایب من بطلب شیدا لا یكون یعنی طلبی است که
در دهرانی نام پیدا کند که طلبی که چیزی که هم نپرسد و دیگر
زنده و نظر یعنی ان با فان فانها محل فناء الاحمال بنا و صفتونها
مزجه بکدور و واحدها مفر و نه ببناء دوری کن از و بنا که کتابی
پیش و این سر جای نیست شدن نه حال با مانان است خالصا
است به شریکی و لاجه او خیرین رفیع و غیب است از جمله اشعار صوفی
بفتح ایضا بفتح لوقه مناسب مقام است اینست که بیان کرده است
زیاده المرفی و بناه نقصان و بفتح عی محض الخیر خسران و کل

و بعد ان حظ لا یثاب له فان معناه فی الخیر و فقدان با حاکم
تخلی الله عنهما باقیه هل الخیر ان الله عز و جل و با حیرتها

علی الاموال الخیرها نسیان سر و دلال الحزان مع الفؤادین
الذین بان و خیرتها صفتوها کدور و الوسلیان ناسر کلام ای
و ان اشعاره فی الیوم الخیر
ایلیکن تمای مد مر شیکه بر اعلی خود کشت اینست حکم المنة فی
الیه جادی ما هذا الذین بالقرار و بنا بری
الانان فیها
خبر حتی بر معنی ان الاخبار طبع علی کدور
و ان شریها
صفا من الاقدار و الاکدار و مکلف الا بام صند
طلبها منقلب
فی المشاخذ و ذنار و العیش و فم و المنة بفضله و المم
بفتحها حاکم
سار و الفنون و صفت بذلك و ابیت منقاره با و نه
المضاد
فاضنوا ما ریکم بحال انما اعادکم من الاسفار
و تراکضو
خیر الشباب و با و روا ان لشر و فانهن عواری قاله
بفتح
ان سحر و یختران بفتح و بهای مانی بود البر الزمان

نصیران

نکر
نکر

ولو حرمت سالما حلف الزمان عداوة الاحرار

آنکه مصالحتی که بظاهر این نموده از او در عاجله و نه با مقفود شده مثلا که
سام به نام خداوند تعالی بصلوات و وقت مصیبت شود و قضای آنرا را ^{خط}
مضبوط کند مثلا اگر این ولد که چون شده را در او با هر دو با حق ^م
دقت می کرده باشد و هر چه پیش از این که مال هم از دست برود
باشد خدا من او شود باید منتظلا کرد تا شود با او در شایسته علا شود
با نوان و در زمین شود و با حقیقت او بود و با زبان اولاد شود و غیره و آن از
غیبهای که ابدی گشته لغات بیمنها ناکره و غیره اند و در حد و لسانا
اگر مصیبت زده آنها را در حد تکام مصیبت ملاحظه کند و چنان چنان
که حال وقت خدان اوست و باید در مقام علاج در ابدالشه با وجود
این نکر کرد و مگر نیست علی اختلافه را شبه ثابت در دل و اجنبان کامل
حاصل کرد و اما غیبهای ظاهر و باطنه خدا که در احاد بنایکان کلا
موجود قطع نظر از آن ^م یعنی در آن معنی محب حکم بالغه و محض و بیان
شده اند پس امری نیست که نوان عد و احسان و در آن بعد و انعم ^م
لا خصوصها و سبب علیکم نعمه ظاهر و باطنه بلکه بجهت در کار که
که کوه کوه زینت و زخارف دنیا با یکی از آنها مقابله و برابری میکند
مرویت که یکی از نظرات شریفه شرعیه حضور سامع النور امام ^خ
صادق صلوات الله علیه شایسته است زعفر که حضرت بنام خود توان ^{شعبان}
ماه و دعوی نفس میکند شعبان ماهه البتة انعم الله به من ^م
ای فلا تا از برای نوبت رفت هست که نوبت میان کرده و عمر ^م حقیقت است ان ^م

انها یا بعض

منه و اگر مردی غنی بنویسد که بره بنام بنویسد و از ولایت در دست ^م
پیش علیهم السلام هرگز در بد و صفت خرابها را با حق کند که بنام بنویسد و در سوالها اگر
چه در بنام از انظار داده شود حضرت فرمود در چنین حال بود غیر بنام
و اینست جز این نیست که خبر گفته است که بجهت زوداری نماندند با شکر یا
او را با عدل فرمودند موقوف است که شخصی با حق و بجهت اکل از انوار ^م
در مجموع شب خود او بخورد لله الذی اخذت من واحد و شکر ثلثا
و غیرت لان کثرت اخذت لعلک یبیت و لکن کثرت اخذت عاقبت ^م
حمد از برای خداوند که گرفته است از زمین یکی را و سه تا را که شده است
ضمیمه بیزین نو که اگر چه گرفته هر این بجهت که با حق که داشته و اگر چه مثلا
گرفته عاقبت هم داده موقوف است که حضرت علی علیه السلام فرمود و میر
کود بر زمین که میخواست که گوشه از آن خورشید عالم را بجهت بود
و می گفت لله الذی اخذت من اهل علی که کثرت اخذت من اهل علی ^م
خداوند که عاقبت داده است از آن بجهت مثلا کرده است با و بسیار از ^م
خود را حضرت فرمود و بجهت مثلا نیست که من او را عرض از نوبت ^م
گفت با عرض از من بهترم از کسی که خداوند از داده آنچه را که در دل ^م
فرار داده از معرفت خود و شکر خود را دست گفته پس حضرت دست او را
گرفته از نیکو کار او بجهت در او بود و زایل شده با حضرتین معاصب و شقی ^م
عبادت شده و نظر بجهت کلمات چند گفته شده و چه خواهد آمد پس صیبت
زده کان بعد و معرفت و التفات اگر با لاشرازه صیبت سلخه تصور زده
بوظیفه شکر و حمد بلی عاذا بظلم نظر از بعد و شکر بر ارجح بجهت فی ^م

ابتلیت

مرید او

مانند هم با هم هوش و صفت و هم بنیاد لایق شکر هم از زبان تکم موجب است
تخت لیس مجید فضیلتی با عزت با موی و سوزن و با عقده محض از ما سر
تختها و لایحه و اولاد و قدر و خداداد و تدبیر الهی آنها و در بیان بنای
خافند شد و تمام تخت را در همان که از دست رفت هرگز نشاید که در
خندان لغت خود را از مشاغل بنا و ازین بنا باز در بدین تخت که جزو
کاهیان و اولاد و بیور و بیاد و حجاب الاشتهر به نام و منقولست که کوهی از
حس بر زمین جانشین خود را در دست ندهد و در میان ایشان عزیز کوری بود
از او استفسار چشمهای او را در کوه گفتن شیوه رنگ واری منزل کردم
و از طایفه صحرایی که این بنام که مال او بر مال من زیاد کنی که سبیل مانده
بود از اهل جمال و ولد همه را برده مگر شیعی و ولدیش را فرار کرد
طفل را گذاشتم و از عقب بتر رفتم از قدری راه رفتم که او از طفل را
شندم بر کتفم دیدم کرم کردم او کرده او را میجو و بر کتفم نشاند
حس که پیاورد و چشم مرا کور کرد پس صبح کردم نه مالی نه راهی نه ولایت
نخستی لیس مال پادشاه که الشاف بخت ولد را و چشمم را و چشمم
زبان را و هم چنین از بار نماندند و هم بر این منبر پر خود را مثل او و او خود را
بلا بفرز کنده مثل آنکه کربلا را مثل پادشاه با بجز دم و بر زمین
شود با آنکه ظالمی در با انواع عذاب معدب کند با این الناس و شفیع
شود با پادشاه و باز منهای چشمه در رو عفتا اظا هر شود که خلاق فرزند
کند با فوای شهویه با او را که از کلا و افتد با سر و دل و بد و در اول
طیو اینها که بنیوان احصا نمود و هر کس و طعمانها را در تمام ایجاد و

در زمین جاد چه در پیکر شپه شطخ نظر از مراد معرفه و هم در صانع
منقولست که هر روز و شپه با بن سبک کند مرا و خنک کن و در دست او
شیر آب بود که با امپالو من این اگر نرسد بود و حدیث شود از نوبین شرب
ایلیا با پادشاهی خود میز که کشتی کشتن به مرال اگر حبس شود از نوبین
رفتن انصاف دفع نشود و اول فرود را با پادشاهی را با بیور و بدلی کند
بلی گفت لیس چندی پیش در سلطنتی که مغایلات شیهه و دین بوله باشد
مغایلاتی که اگر سواک انعام حس بود هم بگره مثل قور هم بگره مثل
انکه دفع شود بطریق فطرت که خود ماسک را اهل شود با زبان جواب منما
وجه بسیار بسیار از این قبیل است که بر سلطنت مشارف و مغایلات
نقدم دارد و در مورد الفضا که شرمش و نواز امان شیخ صد و قدر
انجذاب با مام عهد با طر علی سلم منقولست که رسول خدا صلوات علیہ
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جویش دل نماند که عطا کرده است بنو
خدا میفرز و جعل و انعام کرده بر بنو ما و گفتا بنده خلاق بنو مراد اجل شاف
و حال آنکه چیزمان کوری بنو مراد دست کندی دویم بنو شیب
گفتا بنده بر احسان فرموده در وقت خلافت من پس مرا زندگ کرد
نه عوان فرموده دست کندی هم چیست گفتا بنده خلاق و انشا فرمود
وله العهد و نیکو شریف و عابد لیکم فرموده دست کندی چهارم
چیت گفتا بنده کرد اینها استعرا منفر که و لیس ایچنه محافظ نسیم
فرموده دست کندی هم چیست گفتا بنده کرد اینها استعرا منفر ای من شو
چند که او را از صیقل ایچنه را که میخوانم با آنها و نبرای فراداده سرانجام

یعنی عمل فرموده است گفتی ششم چیست گفتند آنکه همدان کرده است
مرا از برای این چون در آن راه خود بدید کرده فرمودت گفتی هفتاد
گفتند آنکه گردانید است از برای این بازگشته و در آن کالی و چون آنکه
و فانی از برای او پیش فرموده است گفتی هفتم چیست گفتند آنکه گردانید
مرا مالک و مالک نه مالک فرموده است گفتی نهم چیست گفتند آنکه
و در آنکه گردانید از برای این اسماوت خود و زمین خود و ما بین آنها و از
خانی خود فرموده است گفتی دهم چیست گفتند آنکه گردانید است ما
سخانه مردهای توام بر جلا پل و در نهایی خود و در نهایی خود و در نهایی
شاید ها قال که در آن نعم افتد با این بقدر و عذاب و آن شد و آنچه
الله لایحی و همای چه راست گفتند بعد از این چیست گفتند بسیار است
نعمتهای خدا بی شمار چنانکه صلوات علیهم و پاکیزه است و اگر چه اهل بیت
نعمتهای خدا را می نویسد شماره که پندارند پس رسول خدا صلوات علیهم
فرمود و فرمود پس نیکو گوی که از اینها علم با ابا الحسن فاست و ارشاد
علی و ابی طالب لایحی ما اختلافی بین من بعد از آنکه گفتی نهم **نهم**
دیگر آنکه ملا خطه کند که شوق و عجز و بیخود و عجز و دنیا و آقا
و راحت و بیخوشی شود و در آنکه در غفلت است چنانچه از ماسبق
محقق شد و در آن همدان فان مع العصر لیران مع العصر لیران
ناطی است که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
با عیال است و فطام و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ندا آنکه جمله ناپسند ناگفته است و او طایفه است و بعضی این معنی را استفاده از

از ترفیع هر شکر که کرده اند بر سر نظر بر این معنی شده است و
خواه لایحی از برای عهد باشد یا همین فانی لیر که نیکو خیر است و است
و آنچه در آن معنی فرموده است و در هیچ ایان است از شهر المکان صلوات
کرده که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ان بغلیه علی بن هان مع العصر لیران مع العصر لیران
ظفر نیاید با عیال بر و لیر لیر و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
با عیال است و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
افتاده اند که با عیال است و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
که فرموده العصر یعنی ما هر چه و کالی که بیخود است فاصبر و ان طای
اللیالی و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
کالی که بیخود است که امید با و هست و هر چه بی عیال است و در آنکه
پس بر آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
حرکت نمیکند طایفه کرده مراد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
تجلی می رسد که گفته میشود و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
مانند است که فرموده است لایحی عن انا نابلک ناسی و اجماع علی
عند القیوم مشع ان الکریم انا ناسی ناسی لیر لیر لیر لیر لیر لیر لیر
المع علیان نیکو چنان معنی علی کل حال است و معنی بیخود است
مخرج است که مخرج مخرج الینه هرگاه برسد نور امین است و در آنکه
در صبر کردن و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
مصیبه رسد ظاهر شود و از او در هیچ حال مخرج فاشی و دیگر و آنرا

جواب هشتم

نعم و حلال است چنانچه حدای غلال از بصره این خبر داده که
و هو اما نالت ثوبه و در بصره دیگر است در حدیثی که در حدیثی است
فرمود که کسی از نعمت حیوانه که در او است و صورتش در بصره
بر عاقله و سب که در حدیثی است در حدیثی است که در حدیثی است
که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
علی شایسته الهی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فلا یغفر الله له الذنوب الا ان یصلح و لا یغفر الله له الذنوب الا ان یصلح
و ما قلت فی حدیثی صدق است و در حدیثی است که در حدیثی است
در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و سكون كاف بعضه موت و هلاک و ظلم حساب با اولاد است و نکار
یعنی نون از شکل بعضی قطع یعنی بعضی چون بد و رحمت است چنانچه
بعضی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
صلب هال شفا هم مضی و هال که اویدان با اولاد و اولاد با اولاد
و ظاهر باه و احرازه مکرر است که این کلمات و بعضی کوفی در حدیثی
بعضی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و شوق الحیوان یعنی حیوانات است که در حدیثی است که در حدیثی است
و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
مخاویه با کل جزء اگر چه بعضی حیوان همان سگ است و بعضی
است و بعضی پستان است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

مستخرج من
لانه

بکله پستان که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
مسطح است خوف و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
باطر حمله سلم منقول است که در حدیثی است که در حدیثی است
العویل و علم الوجه و الصد و جز الشعر و من اقام التواضع
فقد اتم الصبر و من صبر و استرجع رحم الله علیه ذکره فی حدیث
بما صنع الله العالی و دفع اجره علی الله عز و جل و علم بعضی ذلک
بمیه حمله لفضا و هو من هم و احب الله عز و جل اجره است
جزع و فراد کردن بود و بعضی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و بعضی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
و نوجه کتبه ها از در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
کند و بعضی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
نظرا کرده است یا قولی را منین را در حدیثی است که در حدیثی است
عز و جل و کسب که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
کرده باشد است و باطل است که در حدیثی است که در حدیثی است
امام حنفی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
صلی الله علیه و آله خبرها از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
فرمود و بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
کنه احوال است و با نظر دیگر خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است
احباب الاجر و دیگر از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
الضرب علی الخان علی المسببه لجهه الاجر و العتد الاصلی

و کثیر که خبر

بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است
بعضی خبرها است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

وعملاً آنچه در حدیث آمده است که بعد از مصیبت حدیث
 له اجرها کبیر و مصیبتها یعنی زدن بران در مصیبت باطلی
 کنایه از مصیبت و مصیبتها یعنی زدن بران در مصیبت باطلی
 مصیبت است و حکایت کند چنانچه مصیبت نازک و کنایه از نازکی و
 اجره مصیبت را مثل روزی که مصیبت باورسید و در خبر موسی بن
 بکر انجناب امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرموده است
 مصیبت باطلی است که بعد از مصیبت احباب کلاه بر سره که کشتند این
 استعلا و هر چه در نیت الباقی که فرموده است علی و اولاد المصیبت
 و هر چه در نیت باطلی است که بعد از مصیبت احباب کلاه بر سره که کشتند این
 مصیبت است و منقولست که در حدیث آمده است که کشتند که در حدیث
 عتله اند که کل من غیر جمیع و المومنین غیر من غیر
 محراب و الرذیة عن المصیبت و المومنین عن المصیبت یعنی باشد و من
 نزه خدا باشد چنانچه خود در نیت کبیر است که جواب کردن بد و نیت کبیر
 داری و خداوند بجز او از غیر بد کردن نزه مصیبت و نای نیت
 و خداوند از نیت کبیر است که از اجله اصحاب فتوی بجز علم خداش و غیرش
 ماده اند مثل قولی که بعضی در نیت کبیر و این احباب و کوشش
 بفرجه بگویند که نزه اند یعنی در علم و جزا ماشاؤ ثوبیکه در این احباب
 وجه اطلاع بجز ظاهر است که نیت کبیر و غیره نیت بد و نیت
 اگر چه نیت نیت و ماد باشد فتاوی علمیه در حدیث آمده است که

و بعضی از بزرگان مطلقاً
 کرده اند و خبر شیخ باطنی
 اشکان بانکه گفته اند چنانچه
 در حدیثین آمده است که بعضی از
 آمد که فرموده است که بعضی از
 الخدی و القاطبات علی الحسین و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از

بپا کرده اند و نگفته اند با آنچه شیخ سعدی و روضه از فضل جناب
 امام حسن کبری علیه السلام در نیت و فان جناب امام حسن علیه السلام
 شکر کرده باین عبارت و لما اصاب من یوم جمعة العسکری علیها التلم
 الحسن بن علی علیها التلم و قال خرج من الدار و قد شق قلبه من
 خلع و فطام و از راه بل و غیره از اینها هم خبری منقولست که گفت
 خرج ایچین و حیانه از ایچین و نیت و شوق و شکر المصیبت
 عون من یلبس علیها من الائمة شوق و شکر و شکر المصیبت
 ابو یحیی با احوال و مالدین ماله اول شوق موسی و علی بن
 و از بعضی کتب است که در بیان نیت و نیت کبیر که در این حدیث
 ابرشیدال بنحو نیت و شوق کلام بعضی از ابرام بکفر مع الفی
 چنانچه احتیاط در نیت کبیر در نیت کبیر است که در نیت و نیت و نیت
 و در وجه بعضی از علماء کفار و الاثم و انشاء الله بجز این اطعام ده مسکن
 با کتایب ایشان با او کردن نیت و اگر از هر شکر صاحب باشد و روز
 روزه و بر وزن هم چنانچه این کتایب را و واجب است که اگر در
 بجز اینها که بکس که در نیت کبیر در نیت کبیر در نیت کبیر
 علمای کتایب که در نیت کبیر و انشاء الله بجز اینها که در نیت کبیر
 و اگر کس نشود در نیت کبیر و اگر نشود اطعام شصت مسکن
 و بعضی از بزرگان مطلقاً
 در حدیثین آمده است که بعضی از
 و در کتب فقهیه بنفص این کتایب است که احتیاط در نیت کبیر

و بعضی از بزرگان مطلقاً
 کرده اند و خبر شیخ باطنی
 اشکان بانکه گفته اند چنانچه
 در حدیثین آمده است که بعضی از
 آمد که فرموده است که بعضی از
 الخدی و القاطبات علی الحسین و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از
 و علی بن علی و بعضی از

مطلوب است و اما بناختن که چه در حدیث سابق با صبر بر سر هر شد
لکن منافات با جواز ندارد بلکه در بعضی حدیث مخصوصا بیست و چهار
می خوان حکم بر حجاب عفو و آنچه در غیر این حدیث آمده که در
خدا حکم بر حجاب است و کوشه هفتاد و نهم در حدیث
اشرفی رسیده که الحشمت حاکم فرموده تلخیص آن بود که در حدیث
پیشتر بر او سر را از نظر آن خواهد بود بر غیر حشمت است
بر استماله بدو رخ و کلام خیر چنانچه در حدیثی که در حدیث
شماره هفتاد و نهم از روایت دیگر از چند در روایت دیگر
چنین آمده است بنویس که صد و شصت و نه در حدیثی که
بناختن و دیگر می خوانی رسول الله صلی الله علیه و آله
عن ابی سحبه و الاشیخ الیه و دیگر ^{بناختن} فرموده انا انما نزلنا
الحجاب علی وجهی و لا یخجل علی شعرا و لا تادی بالویل و لا یفتن
علی الخبیثه قال هذا هو المراد الذی قاله المصنف و جلی و لا
بصیبتک فرموده و دیگر می خوانی لا یخجل علی وجهی الفی
الفرق بالاحباب و المصنفه الانساب و الاستفاه بالمعوم و النبا
و ان النبی اذ الم نسیب علیه و ما افوح بوم الفیته و علیها سیرا
من نظران و روح من حرب و هم جزیر الخبیثه مثل استبریح انان
در خروج زنان بناختن مجول است بر تزیین معنی خارجیه بسیار
ضمیمه است که هر کس در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
صد و بیست و نه می خوانی که در حدیثی که در حدیثی که

فرموده بناختن حدیثی است بجز آنکه بیست و چهار حدیث است
بناختن بر جزو سید الشهداء علیه السلام و عدم انکار در حدیث
بر اهل بیت در بناختن بنامی خود پوزن از بعضی کتب و حساب
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده قال الخیر جعفر
علیه السلام فی من علی کذا و کذا اللواتی بنی بنی عشر سنین
ابا و من بعد ابی ابا محمد بن علی علیه السلام فرموده که و فی حدیثی که
و استناد را نیز برای ندیک تاها که ندیک تاها که در حدیثی که
در اهل بیت و آنکه اصحاب در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
برضا پوزن تا آنکه بعد از علی و ابوبکر و عثمان و مقام عالی
ایشان بر اینند زیرا که بعد از آن در حدیثی که در حدیثی که
مشوان کرده است از بناختن از برای ندیک تاها که بناختن
لکه می خوانی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
از حساب امام محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که چون این حدیث
کردام سلمه از رسول خدا در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
بناختن فرموده که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
ام سلمه پوزن از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
السنین و جعفر ثمان و میر و رسول خدا صلی الله علیه و آله
نکر و چیزی فرموده و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
مردی است که فرموده لا یسیر بالانیمه الا فی شریع علی البیت و در حدیثی که

بناختن

و در بعضی گفته اند که این امر را تا چنانچه فقال لا یاس بر فایده علی و سید
اشک و دیگر گفته اند و میانه لا یاس کبیرا تا چنانچه اذ انک صرنا
و در کمال الدین بسبب شیخ انجین بن زید روایت کرده که گفت و شرح
از شیخ عبدالله یعنی جناب صادق و وفات کرد یک سال بعد از توحه کرد پس
ولد دیگر و وفات یافت یک سال بعد از توحه کرد پس از توحه مراد چرخ کرد
مراد چرخ شد بعد از این توحه فایده شیخ از بعضی از اصحاب رسالت است که اما
در خواندن توحه و مشورت و در هر یک از این دو وجهی که در حقیقت است چون هر دو
کردند و هر یک از آن دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو
دلائل است چنانچه در هر دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو
که گفت ما یعنی التوحه علی المصلح علی قال اگر در این توحه از بعضی
و گفته اند مطلقا هم مشایخ است منقول است که گفت ما یعنی مسموم ما
شیخ در این توحه ما و ما یعنی ما بعد از وفات پدر بزرگوار خود علی
علیه السلام و در این توحه ما و ما یعنی ما و ما یعنی ما و ما یعنی ما و ما یعنی ما
اجابت توحه دعا و دیگر از جناب علی علیه السلام منقول است که آن خداوند علی
صلوات الله علیها گفته اند که توحه را خواندند و خداوند مکتوم را شنید و او را
بر چشمهای مبارک خود گذاشت و در هر دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو
از لایق مدعیان زمان خود است صحت علی التوحه صحت علی التوحه صحت علی التوحه
با کتب است که هر یک از این دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو وجهی که در هر دو
تا با خود و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ و مشایخ
چندان که اگر آن مصیبتها بر روی آنها وارد آید شبها میخوابند و دیگران از

علی تصایب لوانها
صفت

بعضی گفته اند که ما ثور است که در این نظام و در این نظام و در این نظام و در این نظام
یا کما انوح و اشک و لا ازلت تجا و فی کل ما انما الشیخ یعنی هر که که
شوق من شانه که در یک مکان ضربی بود و این توحه که توحه و توحه که توحه
و توحه یعنی توحه که جواب است منما من با شیخ حجلان یا توحه که در این توحه
باقی نماند و در بعضی از موم و از این توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
شده که بنام است ابرام و لکن الله مطلقا صحت است با ما چرخ میخورد از
شیخ توحه است توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
روایت کرده که گفت ما یعنی توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
الطالح لفسبها معناه لا یفعلها ان تقول لعلها اذ انا الای و الا
توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
از بعضی از مشایخ منقول است که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
خطا و حال و مورد و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
ملتهب و شعله بارها با یکدیگر گفتا توان با سلفه الطفا توحه که توحه که توحه که توحه
کرد و نام توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
متعلق ساختند و در بعضی از مشایخ منقول است که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
و احباب و توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
کون را با سلفه منقول است که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
و ملون بر روی بعضی از مشایخ منقول است که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
یا اراض و توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه

توحه

توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه
یا اراض و توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه که توحه

که باعث هلاکت شود چنانچه هر که از حساب و شمار می شود که در اول روز
بجمله شایسته و جوارح او را جز در اوقات خاصه حاصل نکند البته در آن کرم
با صبر بجزیره با پایداری و تامل در پیشگاه خداوند است که هر چه در دل از نوح
بصیرت برادران کتبه اگر چه با ایشان نشسته متوجه جاوید مکان و طاعت
نشان داده و توفیق شایسته حاصل الازمت که بر هر کسی که خدایه
عینک بخورد و ای مقام هلاکت نرسد از من که با او چنانچه خود را از
و شراب و خواب باز داشت و مزاج خود را با بن واسطه صلح نمود و انوش
بلاهار را بخورد راه دارد و در راه که در نصیبان خاکی است بجای
موانعت کرد و در پیش خورش است که در کتب عافیت که در اول باب در
زندگی نکرده و در مدخل خلوت مضامین باشد بلکه در یک مده موم شده
دارد و با بکثرت و محرم مانده جز نام معتزانه برای او چیزی بماند
که این مصیبتها را سر باران مصیبت خود را در عظیم و با لحاظ با ناضق و با نهم
بلازم نوز راه دارد و با مقابله بلکه با سفر نماند اگر شعور بجا ابد در غایت خرف
و جنت حاصل با هلاکت عین و انحراف در مصیبت چنانچه غنیمت با بدیبا در کرم
دککاف مسند از انصاف زحار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود با ایضا لا تمدان مصیبه اهل بیت علیها السلام
است و جنت علیها من الله و جعل الثواب و انما المصیبه التي یحرم
صلحها اجرها و ثوابها از المصیبه عذبه و لیس حاصل آنکه ایضا
مشا و البته ان مصیبت مصیبت را که صبر او کرده باشد و از خدای عز و جل
بر آن مستوجب ثواب باشد و اینست که مستحق است که

که صلح او را از او بخواهد و بخواهد شود هر که صبر کند در منزلت مصیبت
انجناب بر التوفیق من علی السلام روایت که فرموده ان صبر شریک
المغادر و انش ماجر و ان جزیه شریک علیک المغادر و انش ما
روایتی که در کتب چهار پست بر تو افتد پارت و تو امر داده شده و اگر
جمع کنی با نصیبت بر تو افتد پارت و تو کاه کاری و در کتاب کف
از سماعه بن مهران از جناب امام موسی که روایت کرده که فرمود ان نصیر
نصیران و ان لا نصیر یفید الله مقادیر و انصبا کثرت کارها اینجاست که
کنه اجر و مفتح برده و لا ضناحانا فاذا است راضع باشی یا نه و با بن ناظر است
مرسل بر تو افتد و در کتاب انجناب صادق که فرمود ان حلال الموی
قال رسول الله که ایضا انین و وح ابن ادم فیخرج اهلها فی موضع حرام
من در ارم فاولک اهل الفرج و اوله ما یحلیها و مثل جمله و ما کان
لناله فیض من نیت فان یحسبه و نصیر و انو حرو و ان یحسبه و ان
و نوز و ان لو یحسبه منقول است که کشته اندخته بودیم نه نصیبت امام
حیفه ای که لیس رویا مدد شکوه کرده و بختی از مصیبت انجناب فرمود
اما انان ان نصیر و حرو و الا نصیر یعنی فله امره جعل الله فی قدره
جلت و انش ملامت او امرضا ستناحت یعنی بدستیک تو اگر صبر
کنی اجر داده میشود و اگر کنی نماند است بر تو ثمره خدای عز و جل که بقدر
بر تو کرده و تو نمیت کرد و حق این بود و اگر خواهی بنده داور الحی و کج
مسکله با احوال فلان که صبر پادشاه کرده و نامل کن بین تو چه حاصله و به
واری که او نذر و او از نصیر چه ندارد که تو داری و در عین کتب صحیح

و بعد از این که گفته می شود برای مردن کبر و در هیچ وجهی بر سر کلاه
به پندارین که گفتن و فرج کمالی و ساجده بیجا حدیثی نضره بدست
خدا کید پس شاک از چشم های مبارکش روان شد هر چه کردند با رسول
که به مکتوبی بحال آنکه نویسنده خدای فرمود اما انما بشر لم یخلف
العقاب فی الاقوال ما یخلف الوبی و انما ابراهیم انما یخلف و یقول انما
بن معلمان منقولست که چون ابراهیم وفات کرد رسول خدا صلوات
علیه که شد اگر به مکتوبی با رسول الله فرمود و بهمانه و بهمانه الله لکن
اشقیان این بهمانه بود که خطا فرموده بود بعد از شهادت برای بن که بود من
می بودم او را منقولست که در روز وفات ابراهیم از سر و مسلم فرمود
ما کان من جنس الفلانی و فی العین فانما هو ریح و ما کان من
جنس فی اللسان و بالبدن من جنس الشیطان یعنی لفظ از اندرون در دل
با چشم است پس اینست و جز این نیست که ان رحمت و ایحی ان جنس در روز
و دست است پس انرا شیطانی است از زمین بجا و منقولست که چون ابراهیم
در روز وفات او بیرون بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر کلاه
و هم فرمود پس بر خیز ابراهیم نشسته او را بر خیز و بر دلت چون رسول
شاهدی فرمود که او را در قبر کلاه شد شاک از چشم های مبارکش بر
شد و بهمانه بجهت کبریا که گفتن که آنکه او را های نهان باشد شاک او
رو با حضرت کرد و گفت با رسول الله که به مکتوبی بحال آنکه نویسنده
کرده حضرت فرمود ندم مع العین و فی جمیع القابل لا نقول ما یخلف
الرب انما یخلف بن نهی منقولست که چون طایفه ای بر سر رسول خدا صلوات

وفات کرد حضرت کریمت بعضی گفتند با رسول الله که به مکتوبی فرمود چشم
اشک می ریزد و بدو رسیده اشک غلبه می کند و دل حضرت می شود
معدن منکم خدای می خیزد منقولست که در روز نماز رسول خدا صلوات
خدا من حضرت فرمود که هر چه بر خیزد من غلبه کرده اند و مسلم فرمود
ان ندم ما احق و لهد ما احق لرب اجمعی انما صاحب ندم او روان شد
و صیبه را خدا می آید و در دند و جان در سپه اش بود حضرت بر او نش
کرد در شاک از چشم های مبارکش چاره ای که صاحب با حضرت نظر کردند
فرمود ما لکم بنظرین ریحی بصنها انما رحمت الله انما ابراهیم انما
من بهاده انما رحمت الله انما لفظ بهمانه می شود و سبب خوانده می شود
که مفعول باشد با فرج که خیمه باشد سخن و فاش باشد یعنی پندار است
شما را نظری که پند ریحی را با این رحمت است که خدا هر چه خواهد
اینست چنان نیست که رحمتی فرمود پس از این که خود رحمت است
از اسامه بن زید منقولست که امامه در خیمه پندار رحمت رسول خدا
صلوات او رفتند و جان در سپه او بود حضرت فرمود از برای خدا آنچه
می کند و از برای خدا شاک عطا می کند و بهمانه با اجل مقرر زنده اند
و کریمت سعد بن عباد هر چه کرد که به مکتوبی بخود از کبریا من فرمود
فرمود اینست و چنان نیست که این کبریا رحمت است که هر چه او را در دند و لیا
سبب کان خود را نیست و چنان نیست که خدا رحمتی کند انرا نبی کان
خود رحمت است کان را از صحیح مسلم که از کتب اخبار علی الفقیه است
منقولست که پیغمبر خدا صلوات بر او کرد و کریمت و کبریا انما احق

کتاب که را در بود نام آنجا ایام حضرت صادق علیه السلام را بدو بزرگوار
صلی الله علیه و آله و سلم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او
و زید بن عباد و با و رسید چنان بود که هرگاه داخل پیشی شد اگر چه
می کرد بر ایشان سخن می فرمود بود نام آنجا که با او آمد پیشی می گفتند
و از این امر استند پس بر آنکه او را بشناسند و نیز منقول است که چون حضرت اب
شهادت شد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او رسید و از او
فرمود پس چون با او دیدی از او جدا شو و از او دور شو و از او دور شو
انتر و صلی الله علیه و آله ایضا از این سخن چنانکه در روایتی می بیند و اشک
ان خیمهای مبارکش روان بود اما سخن از آنکه در باره او حضرت شهادت
شهادت فرمود و در آن روز حضرت کوی با او طوطی را دم نهادند
که بجز خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او داخل شد حضرت پرت پی مراد او را در نظر
با نتر و صلوات الله علیه و آله و سلم بر او رسید و در روزی که شهادت او خیمها
او را شکی در چنانکه گفتند که از ریش مبارکش تا طوطی که در کفش است اللهم ان
حضرت از قدیم المرحوم الشواذی خلفه فی ذریه با حین ما خلقت
احد من عبادک فی ذریه من غیر ما ایتنا با ابتداءت نام تراکت علی یوم
و ما در دم فلای می فرمود بدو رسیده خدا می فرمود عطا کرد بجز حضرت
که هرگز می کند با او بنام برهنگ از خدا صلوات الله علیه و آله و سلم منقول است که چون حضرت
دیدن بر عبادت رسید رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم منزل آمد پیشی بر او رسید و حضرت
از آن بدین سخن حضرت نام چون نظرش بر حضرت افتاد روی خود را خراب
پس رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که پیشی فرمود نامها و بعضی گفته اند که رسول الله

این چه بود فرمود شیخ الحدیث السیوطی که در وقت بدو است
خود منقول است که سعد بن معاذ را که وفات کرد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
گرفتند و با او رسد فرمود لا یمرن علیکم بعد موتی و این حدیث است که
الله العرش من کل من موتی که اشک ان خیمهای مبارک است ان سعدان
بعث علی الله علیه و آله و سلم من کل من موتی که اشک ان خیمهای مبارک است ان سعدان
از او شهادت شد منقول است که چون عثمان بن مسعود وفات کرد رسول
خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او رسید و در آن روز حضرت شهادت
پس از آنکه جنازه او را بر داشتند فرمود طوطی با او سخن گفت و از او
اللهم انزل علیها من فوقک من رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که در کفش است
سعد بن عباد در زمان منزل و در آن روز طوطی بر او سخن گفت و فرمود
پس فرمود اما مرده است هرگز که در آن روز رسول الله علیه و آله و سلم که در کفش
در روزی که از آن جناب گرفتند پس فرمود الا فتموتون ان الله لا
یعذب من یدعی العین و الا یضرب القلب و الا ینزل علی من یدعی العین
و اشک را از لسان بعضی ایا نشنیده اند ایستند خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که در کفش
چشم و نه با نده دل و لکن خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که در کفش است
و اشک را از زبان خود کرده ندم و لبست که چون حضرت کایان صلی الله علیه و آله و سلم
و الله ان غرق احدی من عباده فرمودند همه در خانه حضرت شیخ او را
که در دم حضرت بر او بر او عبادت بر عبادت بر عبادت بر عبادت بر عبادت
و اشک را از کفش حضرت خالوی و در عذاب او مانند پنهان است جمیع
و اشک را از کفش حضرت شیخ او را و شوهر او صاحب بر عبادت بر عبادت

ظاهره و ثور سجا نکه کلچرخ انفسور و صبل و واپن کرده که گفت سکون
الای عیاده امه رحبل و جاد نه عیله هالت حضرت علی
فقال اذا صالبت من هالتی فاض من موهبت فانه لکن عنت
دامه نظیره و فانه شکه که پیش از آنکه باطل از طرف عا
و سنانست و در کتب عیاب چنان خرمی تیزتر سپید را که از طرفین بافت
با بد تاویل غوه **عایه حایر** در بیان تیز از احوال الهفان است بعد
از مریون در پیانت و در کتب و شاه امامان بیست و نهمه بدانکه معرفت
از مذهب الهیست که اطفال مؤمنین بدین دین حساب داخل بهشت شود
و از آنها عالمی را برین طلب دعا میجاء کرده اند انجا امام محمد باقر علیه
مرزیت که چون رسول خدا صلوات الله علیه در شبه معراج با سمان هفت
رسید و چنان در راه املافت کرد و در حق کجاست بدرم ابراهیم گفتند
او با اطفال شیعیان علیست چون داخل بهشت شد دید که
حضرت ابراهیم علیه السلام در زمره و در بهشت که اینها را او رسانند
بپناهای کا و اطفال چنان از پناهای می کند و چون پناهای از زمین
طنق پر وقت میاید حضرت ابراهیم علیه السلام بو پیغ و پناهای را باطن او بجز
کردند پس سلام کرد بر رسول خدا صلوات الله علیه از احوال جناب علی
ایضا علیه السلام کرده رسول خدا صلوات الله علیه از احوال جناب
علی بن ابیطالب علیه السلام گفتا و داد در میان امم خود گذاشتم گفت بنکو
خلفه گذاشتم خویشها اطفالنا و در بهر آنکه در جبرک دانند است
با این اطفال شیعیان و میباشند نخل اول کرده که اینها را برین باره

که ایشان را از پناهای که در جبرک دانند است که اینها را پناهای
دینهای بیست و دو روزی باید شیخ صدوق در کتاب من لایحضره
الشیخیه است و شیخ انجیر امام محمد صادق علیه السلام در کتاب کرده که در
خدا و تبارک و تعالی علیه السلام در این راه و سوره اطفال مؤمنین را
که خدا بندگان را داد و در حق که در بهشت است که اندر خدا پناهای
مثل پناهای کا و در حضرتی که از یکدانه در راست برین چون روزها
شود پس آن کو پیوسته شود و پاک کرده شده که بهر بهرین روزان
خود مرسته اند و شیخ و نیکو ایشان پادشاهانند و در بهشت باید دان
خود برین خود و در قول امام علی علیه السلام بنام او از بهشت هم در زمین
بایمان الحفظ بهم و در زمین هم در رصا دینت کز تو فرسخ شد که این راه در
شان اطفال مؤمنین نازل شده که اینها را باید دان بهشت می بریزد
بعضی گفته اند که مراد اولاد باقیین اند که در عمل ایشان خالصه باور خدای
بدر بهشت چنانچه از این عیون روایت کرده اند و بعضی دیگر داده اند و
از جناب صادق علیه السلام منقولست که چون طفلی از اطفال مؤمنین
می کند ندای که می شناید و در ملکوت سمان و زمین ایمان فلا نین
فلا نین فدا مات پس او را در بهر راه و ایگی از آنها باقیین از اطفال است
از مؤمنین و وفات یافته اند باورده انچه بهشتی که او را عطا دهد و اگر نیز
جناب علی علیه السلام داده می شود که خدا در همدا دانا انکه در روزماد او
با احدی باقیین اهل بیت او را و در شود برین جناب علیه السلام او را او
می دهد و در حضرت علی بن ابراهیم فرمود از جناب مستطاب علیه السلام منقولست

که در مورد اطفال شهبان ما در حضرت عالم جلایا هم فرمایشی کنی که
میکنند به بدوان ایشان رو فیما بین از جانب امام موسی علیهم السلام
فرمود که رسول خدا ص که فرمود هیچ کس در زنجوش و غیره که فرست
نیاورد و بد رسیده من باهاش نمیکنم بشما باها و در رو فیما بین ما که
میکنند که هر زمان در روزی برش رسد یا باشد و استغفار می کنند
برای بدوان خود و محافظت میکنند از ایشان را بر ابرام و شریکند بیکدیگر
و در کوفی از ایشان خبر ندهند **مؤلف** که هیچ این را خبر ندهند
با این نحو که بعضی از اسبک انسا و امثالها در حدیث فرمودند و فرمودند
حضرت شایرا هم علیهم السلام و ساره و با اولیای ایشان است و اولیای آنها
و حضرت با ایشان در حدیثی که در حدیث است حال داده اند و اما اطفال آنها
لیون در این اطفال بسیار است یعنی گفته اند در حدیثی که در حدیث است
اهل بیت است باشند و بعضی قولی است و گفته اند و گفته اند و گفته اند
و بعضی گفته اند که منزل ایشان خرافت و بعضی بر این گفته اند که بعضی
میکنند در حدیثی که در حدیث است اما از آن حدیثی که در حدیث است
بسیار در باره بعضی مردم و در حدیثی که در حدیث است که در حدیث است
که از سلطان بزرگوار کرده بود و بعضی گفته اند که در حدیث است
میکنند و بعضی نوشته کرده اند و بعضی نوشته اند که در حدیث است
چند بقول علی بن ابی طالب و گفته اند که در حدیث است که در حدیث است
با ایشان فرمودند و در حدیثی که در حدیث است که در حدیث است
در حدیث است و در حدیثی که در حدیث است که در حدیث است

صحیح از حدیث است بنام شهابی الحد و روایت کرده که گفت سؤالی کردم
از اجداد ما یعنی امام حسین و امام حسن و امام علی از اهل بیت که گفتند این را
میگویند که هر که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
لیون میفرماید با ایشان که داخل شوند با او که در حدیث است که در حدیث است
شود و اگر نشدند حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
برای هر یک حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
از طرف سنیان از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
مشکلی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
فنا من شود و هر یک حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
ظلمت این امر میفرماید حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
خشمه میفرماید و گویند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
فرمودند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
حضرت امام علی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
هر که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
میفرماید حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
توابع میفرماید حدیثی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
بود در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

نظرا بر آنکه در بعضی کتابها نیست و جواب داده که در جزای می نویسد همیشه
دارد که از جهت نیست این تکلیف در غیر اینها میشود و چون اینست که در بعضی
مطلوعی بر بعضی چیزها در حال حاضر اینها باقی نماند و بعضی چیزها در بعضی
احیاناً رکنی را که در وجه پیشتر بود که در اینها باقی نماند و در تکلیف باشد
چنانچه در باره هر چه در وی مثل بر او نه و باید که در بعضی چیزها و در بعضی
ما در زاده همین تکلیف قرار شده و هر چه از او کردن دایمی در این
اقوال مختلفه پس با آنکه در بعضی بعضی تکلیف است و بعضی چیزها در بعضی
اینها یکی تکلیف است که بعضی را در بعضی جاها در بعضی بعضی چیزها
کنند بدون آنکه بر ایشان دشوار باشد بلکه سهل است و باید که در بعضی
در وجه پیشتر جاها در بعضی بعضی تکلیف ناروا در بعضی چیزها در بعضی
و اولی شوقین میماند و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
در واسطه ما این را در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
فرا اینجه آمده و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
مهم است و باید که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
مصلحتی است که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
رساله میشود و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
اصلی است و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
اینها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
روایت کرده که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
خداوند سبحان بر او منتهی علیه الصلوة والسلام میفرماید که با امر این

من از زمان خرد و سواد تا این روزها ندیده و در بعضی چیزها در بعضی
بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
که از رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد و چون اینها در بعضی چیزها در بعضی
در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
که از برای هر چیزی در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
من میخواهم که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
فرض بود که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
که اینها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
و اینها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
مبارک و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
عربین است که در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
چنانچه در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
از اینها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
با امر اینها در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
او داده و در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
چنانچه در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی
بر او در بعضی چیزها در بعضی چیزها در بعضی

که در هوابالافتاد اول در اولت که عینت چون تریات باوشدیم و یواد
یوه از باخون با مثل باخون و در زیر یک در و بود چون حضرت علی المرتضی
تر بیت باوشد و در بیان شد و اخل شایم در سخنانها و سخنانها و نیزه که
بر مالک ای باغرها بود و در بیان ایشان هم را بود از حضرتها از
و هم با از هبل و در لیا اخلاد و حضرتها چند بود و هر چه را که خدا
و حضرتها بود و در پیشتر بیان چند بود در لیا اخلاد
و بیات را در دیدم در با حضرتها اند و در سخنانها و بیاتهای او فرمود بود و در
الشرع و در کوه شمشاد و در اطراف و در حواله و در کوهها و در
اینچه هر آن بود و در وی بود که هفتاد و ناست که در وی کرده و در او در
ند که امیر من عمر بن کرم امیر را در لیا کان چیست فرمود ای سلمان اینها
شعبان است بعد از من ای ای سلمان که من را بخود را در پی کتم
بلای که با من فرمود و در اینند و در لیا که در باخون و در لیا و در لیا
بود و در او بود هر آنچه گفتند با او و در لیا که در لیا و در لیا
او که در هبل و در حضرتها نامم که هم با امیر القاسم و در لیا که در لیا و در لیا
در بعد از این هم فرمود و ای سلمان اینتر لیا که بعد از من و این هفتاد و ناست
شعبان است اما اینها سپاسم بعد از من و در لیا که در لیا و در لیا
تا آنکه مشعل شوند از این هفتاد و ناست که در لیا که در لیا و در لیا
بر و هم چون در هبل اما اهلان بهشت او را در لیا که در لیا و در لیا
و در راه افتادیم لیا فرمود و ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان
و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا

و در کردن او و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
مباذی تا آسمان و در هبل اما اهلان با بان کرده و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
او را تا آنکه راه برود و در بان او را و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
چون تر بیت باوشد و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
عمر بن الخطاب و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
میاستم از سر و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان ای ای سلمان
او در و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
و در او را بر من عمر بن کرم امیر را در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
و شود بر اعدای ما و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
بهتر چشمهای خود را ای سلمان بوشدیم فرمود با در که در لیا که در لیا که در لیا
خود را در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
شود که در که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
بعد از لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
بشت و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
سوار شد و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا
شوار شد و در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا که در لیا

سرع دستکم سرهست که فرموده اذا احتبنا لله عيدا اقبلنا له فان صبر
احتبا ومان وحقنا سطفا وبعثه هرگاه دوست دار خدا بود او را
مغفرت باد پس اگر سرگردان تو را خطای کند و اگر راضی شود او را اختیار مغفرت
دیده کن بنده خدا که این نیز چه مغفرت از آن است که احتیاطی نماید با خدا
بعضی خطاه و بنا بر لغت که حدیث از او نقل شده است و در ظاهر لغت در
مادین است و با صفا و نظیر در حدیث احتیاط از او آمده است که بعضی
نقده را کتبیم باشد باید با صفا از مقام بلندتری از اجتهاد کوفت و او همان
از جناب امام جمادیر فرمود که روایت کرده که فرموده ان الله عز وجل یحب
المؤمن الذی یؤتی المال لیس یصل الیه و یصل الیه لیس یصل الیه
الطیب لیس یصل الیه و یصل الیه لیس یصل الیه و یصل الیه لیس یصل الیه
برای چنانچه احوال پیری رسیده بکنایه اصل خود را به بدیم و لغت در
مدینه صد خدامین از زمان ذریعاً چنانچه بر هر چه بد صد طیب است
دیگر از آنست و علی السلام روایت که فرموده انما یصل الی المؤمن فی الله
قد رویناه او حال علی حدیث بنده چنانچه این حدیث که بیان شود
مؤمن در دنیا نمک در دنیا بود و فرموده هر چه بر او و غیر از آنست که
علیه السلام فرموده ان الله بنات و قنایه اذا احببنا لغناه با این لغت
و غیره با این لغت فاذا اذاعه فاللیت هبک الی غیبت الی ما سئلت
ان جمله ان لغت و لکن ادعوت الی الله و حزن الی غیبت الی ما سئلت
با رسیده خدای بنای و لغت هرگاه دوست دارد بنده را مایه نازد او را
در این انداخته و بکنایه و با این لغت که با سر او را مگوید بواسطه

بلا گویند پس هرگاه ده عا کتد و از خدا چیزی طلبی مغفرت نماید پس ای
منا من اینها که ریختل کم از برای تو لغت را که رسول کردی بد رسیده
من بران لغت و ان لکن خیر و میگفت از برای تو لغت را که خیر است کم
از برای تو پس از برای تو از آنجمله مغفرت است که خداست با این لغت
عزیز که که مغفرت میگوید ان الله لا یحب المؤمن الذی یؤتی المال لیس یصل الیه
ولا یقبله و لا یقبله و لا یقبله و لا یقبله و لا یقبله و لا یقبله
مکاتیم و ما سئله ضال کانی انظر الیه تکلیف الیه فای نظر هم ثم
عاد الیه من الخلد ضلوه ثم ان فی اللغزین و این لغت با این لغت
نوت بکلیه الا ان الله یقبله و یقبله و یقبله و یقبله و یقبله و یقبله
حدیثی که میگوید من را بر هر چه بد صد طیب است و لغت در
فرموده رسیده او هر چه بد صد طیب است و لغت در
او در هر چه بد صد طیب است و لغت در
او و شیخ و بهر چه بد صد طیب است و لغت در
شاید این کسان او رو شد که گفت کویا من جمیع کتیب و بر این لغت
او و این رسیده با این لغت از غایب حدیثی بود که در این لغت
درد و در حدیثی فرموده رسیده و مؤمن بد صد طیب است و لغت در
و بهر چه بد صد طیب است و لغت در
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده ان الله یقبل الی المؤمن
عبد الله بالکفر و الا و انما لا یقبله و عنده صد حدیث
گذشت و قابل و اینک بد صد طیب است و لغت در

اورا کتیب

این بکر بعد از آنکه سوال کرد از انتر و صالحی که ابا مؤمن بنامش
نیامد و بر سر و شاه این فرمود و غسل کلبه ای را که از اهل المؤمنین باقی مانده
شده است بلبا بحدی مگر در صورتی که در آن روز غسل کرده باشد و منقوش
که خردود آن اهل الذمه نیز باقی مانده است و آن را در آن روز غسل کرده و عاقبت
طوبه بزرگتر از آن است که اهل اهل و عاصمان او پوشیده و دستش
دیدند و بکره متشابهی این نامند که است و مالک بن عوف در زینت
الجنابیه مام و سوس بر چوب است که فرمود ای من سفت له و بنامه
فانما رخه بنامه هر که خالص شود برای او در دنیا و او در زمین میماند
بدان دنیا و کافران نیز همان دنیا را کرده که مرده میزند و جناب مام
نقی شکوه از مصیبت خود بولد داشتند که بر او داخل شد نوشتان
جناب با و نوشتان را عیلتان انتم خردید چنانچه از مال المؤمن
و من ولاته و نفسه را چاره علی زلت حاصل آنکه ابا عبد الله که خدا بیایا
بیمند از مؤمنان خدایت بر او باد و در کتب صحابه حلیه است که در قاف
کتاب خواهد داد بهیچانها به مناسبه این مقام اشارت و در بنام این
اخبار ناظر است آنچه از علی بن الحنفین که بظلمه سینه اش بر حق علم الکتاب
مانور است و تواند بود که مراد سید سجاده علیهم باشد که فرمود
الوالدینا فقد تله منی آکا بدقیاموسه لبی علی اکل شریف
فدعا لیبیل و حرام علی البیت غیر محال ففالت لغز این آ
رو بکره بیهمتادوی همان طایفه علی بنی زینت کرد و بنیاد آنهم
ناکی بام یکد مینورده که شد تا در طرف بنویسند و با هر شریک

دینیک که صالحی برین است بواسطه اهل و خردود و صاحبان در حال
دیده اند و آنکه کاف و دهانش بر او حرام است و از برای جناب است پس بنا
گفت علی بن ابی طالب من بر خردود و در یحیی بن شامه انما خردود من ان کخط
سراطلانی دادود و در سیرتین و بکره عیث ملائک کذشت که در دنیا از آن حضرت
خواهد شد که در هیچ مورد که بارشاهی ظاهر برای او و اولاد او باشد
و بقول فرموده من قولش که جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود و علی
النوی علی طعام فی اوله من لاله انزل الی نظر الی صاحب جنون
حاططه با منست ففتح الی یمنه علی و قد فرجنا یطه قیث علیه و انما یطه
و لکن فقیه النبی صلی الله علیه و آله و آله انما قال له الرجل العجیب من
هذه البیضة فوالله لای یبعثک بالجنین اما و زینت شایسته از من
رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و ایاک من طعام شریک و قال من لم
یزن الله و من حرام به خردود است و سواضه صلی الله علیه و آله و سلم
سوی طعامی پس چون سخن خواند مردم حضرت شایسته چنانچه در ابوابی
دیواری که بکره کذشت و از بنام افتاد بر سر چینی که در دیوار بود و بر او قرار
گرفت و بنفستاد و شکست پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بنام چینی که در آن
خردود که با آن چینی بکره از آن بنام چینی که بنامش است پیغمبر صلی الله علیه و آله
که هرگز در دنیا و در مصیبتی بین زینت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
طعام او چیزی نمی خورد و در هر دو کس که صدق است و زینت خدا را با او خدای
بست و نظر او بحدیست خدایت که شیخ متقدم حدیث محمد بن جعفر
کلینی در سنن او حدیث است که جناب امام جعفر صادق علیه السلام در روایت

ادب شود و در خبر و هم از انزو و صلح اول الصالح المؤمنین علی
از حق طلب روز قیامت من الخال الختم بها الصالح الصبیح منها یحی
اگر اصل و قوتها بن بر خداد طلب زین بود هر این نفس بکبر ایشان را
از الحلال که داشتند بطلب بگردد و خبر است که خدا وسعت داده از زلف
مغفرا را از برای عیبت و بند خضر و عیال بکبر طلبت که اگر بنا در زین
خدا ساری با پر بود هر این کاخر را بشیر نیاید منظر بود و در حق
امه و لولا ان يكون الناس امة واحدة لفسدنا من بکبرنا لرحمن
لیونهم سفاه من فضله و معارج علیها انهم من و لیونهم ابوابا
و سر علیها انهم لکون و زخرفان کل ذلک لما صنع للعبود
الذین اذکخر عند ربک للثواب من جملها من انک اکره ان یؤ
که مردم با من است باشد ند و جملها بر که من بکبر ندهم این بر می کرد
داینیم از برای هر که که در جملها است از برای خانه ای ایشان شهنها
انظر و زید با نه که بالار و ندنضا هر نفس از برای خانه
ایشان درها و سر بها از نقره که بر آنها نکتند نند و ظر و صدایا
بیشتر حرفه حرفه حلال و بعضی حرفه از نکتند نند کرده اند و
هم این مکتوب نذ کاف و بنا و اخر شتر و پر و در کار نواز برای
اصل نوبت در کافه انجباب سببها و صلح من و بکبر که پس
از انکه از این پس سؤال کرده شد هر دو یعنی بدلتان صلح علی الله
صلی الله ان کونوا علی ذین و حلد کما انکالم و لوصل الله ذلک
با صلح من و کفر من المؤمن و غیر هم ذلک و لم یکنوا هم و لم یکنوا

و ظاهر زین انکه مضمون بنا س اول صلح من و بکبر بر یک در همه کاخر
باشند و اگر خدا با همه صلح یعنی بجز من و من این ایشان خبر به ما بعد
میگرد و مؤمنون محزون میباشند و این یعنی ایشان را مضمون میباشند
و من انکه و تواریش با ایشان بکبر و نالانجا با هم صلح صلح اول صلح
منقول است که هر دو که اگر خدا با ایشان صلح می کرد احدی با آن
اورد و لکن در مؤمنین و کاخرین الصبیح اقراد و در هر دو و مستحق
فراد او بر نفس باشد با سر و بنی و صبر و عیال و از شیخ صدوق نه
علا ان الصبیح صلح من و بکبر که هر دو خال الله عزوجل اول صلح
صلح اول صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
عزوجل صلح اول صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
خود هر این کاخر را از برای همه بند پار نکتند طامع من بکبر و در
کاف از انزو و صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
لا فخر ولا کافر الا خیر صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
بجملنا فتمت اللان بکفر و اضییر الله و هو الا امولا و حاجه و فی
هو الا امولا و حاجه بعضی بود و الا امولا و حاجه من بکبر که هر دو صلح من و بکبر
بود و کاخر می کرد انکه بکبر بود و انکه صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
رها کرد که ای هر دو کا و ما نکتند ان ما را قته و اصطنان از برای
که تار یک که است خدا در مؤمنین مال و احتیاج طامع من با مال
کرد و بعضی صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر
و صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر که هر دو صلح من و بکبر

ی برزور و عدالتی از جانب صادق علیهم السلام که صالح بکشید که با او
زادید بکنند که بر او از جانب امیر المؤمنین علیهم السلام مغفرت کثیر
که بصیغه رسد که از استنای بری بد و روماد او استنفاء احادیث
مغنا با بر مودت طوایف اهد شد بر اهل اهل دار با ب نفوی کر چه
دو قال ب حسب بلا و محطها با باشد الا انک انکرا و اجماعهم و در صافی
و قد کریم که عجله مفید است در مقابل و باره و بر ارباب دظالت کثیر
و اهل اهل بصره و یار است و در کتاب و دست فسخی و پوشش است بر ارباب
که ولایت بر اینک بلا و در غالب شمار ارباب است منافات ندارد با ارباب
و ارباب داله بر اینک نفوی و موجب بر کات و فسخ ابواب خیرات و حقوق
طیب و معوی و نیست محال و اولاد و شکر نیست موجب بر ایدت مکران
نفس طاعت سلب نیست و هم بد بها موجب نشنا مورد و نرفی و غیره
با عرض مورد هیچ مشرفی امور و عمل از برای بر موجب که با باشد
می شود چون ابرش برینه و اولان اهل الفریضه و اولان الفریضه علیهم
بر کات من الشا و کلا رض و اهل حاکم از قول خود می گویند که بنوع خود
گفت و با فوج استغفر و ارتکب ثم یؤی الیه به برسل الشا علیکم
مد دا و بر و که فوة الی فونکه و از فوج در سوره دیگر تستسبغ
استغفر و اریکه که انکان عفا و برسل الشا علیکم مد دا و اریکه
با موال و بنابن حاصل اکم جناب و بجهت اکم ارباب و ابرش برینه
ضریقه الله مثلا هر یک که شانه مطبوعه با ارباب و زنها خلاص من کلا
مکان و کفرت با اتم الله فاذا انها اید الی السج و الخوف بیا کلا

کتاب استغفون و ابرش بر اهل دار کان کثیرا علیهم السلام ابرش بر اهل دار
باین و مثال کلا و امن و فیکم و اشکر و اله بلای طیب و در بعضی و
فخر و نواف رسنا علیهم سبیل العزم و بدلتنا هم یحییهم حیث یز
ذول اکل خط و اشر و شی و منسد و قابل ذلک جنابا هم بیا کفر
و اهل بخاری الا الکفور و هم جزین احادیث و اید به این معنی است که کلا
با اید به اینها و موجب و حج از وضع ابرش بر رسنا علیهم السلام و اید
ابن منصور و ارباب جناب و ارباب کلا و غیره در اینها کلا و اید
در بخاری و غیره و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
و در وجه مشهوره و در حج بسیار است اگر کسی فصلی از حج و اید
شاه با ارباب و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
با اید به اینها کلا و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
حدا و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
ذکر که هر کس با اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
با اید به اینها کلا و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
نازه در بر کرده و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
داشت عرض کرد که حدیث از فرموده که لا یسعی المؤمن و اید به اینها کلا
باید و بنان ندان مؤمنست و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
و شما مؤمن بر چه باشد که شاه و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
اصول استغفروا و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا
از برای برین و اید به اینها کلا و اید به اینها کلا

کلا ای کلا

جیب و باطنان لفظ می کند رضا افشاره و با شور و غم و خود با کمال
توکل و با اطمینان لفظ می کند رضا افشاره و با شور و غم و خود با کمال
حیوب و نهایت فدا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
منقول است که هر بود لکن هو القی و القی هو القی و القی هو القی و القی هو القی
و عجب دینت و اما فرقی است بین صاحب به بیان نداده که چه احوال را
بسیار شده که هر چه هم با راجع بیکدیگر نماند چه لفظی یعنی لفظی و لفظی
مانند کرده اند و بعضی بنا بر محبوب به راجع به محبوب و بعضی بنا بر محبوب
بیکدیگر خود را اختیار در بعضی خود و مواضع خود و در کار و در بیان و بعضی خود
عیب فاش و حیا و محبوب بدانند و بعضی در بیان اسرار و کشف اسرار و بعضی خود
اشباح و تزیین و روح و بعضی در بعضی که از عالم غیب بدانند و بعضی در بعضی
با فراموشی و با نسیان کرده اند و بعضی در بعضی که در بعضی که در بعضی
در بعضی احوال و این شعر را خواند و لفظی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
لذایح و الحواشی و حیا یعنی اگر کسی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
کوم بخواند که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
بنت و تملو و این که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
و چه ناظر بر احوال و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
حاجات باشد و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
مراتب دارد و بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
با عیار و کرد و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
فارسی و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی

نسخه

نسخه و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
و بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
لقد بیکه عاشق و مشهور است با در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
باز از این که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
مراتبه و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
مراتبه و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
انکه این سر و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
از و اهل و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
معنوی می کند و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
عقل که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
او را چیزی اهد و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
بود و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
عزیز آمد بلکه در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
اگر چه سلطان و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی
تا آنکه نظام و در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی که در بعضی

لازم دارد و بدانکه هر چه بودی تا صاحب دل از غیب بخیر او خالی نکند باید
ادعای محبت او که از لب با هر چه است حکام از غیب و تکیه بر دست مشغولست
که حضرت سلیمان علیه السلام را دیده اند که باهل خود میبکشد چنانچه امر
از خود میکند و حال آنکه من اگر خواهم و به سبب آنرا بنفاز خود میبکشد و در پد
میان آنرا من سلیمان علیه السلام فرمودم و در حق او با آن خصم خود گفتا با منی
تو این چنین کاری کنی گفتند که ما را سوال نه و لکن شوهر کار میفرستد خود را
زینست مبدل هم در روز زوجه خود بزرگ داشته اند و در دست ممالک
گردد و بنشیند به آنچه میگوید سلیمان علیه السلام بزرگ بود و در چنانچه میگوید و در
از غیب خود و حال آنکه او را در دست مبدل در کفش پانچ مدها پند و دست پند
ادعای و دست مبدل بجهت آنکه با من غیب را دوست مبدل در این کلام در و در
سلیمان علیه السلام از کرم و صفی که در دست و چنانچه در غیب خود میفرستد و در حاکم
که خدا لا و در این محبت خود مصلحت کند و محال و آنچه میفرستد خود نکند و
اینست که در او صفت عباد ممالک است و فرج خلقی است اینست خدا با خدا
کن و در این غیب خود و بدانکه هر چه غیب بنماز همه اجزاء داخل دل
شود و تکیه او پیش بود چنانچه سلطان وارد در مملکت هر گاه منافع نکند
باشند از او و نیز چون بلد را بداند خود نشود نماید مکن خواهد بود
چنانچه شاعر گفته اند انالی و هوها هائل ان اعرف لظوی و صلات قلبا لها
مفکنا یعنی محبت محبوب بر من داخل شده پیش از آنکه من بدانم که غیب چیست
پس هر چه در باطل خالی بود تکیه را و شد و لهذا گفته اند که در این اعتبار
و ممالک دست طلوع قیام علی ممالک حاکم فانظر هو مکرر یعنی

پس پیش از آنکه غیب شده است در این غیب شایسته برای غیب شایسته
در او و غیب نیست پس تا غیب طاعت و محبوب را در درجا نماند و اگر داده اند
تو این چنین کردی که با غیب محبت و راجع به خدا امکن باشد ممالک میگوید که غیب
که در ایام حوائف و طویف حاصل شود اما مکن است و با غیب گفته اند
که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام را در او غیب فرستاد و در او در کوهی بره
و در غار انداخت و در هر چه پدید و زلیا بود پیشتر پنداره او بر غیب
خداوند ببالد و نشانی او را بر غیب فرموده است خدا کافرا را پیشتر پنداره
غیب پدید معاد شد و غیب خدا در دل او مکن شد و غیب همین را بینه سر
گفته اند در اینک ممالک غیب فرستاد و در سلطنتی است ممالک اله در غیب
پندم فرموده خود زینست و غیب بودا که چه در غیب و در کرم میگوید که سر این پند
باشد و غیبی نمائند که غیب پندار و زینست ممالک و غیب پندار چنانچه ممالک
با غیب خدا نماند و در ممالک حجب و ممالک ممالک است چنانچه ممالک و نقل با آن
مدعا که او مشاهده در غیب است بنو بآمان اللهم ان فرغ حیات
من حبیب و حبیب بنی لاجبک و لاجبک احب الی الله
یعنی خدا با حاکم بر او و غیب خود را و دوستی که کرد و دوست دارد و
دوستی چنانچه که نزد یک کند ممالک و دوستی بگوید ان خود در محبت
من و من از ان سر در دست که جناب ما حسن علیکم و زی از صد است
خود هم بر سپید که ابا و غیب در یکدیگر جمع شود و مودت را بر سر سپید
ایا بدیدم و دوست مبدل میفرمود علی بر سپید ابا و دوست مبدل میفرستد
فرانز مود علی بر سپید ابا و دوست مبدل میفرستد مود علی بر سپید ابا

دوست مهلای ز بود بی سپید باستانه ای که در دست مهلای ز بود
عزیز کرد و هر چه بود جمع می شود این سخنهای و حال آنکه فرمود که هیچ بنشیند
و در وقت روز یک دلیر بخیر من صلی الله علیه و آله فرمود ای لیر من یک
عین تمام بر مگر و بگویند خدا بخلی که در عین تمام بخلی که در وقت یک است
شما سخن خلهای است که در ظاهر او را باشد و باطن او را باشد و باطن او را باشد که بشود
و من سخن با او باشد و در وقت اول علم او را و عزیز را بر او سپید کا پنا
صلی الله علیه و آله و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را
و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت زکریا که در شب از خواب بیدار شد
از این آیه آیه انزلناه و فرمود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
ابا ایان عزیز از حب و بغض چیزی که به است لیر من ابه را که سوره حم را است
خواندند که صد را و این است و اعلموا ان من کفر رسول الله ولو لم یطعکم فی
من الامر لکن الله حبیب الیکم الایمان و درین فی قلوبکم
و کفر الیکم و القوف و العصبان اول من هم الایمان
نهی ظاهر این است که بدانند که در دستیکه در میان شما می باشد
اطاعت کند شما را و بپای از امرها هر چه در وقت و هر چه که می باشد
و لکن خدا و سکه را بپای از اسبوی شما ایمن را و زینت داده است او را
در روی شما و آن خوش می بیند که در این است اسبوی شما که فرمود و هر چه
اینجا که خدا را بپای از کفر و ایمان بر او است و سکه است که بپای از کفر و ایمان
جمع از خدایه امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد بنوفی که در وقت اول

در کتاب و بنفشه علی بر امیر اهل بیت صاف علی السلام روایت شده که مراد
با اینان جناب مهلای ز من علی السلام و بگویند و بنوفی و بنفشه اول و ثانی
و ثالثه ابو بکر و هر چه در وقت اول است و باطن او را باشد و باطن او را باشد
و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را
و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را
معنا بعد ثبت است که مخالف و مخالف و مخالف و مخالف و مخالف و مخالف
که فرمود و لو اجتمع الناس علی حی علی ابن ابیطالب الخلیف الایمان
یعنی اگر مردم همه جمع می شدند بر محمد علی علیه السلام این را بپای از خلق نمیکردند
ایش و او را احادیث مشهوره و بنفشه زینت که بعضی از اهل کتب
او را از این جهت شیخ از جمله اصحابی است که در آنند و بعضی طرفان از
معاد بنو حیل و بپای از کفر است که گفت شنبام از رسول خدا صلوات بر او
حسب علی ابن ابیطالب الجنة ما نقر معها سینه و بعضی سینه لا شفع
لهم احسنه یعنی و سوس علی السلام حبه است که من در زمین است با و درگاه
و بعضی این کتاب نگاه است که نفع می یابد با او حسنه و از جمله احبب
مرجه و از جمله اصحابی است که در وقت اول علم او را و در وقت اول علم او را
امه علیه و رسول خدا صلوات بر او و این است ثم قال الخلیف صلی الله علیه
و آله ثم و آله لوان الرجل جاء يوم القیوم و ذنوبه اکثر من ورق الشجر
و فطر الطریق و عاقب الارض من حجر او مد ثم لقی الله عز و جل و لاهل
نبتان لا یخلفه الله الجنة ثم قال الخلیف صلی الله علیه و آله ثم و آله ثم
و آله لوان الرجل صام النهار فقام التلیل و عمل علی الخیرات و سئل

و الله

ثم نقل الله سبحانه الملك لاهل بيتك لئلا يظن احد من خلقه ان الله عز وجل قد اصابه
رسول خدا صلى الله عليه وآله تعالى عليه السلام فهو وضمه فيها ليس فيه فيها
اگر مردی باشد روزی هفتاد و یک ساله او پیش ازین که در حق او شکی
باران و آنچه در روز هفتاد و یک ساله او در حق او است و دوست نواهد
بیش از این باشد هر چند که او را در هفتاد و یک ساله او در حق او است
پس در حق او نیست پس در حق او نیست پس در حق او نیست پس در حق او نیست
دارد و سواد بسیار است و در راه خلاصه او کند با آنکه در حق او است
بارگانه از مال و در راه خلاصه او کند و در حق او است و در حق او است
و اینها از صفات او است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
سقطه از آن است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
پیش از آن است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
هر چند که در حق او است و در حق او است و در حق او است
و شاید بر آنکه از کتاب کلمات بسیار در حدیث باشد و از آن است
شیرینان غرض و در حق او است و در حق او است و در حق او است
از برای شایع معلوم است چون لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا و ان
برای مفسد و فساد چون از او فساد او فساد او فساد او فساد او
در معانی بلکه اگر مطلق شوند در معانی الشریعة انما اجاب صادقین
روایت کرده که هر دو یکی همانندند و در حدیث آمده است اصول الحرف و
الربا و الله الحرف و هو العلم و الرجا هو العلم و الله الحرف و هو العلم
فدليل الحرف الحرب و دليل الرجا الطلب و دليل التلبا التلبا الحرف

روایت کرده که لا یصل اليك من اطلع عليها وان خصصت و ادخل
التار من عفا و انما عفا عن بعضه من اهل بيتك من اهل بيتك من اهل بيتك
که در حق او است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
او کرده و هر چند که او را در حق او است و در حق او است و در حق او است
هر چند که او را در حق او است و در حق او است و در حق او است
الربا و الله الحرف و هو العلم و الرجا هو العلم و الله الحرف و هو العلم
مخار و در حق او است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
اطلع و در حق او است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
که حضرت امری است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
ظواهر اینها و در حق او است و در حق او است و در حق او است
که در حق او است و در حق او است و در حق او است و در حق او است
هر چند که در حق او است و در حق او است و در حق او است
و شاید بر آنکه از کتاب کلمات بسیار در حدیث باشد و از آن است
شیرینان غرض و در حق او است و در حق او است و در حق او است
از برای شایع معلوم است چون لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا و ان
برای مفسد و فساد چون از او فساد او فساد او فساد او فساد او
در معانی بلکه اگر مطلق شوند در معانی الشریعة انما اجاب صادقین
روایت کرده که هر دو یکی همانندند و در حدیث آمده است اصول الحرف و
الربا و الله الحرف و هو العلم و الرجا هو العلم و الله الحرف و هو العلم
فدليل الحرف الحرب و دليل الرجا الطلب و دليل التلبا التلبا الحرف

بنام مطهر بخورند و خوب صفت و صبه و بخورند در روی باشد ^{مطهر}
مردیست که از غلظت خلطها بلبه را لقمه بنهد و سوزش که چه میشود
ترا که در دهان بر او ظاهر می آید و چون در جگر و معده از غلظت و اهل جگر
عظمتی هستند از روی ریه و صفت بدن و قوی تر بود بدستند سینه که
و در نشان در دست هم در ناخچه را و در نشان است حال خود را نیز او آید
از ایشان بانه در میان است که او حال است ایشان را که در بانه و اما من این چنین
حس است حال خود را نیز او بدستند من اینست از او و او را شیب نشان
پس که در پستان خود اطریق بر جگر و او پس برود نشانه روی من ^{منصف}
نشانه بدن مردیست که از معده و حال جسم او نشانه ما بال المصاب ^{مطهر}
من این است که عبادت کنان در معده او را نشان از این که در پستان
در میوه اندک ایشان با هر روز کار خود می آید که در اندام خود در وقت که
نفس با او مناجات اندک پس خدا پستان ایشان را از صلبها و نوره های خود
در در حدیث قدسی است با موسی که من زعم این چنین و معنی نام طوی
پس از این که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
پس از این که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
عزالتها و بکلونه و قد عزت من المصنوعه این سخن است
عبداللهم و من فاستلشع ثم ادخنت ظلم الالباب ^{مطهر}
بجای این موسی در وقت که در پستان که در معده او در دست هم دارد
و حال آنکه طوی بخورد در صورت خواب می آید بانه چنانست که هر روز

در دست هم دارد و خلون بار دست خود را و بر سر آن که شاهد آنکه در کف
و در ظاهر نشانی که خود را منظور نظر نشان کرده ام این چنین است نام طوی
ایشان مشاهده انا صبر و صفت معطله را که در پستان است که در اهل آنکه
بجای که جگر است از این که مشاهده شود در کف است نام طوی و حال آنکه چنین
که معزله در خصوص ای سر عمران بقای برای من این چنین خود است که از او در
خوشه و در آن پس از این بخوان در در ظاهر نشانی که در پستان است که در اهل آنکه
که در پستان است که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
نفسی که در پستان است که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
و در حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
خود بخورد و در پستان است که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
پس از این که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
صاحبان را از حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
و در حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
اشفا لایبک الشیخ و اما این که با او حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
و در حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
من از او حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
نفسی که در پستان است که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
ظاهر آنکه انفسی که در پستان است که در جگر و معده مثلت نفسی این چنین ^{مطهر}
صاحبان را از حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}
و در حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}

و در حدیث قدسی است با احمالیس من ^{مطهر}

کند و کوی که بسیار و مختلفا که در آنجا نشوای نفس خود کند و محمول
خو از نظر از هر حد و معلول صاحب علم از آن زمانه پیشین و معلول از دست
متراد از نفس از هر حد و معلول کند معنای مراد از کتله انضیب من و یکدیگر
انضیب و فتن که کتله و نظر از کتله که اهان شر از کوف و مشغول شود بد کردن
مشغول شدن پس بسیار کند لیس و غیره بر صاحب و در دو حد است که میاید
و همان وقت که به باشد و یکدیگر باشد و در آن زمانه و در اول باب است که
باشد و در آنچه منزه است از آنجا که در آنجا باشد و از آنجا که در آنجا
خاص باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد
باب خبر خدا و هم چنانچه در باب خبر خدا احادیث است که در آنجا
حالی که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
و چه در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
که امام این محفل نشوای با آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
ظلم و لیل و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
ان بر کسبها و القلیه مع الخیرین بالبل و در آنجا که در آنجا
لیوال منجلی الیه السائل و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
ماه و نازل منجلی الیه السائل و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
از لفظ این که بسیار است و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا

منع از او که در علمها میباید و اما شراعت و تقیر را اگر آدم و پیکر میباید و از جمله
اینکه جازم طاعت دوست شود اگر چه ملامت کند که در هر دو مقام اول و دوم
اوله این که در نظرها منسوب باشد و اول و در ثانی با ناله بلایا باشد یا آنکه
در او غایب او و غیره باشد یا آنکه در نظرها منسوب باشد و در باطنش خطرات و حیات
باشد و از جمله اوله این که در نظرها منسوب باشد و در باطنش خطرات و حیات
میراد خود نیز او و غیره باشد یا آنکه در نظرها منسوب باشد و در باطنش خطرات و حیات
هر چه قدر که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
سینه او را یک مصلحت باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
بجمله این که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
مستند که بر او باشد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
ان معرود شده از این مقامات و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
و نظر ثواب و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
جز نماند و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
او را از بار و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
تا محبوب فاد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
احد و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
دنیاهم و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
مغولست که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
وادی و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا
و در آنجا که در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا

هوای پنهان که شبحی از عباد و مصفا های پوست بر او بره و نواهی او
میدارد و آن هلال الاوشی حد و حر و در ناظلمت افشا وان لم افتر
و ترجمه آن گویند من القاسم بین و اگر از این برزیه بعد می بگذرد پس ملا خط
کن مقام دیگر بجهت جانیه و لا که نظیر از او پیش می کشد و درین و در میان او
سبیل فرست می دهند که خط الحینه محبت و دوستی است مشغول با نوع
کلمات انجمن و چرت و عرق و صدید و طفا و صند و محط و طرا و ناب و انجمن
خارج از هر بود که عاینان ملاقی و لغزش و جبهه بود و لذت هلال اگر او
پوست را بر گرداند هاشم شتر و طبع او مشغول هاشم را در او در و در عیار
می کشد پس چه بسیار از غم که از عین صفا و نه ما لا اله الا الله صفا و او
با و غیضاتین غنا اند یا باشد که از صفا و جان درین ایوان می کشد و در
وان با هم جو می چو آن را که نیر و محبت است که از هر یک را کشد که محبت است
در نجه مقام رسیده که من او را با و می کشد و میان من و او محبت طایفه
پیدا و در او بودی مثل پیام هر یک کشد که عینی بنی برین که معشوق است
مقام رسیده که ماه را بر سطح او بجز از سطح دیگر آن محبت پیوسته است که
نظیر محبت است که در خون او که در زمین نیست هر جا که جا باشد پوست بود
دو او نشسته باشد بود دیگر نفوس که در عین صفا است که شکر
خادم خود را بر کرد که او چند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نحوه که نظیر محبت است که با طرا و در کشد که او را یک نماند نماند نماند
او بر بدن او باشد تا آنکه نظیر آنکس است و در و در نماند نماند نماند
او را یک نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

باز با او سازد و آن که این نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
مرا از روی دوستی هر یک را بگویم نفوس که در عین هر سه راه پوست نشسته بود
نیر که از او نگاه کرد که پوست زرد به یک سپید نظیر آنکه ای پوست هیچ کس که
نظیر هر چه از او نگاه کرد که ساعته نماند نماند نماند نماند نماند نماند
مال و جمال نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
بر همان و در لیل نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
خود را نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
مشرفین نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
جا به داشت که در عین نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
حاجب نظیر طهای بر این بود و بودی و یک را با کشد نماند نماند نماند
طعام او را نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
جا به نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
گرفت و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
خود شد از کتیر نظیر این معنویت که در سفره که انفاق است که هر که
خوب بود بود با نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
داه معشوق نظیر نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
و آنکشان خود را نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند

از این امر تا اینج که کاتب شاکر که کثیر و عزم و راضی بود و محتاج بنام پدر بر مکتب
از او فقه پیدا نمود و در عین هر چه در الملمات بر مردان داخل شد با او گفتن بگفتن
علی بن ابیطالب علیه السلام میفرمود که از خود عاشق تر می داید که گفت و ضعیف بود
پس با اینها سپردم و هر چه بود که در ایام خود و انصیب کرده با او گفتن چنانچه
نشاند که گفت که ستم را و اهل امر اهلان کرد و نام زده ام شاهان را زبیری که تا
امروزه خود در حیا جبرئیل پیام که در خبر به سرا که صدی میاید از زبیری که
صدیق فرموده میاید که عیون او در سخن بودیم که در امر صدی میاید و در سخن
و غیره از زبیری که شایسته بنام صدی میاید و در سخن و در سخن و در سخن
بر این گفته چون شایسته بپای و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
بگفتن بنام بیات ابا شایسته بپای و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
اوله و فلا طلفه نام من و شایسته لادن لادن لادن لادن لادن لادن لادن لادن
عینا و جسد تجردها و لکن عظم السان منک اللهم چون
سپه شریع بدیدت که نامه زبیری که از مکتب کلانته الرحمن است
که در مکه و امان لایحاف من ان شایسته بپای و در سخن و در سخن و در سخن
و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
که در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه
صیبه خود را که از او سخن کرد و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
معنی بقات مغولت که در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه
پوشان نشان ناز ایدم زنده بدم که از اهل کمال پوشان نشان ایدم
او در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن

خوش بود که اگر چون بر او بود و بدم او صفت از اهل کمال و صفت از اهل کمال
بود و الله زبیری که از مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
بود از اسیان که از او سخن کرد و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
عنانچه بدید و لکن تا که در سخن و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
این از زبیری که از مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
بعد از آنکه از اهل کمال بر مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
میاید و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه
بر کشته و زبیری که از مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
ای زن همانرا که در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
ملا در زن گفت صلح او و در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
این از مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
بوعلاء خود که در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
من شکر که در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
فر ما بدین نامه و در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
عبارت نامه های و در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
همین است که ما بدین نامه و در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن
او را که از مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
شاهان و در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
خبا که در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن و در سخن
که گفت روزی نشسته بودم در مکتب کلانته الرحمن است و در سخن و در سخن و در سخن

مراد میگردد تا آنکه بعضی باحوال مجربین رسیده هرگز چیزی نگفتند
میان هیچ شیئی بود ساکن چون کلام باجز رسیده گفت شما را خبر میگویم
هرگز نشنیده اید بخبر می بود بجز این عشق داشت و ما بنا داشتیم و لغوی
بزن معنی عشق داشت و اینست بدختر من عشق داشت پس روزی من
جلسه لاجون و بعضی حاضر شدند بدلم معنی با این کلام لغوی میگردد عا
والتحقیق علی العاشقین الیک و لا یجوز ان یمنعوا من ان یحبوا من یحبون
گفتند لغت و الله با شکر بر کشتن ما از آن مبدل که من پریم معنی گفتند
بمیرد و ما اینکه داشتی پس هر چه در بر رسد و کلامت پس از کلامت
ناکه مرده بود بجز معنی غلبه بر هر چه رسد و ما که شد و در هر حال
غلبه چون بمن وجود و هم اصل من از نشناختن چون در هر وقت مناد
امده بودم الباشه را بجز غلبه بود از امر جوان خبر کردم و در هر وقت از یکدیگر
بیانند و بجز کلام من باشم زلف من از پیش رو فتم و بدلم و سوره که دانشها
نحو که از امر جوان را می و حکایت کردم پس او را حرکت دادم و بدلم مرده
او را بجز کرده صیاح ما جانان و در هر وقت و بجز جنانه جوان را داشته
پس از جنانه پیچیده بدلم انحال و بر سیدیم ناکاه معلوم شد که اقم
جنانه معنی بود که مردن و در هر وقت و در میان آن گرفته و مرده بود
پس هر سه را فرزندم پس مردن و دیگر روز و نظر بجز حکایت حکایتان
دیگر و کتب هر آن که در هر وقت و ما هم هر کفایت میکند و از کلام
شود که بجز معنی بلای استیجاب استیجاب است و او ان لبی الی اجتهاد
سخت علی و در هر حال و صفایح لیس استیجاب الباشه او زلف

او زلف الی با صدق من عیاش الی صیاح معضود انکه اگر کلامت بجز حکایتان
گفته من در هر وقت که مرده و در هر وقت که این استیجاب من شایسته که
کلامت انچه نصیب با و میرزد و در هر وقت و در هر وقت و در هر وقت و
ان شرح ان معقولست که ان صاحب کتاب بعلیه و انچه حکایت کرده اما که کلام
اجتناب با غلبه هر چه در هر وقت که مرده و در هر وقت که این استیجاب
بر او سلام کنی که معنی معضود ان سلام بر اجتناب است که معنی ان که استیجاب
او ان کلامت و او ان لبی الی کلامت است ان لبی و او ان لبی انوارت
بگویی تا بر او سلام کنی پس لبی گفتن اسلام علیها استیجاب استیجاب و او ان
لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی ان لبی
طایری و در هر وقت که مرده و در هر وقت که این استیجاب
فرمود پس لبی فرمود و در هر وقت که مرده و در هر وقت که این استیجاب
و بر هر چه در هر وقت که مرده و در هر وقت که این استیجاب
که لبی از امر جوان را می و حکایت کردم پس او را حرکت دادم و بدلم مرده
او را بجز کرده صیاح ما جانان و در هر وقت و بجز جنانه جوان را داشته
پس از جنانه پیچیده بدلم انحال و بر سیدیم ناکاه معلوم شد که اقم
جنانه معنی بود که مردن و در هر وقت و در میان آن گرفته و مرده بود
پس هر سه را فرزندم پس مردن و دیگر روز و نظر بجز حکایت حکایتان
دیگر و کتب هر آن که در هر وقت و ما هم هر کفایت میکند و از کلام
شود که بجز معنی بلای استیجاب استیجاب است و او ان لبی الی اجتهاد
سخت علی و در هر حال و صفایح لیس استیجاب الباشه او زلف

و صاحب الامر شغف بطلبه و کسب به نیکو الی بار آورد و در باغ خود و صفت
بدن عاشق با لسان غزلیه در لسان شاعر و شاعر شاعر چنانچه بعد از شاعر
گفته که لایق شاکست فی جلاله لسان و لم یعلم لایق صافن و لایق شاکست
صاحب الامر من معانی ما جعل فی ای زاویه تخت و لو معنوی وسط
جبهت قول لبان شاعرین بها البیوع و لا یبت ابواللب گفته که بیخی می
لایق بجمل اولی الخاطیون ایا لایق شاکست انجنان بلدی محک است کل
الموی صعب و لکن لبی بلا صعب من صعبه الخاطیون المی الخاطیون
نصیبی نقش لایق شاکست و کان لایق صافن خاتم و الیوم شاکست
متنقذ من جلاله الخاطیون و لایق شاکست و در بار محبت بهم بافت اند
ادب و مشرف از اینست که بخنی ماند و مضمون از اشاره با این حال
نه با خدا حال و نه لایق شاکست با علم حسن و جمال و نه لایق شاکست با اشاره با
و یا بر پشاید طره که سوس و نه نظر است که بعضی از جلاله خاتم کرده گفته
که ناخوش بخاری حاصل شود و دل از هوا منفرد بر یک نفر از این کسب
حقیقی توان رسید چون بخانه فطره حضرت است نه که هر که انقض
نسیج او در واقع است که این جلاله شایسته بنیامه ای ضایع و
ظلیغوی شایسته است و از علل حضرت و روحانیت ضلیغی نماند
و اگر حقیقی باشد بدون این بجهت با چرخ خدا و در میان خدام
نشود و چه باعث شاکست که می شود این بجهت با چرخ جامع هر میان خود
و بجهت حضرت نشود که جامع شود و حال آنکه صد حکونه فقط صد
میشود با آنکه بعد از این با و عمل الی الخواهد بود و چرا که گفته که

که اولیاهد بوده اند از این باطولها و از این کون و فضا طریقه باشد انجلا
غرض از اشاره با این سر اینها بجهت اینست که او می بوشد با حقیقی الی
حضرت محبت محبت حضرت را از این بحواله لایق شاکست کند و فان محبت
از این شون مختلفه نظر بر لایق شاکست باشد اما او را نکند و از دیگر هم
صند بی او را نکند نه که حالش بود و ما صاحب و در وقت حال حضرت
و انصاف باین معرفت و خجسته و شایسته بکلام مشهور که لایق شاکست
لایق شاکست اگر از صاحب معرفت صادر است باشد ناظر بر اینست که لایق شاکست
طالبت حضرت و دید که در دست از برای دوسته بخونم بطلع عارفین
خارج می شود و از این فرود می شود و در این میان لایق شاکست بود و یاد او
و اگر شاکست دوستی بود و دست سران با شاکست و دست از این با بجهت
و که که خودم در مقام ندان که با صاحب چنان باشد چنانچه سید اولیاهد
بصالح سبکها را که در هر صوب و درین مبارکتر و احسن است بود و دست
مانند که احساس الم او را نمی شود و بجهت آنکه در لایق شاکست مشغول بود
پروین میگردند و اگر فطره که نماندند که در دست بجهت شاکست
عبادت العجوبه بنا بجهت این بجهت خجسته و بجهت کجا نماند بود که با
حرف مخالف ملامت صوری آدم خال و ندها بجهت این شاکست از آثار ملک و حقیقی
باین بصیرت مشاهده کند و خود داری نماند چنانچه حضرت موسی علیه السلام
با آنکه مبدل است که خدا سزای انصاف است حجاب نیز از میان و زمان
صفت عجمه او هم صفت لایق شاکست در ساحه بجهت آنکه دانستند
طایفه نبی چه جای آنکه رفته بصیرت را در آن تبیین از ارفو مبدل است

ارشد کفایت جواب لری بر اینست بدان بنامه اندر خنده هوش امانه چه باشد
در طرفان مجمل است و خوشی و صفا و بر این فاسد از عالم شود و نولد بود که
مندان که از حقیقت شور و خنده در کلام منقول با مشور و از بار بر عرف و پیش
در باب مجمل است که چه بنامه در سخن مجاز است که منقولند که مقام
خدا در وستان خدا است که بی شکی با الی بنام علی که گفته کل من یصیغ
الوجه الحسن فریاد است لایه والی بنام به در زبده دل که خلاق شد
دستی این نگار سنان استغیا شیطان شکر سینه خالی چه کلر خان کاتب
بود چه حیوان و بلا نکه بسپار از منصف العقول و پیرو باها چه بی خیال
کرده اند که از خصل اهل مجتهد و هر چه از ایشان صادر میشود از لوازم
مجتهد و حال آنکه از مجتهد است که از شرع و درین حال بلیه است تمام نگار
منوای و قواعد ظاهر و باطنی شرح او را از چهار وظایف و نهانی
اخلاف و ظلم و تقوی و قلوب زنده شده اند باره فاسد و هوا کلام حق
بهر سپاس که بطالع جفا هم از تمام و در بار شرف و معنی کالاف نام ما بل
باشند چهار فصل اخراج کرده اما نشان اهل بن و شرح را سه ماه عزت و تقی
خود بنام شده و با عین محبت در پند و نظر همت خود و با وضوح و بگویند
و اگر کسی حاضرت نداشته باشد با این قوم کسیر بودی چند که جز مطالعه نفس
و شیطان و خلافتش در پند و نظر همت خود و با وضوح و بگویند
جز آنکه بطلان حلال و حرام و شرع چیز می ندارند و نفس اماره را
و افعال و احوال حقیقت صادره از ایشان و لغی از اهل بدین طهارت در دم
و غیره از ایشان و آمدنشان ازین و در آن کجا اهل را بر بخواند از اول و درین

پس ای برادر اینست زبانی جان غریب از همه کس عوی مجتهد است بدین خطا
لکه باقی بلد را با اقامت حضرت شاه شاد و در پند و نگار است که چه
نگارند و از خود در ظاهر و خول و ظاهر باشد با حسن و جلال خود پس اگر در حق
حیوانی اطرش و اداب و نیاز در برابر است با خلاق و نظم نماید از
امر این ملک و لغز این فضا نیست بلکه در حدیث از اوقات وین اصول که شکر شده
و ظلمت چون خنده و کفر و غیره در حدیث است که با امانت شکر اهل
عبد است که طاعت و در حدیث و در حدیث است که با امانت شکر اهل
منافعت و از این است که اگر با طاعت منافعت با حقیقت است که در حدیث
با امانت است که او را من اللطیف و اهل اولی و دیگر فرموده احرام الکلیات
لکه مجتهد است که در حدیث و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
بدین بنامه از حدیث است که با امانت شکر اهل
احرام الکلیات است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
بسیبیت و نکات است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
اند که چنان بود که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
مجتهدان در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
و نه با احوال و احوال است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
نصیر و چنانچه در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث
چنانچه در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث

خداست و هم چنان از سایر عالمی هم بخواند و چون در اولیجه خود پند
و پند بر وجود ایشان چنانچه اشاره بان شد باعث مالجهی صحت
و شفقت و حفظ از خود با او را در جوانی خود با سه ایصال با اعانت خدا
و بر بارعام و صلوات ایشان و بنا بر حقیقت از صاحب و ملازم خود اینها
منجبه و مخلوط فائده دلچسب و خدایست و لغت بسیار در این باب و
شاه مغول که جناب امام جعفری را در علم استغفار از حال صحت بسیار
خود و خود را بر بند پند رسول الله و نقلی عن اللینا و اصل نقلی
بسیار از پند این مرد و بسیار دیگر در حضرت خود و شیخ این پاکیزه پران
کتاب را بر سر هر کس که کند له اذی بلیطی فقال ان ثواب ذلک یخرج الی
من ثوابه و مع عباد و غیر بر روی و او که با و عطا میکند حضرت فرمود که
تو ابلت را در پیش تو ابلت است با عباد تو و ابلت باشد که بفرستد و در
و ملیوس و مکن بلعنا و عوارض خارج و در صلح طاری در ارضه و کینه
دشمن و مطاوعت و چنانچه از جناب امام حسن و امام جعفر صادق و امام
رضا علیهم السلام منقول است که هر که بر آن سه جمله بر زبان بگذرد
علیه السلام با نغوسا و نیت خود در هر کلام آنکه لطف واقع میشود و مددگر
چو سخن اول و اول باشد و تا فائده با حجت خدا نالد و بلای اگر آن از
فصل اخر این فاسد در به دین و به خواهد و لجه خدای صحت و طاعت
خدا و قال ان نیت این وان نیک نیت انفضای طاعت نیت و طاعت
که معناد با حجت خدا باشد چنانچه بعضی از لجه بقیع با او کرده و نیت
بسیار اجبار داده و مشوان استفاده از نیت اجبار که نشسته و بلای خوان

گفتند که مقام بلند و عظیم است که اینها هم بنامش و او را بخود دادند
ه که هر در بعضی برخی اسو که حضرت موسی هم با اسفغان خود با مر خدای
حکایت است که خدای عز و جل فرمود که انتم بر خاتم العباد الان و چنانچه
قال ارب و ما ذالک قال لیس الا انهم لا یخبرون و من اجبت لایکن شیئا
بالنشیء من یبسیبکد برخ خوب بیه ایست که انکه در او چیزی
موسی علی السلام من که در ای برود که در نیت است موسی او شد که خوش
مباد و در این هر هر که که در صحت از مساکن و مطاوعت نیت
و ان هیچ نیت که در و داند که بخند از اس اس ارب و قولها ظاهر
و باطن است مغولت که لایح فایده بعد از آنکه با انما و یکم همه را در
در خدای جل و علاه اینها نیت نیت صحت و طاعت و در حال و کون نیت
دیگر که اینک نیت ای بسیار شد که در در این نیت از برای آنکه نازل شود
من لطف نازل شده و این باطل علی السلام نیت نیت مقام بلند و نیت
ناظر است لطف در لجه از نیت این نیت که در نیت این نیت نیت نیت
الظلمین و در حضور صحت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
فایده نیت و در رضا و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بسیار نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در عطا و لجه با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
از ان نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
صحت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
چنانچه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

یا آنکه خیر است
مستحب است

ظاهر آنکه در نماز و ذکر و است و آنکه تکلیف و صیبر باشد گفتند بود
سزاوار است که هر چه در پیشگاه رضای عز و رضا و شکر است
من مغفول است که در حساب او است اما لا یحکم بالحق بالحق
حلالی من الحرام من غایب با او در حق من و لیکن ان يكون اذ و حیات
لا یفتنون بعباد و ستان را با هم در حق و راه و در سزاوار که در سید هم
بره شریعی ناچار اند که ای ایشان او را بگویند و ستان من از اولیاء
میر که در حق باشد حق خود را نه ندهند و در هیچ البتة انصر من غیر
عالمی در ابد کرده که هر چه بود طویلی که در معاد و عمل الحیات و فرغ الحکام
و در حق الله سبحانه و تعالی در برای کسی که با او که معاد و در حق که برای
حطب و قانع شود بعد تکلف و بیستی شود از خدای سبحان است و حق او را
حق تعالی در حساب سید سعید علیهم السلام که هر چه بود الصبر و الرضا
و اسطر طاعة الله و من سر و در حق الله سبحانه و تعالی و احب او
بیشتر از هر چه در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی
خدا سر و در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
در هیچ خدا که در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
و در هر چه در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
دارد و او را که در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
علیهم السلام و در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
الوین و لیکن در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او

در وجه و در هر چه در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
و بلا در وجه و در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
اما هر چه در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
اجز و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
خدا و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
و باطل است که خدا را او را و در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
صاف و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
خدا و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
و اسطر طاعة الله الصبر و الرضا و احب الله و احب الله و احب الله
العبد عن الله و احب الله و احب الله و احب الله و احب الله و احب الله
در هیچ این خیر از هر چه در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
السر و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
و الرضا و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
بالحق و او را در حساب او که او را الله و حق علیه و تعالی و احب او
بمعرفه ان جناب عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل
لشکره عنی لو کان غیره و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل و عز و جل

که گشته باشد که کفر این بود یعنی بر او بار برین خواهد بود و در حدیث
 دیگر از ائمه و صاحبان کرام و روایتی که در حدیث آمده است که عبد الله بن
فقال با عبد الله که کفر با کون المؤمن مؤمنان و هو لا یخافه و یخافه
منزله و لعل که عبد الله و انما الصائم من الخیر فی قلبه لا الصائم
انما عبد الله فی قلبه له فیما کان فی صوم و جالب امام حسن علیه السلام
 بر صوم برین مؤمن و با عبد الله که کون مؤمن مؤمنان و حال آنکه
 او را صوم نیست و بعد از صوم است که کفر منزه است و با او بود که
 شکر غیر از صوم و صوم غیر از له بعلم بلع باشد بر اینچنین که کون مؤمن
 و حال آنکه حکم کون کون و حال آنست که مؤمنان از برای کسی که اصرار نکند
 در دل خود که کون خدا اینک بخواند خدا را پس صیغی است و در دعا و
 در غیره تمامه صیغی است که کون معنی است با عبد الله که کون مؤمنان
 این تالیف با الله و صفت او یعنی صیغی است که با الله الصیر فی صیغه و
 لغتنامه از الله اللذیم فی صیغه و حال آنکه من الله الکفر فی صیغه معنی
 آنکه سبب از این صیغه معنی است با الله و صفت صیر بر او و کون کون
 نزهت و شکر از برای مؤمنان صیغه است بر او و در صباح الشکر از
 صباح شکر یعنی علم و عاین شاکه که در صفت الصائم الشکر المحبوب
 و المکره و انما صاعق و العرفه و العرفه و انما صاعق جمع اجناس و انما
 حقیقه هو المصطنع و انما اسم یضغ علیه معنی العبودیه و غیره
 سر و الفاعل معنی است که با الله صیغه قولی صاعق الفاعل یلج وجود
 شکر و المصنوع کفر و ما خا و صیغه صیغه الصائم و غیره

که کون بنامه و در حدیث آمده است که الصائم من الخیر
 یعنی صفت صائم است که بر کسب صومش و نفاقش و او را شام بود
 معنی است و او را صوم است و صوم است که کون مؤمنان است و در حدیث
 واضح کرده است که او را صوم است و صوم است که کون مؤمنان است و در حدیث
 از برای خدا و غیره صوم است و صوم است که کون مؤمنان است و در حدیث
 که معنی بود و در حدیث که کون مؤمنان است و صوم است که کون مؤمنان است
 صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 با خدا و صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 مشق است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 معنی است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 و با صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 یعنی صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 و صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 تا صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 در روزهای صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 از بلا است چون در باب صوم و در بار او است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 معنی است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 دارد و صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 در صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است
 و صوم است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است که کون مؤمنان است

که فرمود

که گفته باشد که خیر این بود یعنی بهر دو با هر یکی خواهش بود و در حدیث
 دیگر از آن روایت کرده اند که من عمل علیها لم یجد الله له من
قال با عباد الله که چون المؤمن مؤمن و مؤمنه مؤمنه و مؤمنه مؤمنه
منزلت و لها که علیه الله و انا الصائم من الصيام في قلبه لا الرضا
أبى الله فبقيت له ليعمل في ذلك فهو جليل امام حسن عليه السلام
 بر عجز بر فرمود ای عباد الله چگونه در این مؤمنه باشد و حال آنکه
 او را صفت بر عجز و عجز و عجز است که در منزلت خود است و خوانده بود که
 من چیزی ندارم و عجز و عجز است که بر او باشد پس ای عباد الله چگونه در قول
 و حال آنکه حکم کند که در حدیث است و من نامم از برای کسی که استقامت کند
 در روز خود که در حدیث است که بخواند حدیث را بر عجز است شود و دعای او
 او چیزی ندارد و عجز است که گفت که در حدیث است که عباد الله صلوات الله علیهم
 این ثالث بالله و عباد الله و عباد الله من الله الصبر فی ربه و
 للضمان من الله الصبر فی ربه و عباد الله من الله الصبر فی ربه و عباد الله
 آنکه در این سوره عجز است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 زن ضنا و کفر از برای عجز است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 مصباح شریف است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 بلکه در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 حقیقتی است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 سر و قله است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 شکر و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

که گفتن پناهنده در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 یعنی صفتی است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 معنی است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و حق که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 از برای خداوند و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 با صلا تا در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 مشق می باشد و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 معنی است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و با سوره است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 بیضا و من باشد که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 تا در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 از بلا است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 مشق است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

الصبي فذلك كماله تصيب حبل فذلك فقال قد يصير تسبيله فذلك
حبل فذلك اعلم كنه وهو حرمه من غير ان يولد رابث حاله
الساعة وقد ما شجرنا لئلا نكف هذا فقال انا اهل بيت
مخرج من الصبي فاذا وقع امره من صبينا اجبتنا انه وسيلنا الا
محل صفة انك تصير انك تصير انك تصير انك تصير انك تصير
و در خزانة هموم و محرمات با هم که قلمی نویسم طفل چو کنت بعد از
اجبار از حال او داخل شد پس از ساعده بی و ناله و بی خبری از من
با این طبع که صبیح خواب شده خبر که چشم بود در کف دست که فلان شود
نارنگ بود هموم بودی و در این حال که مرده بجز لفظ از خود ما مخرج
هستیم که چرخ میگردانند و چون اسباب را فتح شود و این صفت
او و صف او امر او هستیم و از کمال عدو و کینه و کینه و کینه و کینه
کوی روایت شده که کف چون و فانی است معلول چنانچه صاف و علی در
و سبب الحزن چرخ که در چرخ شده و کینه و کینه و کینه و کینه
شده با ناز و طلبد و پیوسته و روانه زد و درین امد مشغول امر و صبی
شد معین و کینه و کینه که ما کمان کردیم که در این زمان از شمع شوی
شدیم چرخ که در کف بود انا اهل بیت مخرج ما از نزل المصیبه ف
نزلت خبر ما و در کف کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
کنه جالس عند عبد الله عليه السلام فخرجنا لصارخه من الدار
فقال ابو عبد الله عليه السلام جلس فاستخرج وعاد في جلد بئانه حتى
خرج منه ثم قال انا الخليل تغافلنا اولادنا اولادنا اولادنا

فان اوضح الفضا فابن ان نخب ما لم نجعل الله لنا ابي نخبه من حجاب
ماده و علی لم نشن برودم بر صالی نخبه نخبه نخبه نخبه نخبه
پیشش و مشغول سخن که در او بودش تا آنکه از او فارغ شد پس فرمود
بد رسیده که در این روز و شب ما در این صفت در فقه ما اولاد و اولاد
پس ما از مخرج خضا از برای ما پند که در وقت در این چیز که خدا از ک
ماد و سبب نداشتند باشد هر چه با این مضمون از جناب امام محمد باقر علیه السلام
در مدینه بود پس این مضمون وارد شد و بیخ طویس و کینه و کینه و کینه و کینه
کرده که کف نخبه چنانچه از امام جعفر علیه السلام بر او سبب شد و این صفت
نشده بود و در این صفت و در این صفت که در کف نخبه و در کف نخبه
ان يخرج ما لم ينزل الله فانا نزل الله فانا نزل الله فانا نزل الله
طلبد و علی در صفت کف و طعام طلبد و با آنکه با او بود شاول و فرمود
فرمود و در کف نخبه چنانچه از امام جعفر علیه السلام بر او سبب شد
و در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه
در نخبه ما را نزل باشد که ما را نخبه چنانچه در کف نخبه و در کف نخبه
با آنکه چرخ کرد و با مری که ناظر بجهت ما پند باشد چنانچه در کف نخبه
و در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه
صفا و مخرج و صفت او در کف نخبه است و چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
ایشان شود با وجود و صفت او در کف نخبه و در کف نخبه و در کف نخبه
الاجرا و در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه و در کف نخبه که در کف نخبه
ما جایش چنانچه امام موسی علیه السلام روایت کرده که چون خبر وفات استسوا

که اکبر ایلا بود میخایاب امام حضرت هادی علیه السلام در سید حضرت اراده آگاه شد
ندقتا اصغر شاه بود و حضرت نسیم کرد طعام را طایید و با ندها خوردند
همراز سا پر ابا ماکر که دندما را شریک کرد و طعام پیش روی ایشان بگذاشتند
و ایشان منجی بودند که اکثر خون در روی میارک او نینداید تا چون قاصد
شد گفتند این رسول الله عجیب است که با صلیب بن پیر را این احوال میبرد
و صلا لا اکون کما شرف و قد جانی خجل صدق الصادقین است
و با کران فرموده خود الموث فم بن کبر و ما لم یخلفه الموث فمهم و صلا
لا مرجع الفهم عز قریب همیرا چنان بنامه و حال آنکه امام است را خبر
راستگو تر راست گوین که من زینما میبرم بد رسته که فوی شایسته کرد
پسین انکار نکردند لطف را که در کتب پر ایلا و ایشان و تسلیم کرده اند
اسرار خود میچند بر حال امر در ملک متواکلم اصل بدین وقت و لطف
از آنست که حاجت بیجان داشته باشد چنانچه حاکم حافظ زمام میبرد
سلسله شوق طبع آثاره بکیران از رجال و نوان و نایر و صلواته بنام
و معنای ایشانند و در معطای میخواند که نشانه حال صبیان را در باره ایشان
خداوند بجز در رسالت حضرت منسک شد و معالذ که کتب پر شاهان احوال
نادر و محال ز خواص مزایا طالع حاصل بر ایشانست که حضرت بولس میبرد
گفت بنیامین عبادت کتاب ترا همل را و این را پس با و نمودم هر که بر حضرت
در سنه او یافت او قطع ستاره بود و چشم و گوش او بود شاه و او میگفت
الحی منصفی بها ما شئت و سلیق ما شئت و اینها طبعها است که طبع
با وصول همه لفظی است بر امره شمع و مثلان زبان نعتها کرد و اینها است که

که خواستی و ازین گرفتار شد که خواستی و از روی هر قطع نگردد ان خود
ای کس که کتاب و ای شدت نواز شدت از شخصی است که گفت همد
عبادان را در اول امر خود کردم تا که هر مرد بر او بدید که ناپیت بود و در وقت
داشتن پویش شاه بود و در آن گوشه و اینها نند سر او بر ایشان
و در زمان خود نکند شتم و با خود سخن میگویم چون پویش ملکنت من همد
الفضول المذی بدخل پی و این نشی فوضه لو طفق ان با او اما از
کتابا یعنی کتب این فضول که در این زمان خود را داخل کرده مرا با خدا خود
میکنند و در وقت خود میخواند اگر چه که اندام اندام نپاوتنکم از برای هر
دوستی و امنفول که شخصی سخن در مدت شصت ساله را و منوی خود
شدت کرد و در اوان شدت اولاد او با او گفتند با اراده مردن داری تا ما
استلحق حاصل شود از لطف خود و او هر وقت که گفتند که چه اراده داری
گفتند اینست و جز این نیست که من زین ام و اراده در این باک با سپید و افای
او است و حکم حکم او است که بنی لطف موصی را در سخن شد بدی عارض شد
و با مرز غیر شد شتم با و در کرد که گفتند و مسیله بنی لطفی المرحوم
الفقره همد فضالت با که دنیا و اهل را که بیست ان او می شکم است
عقلی است ای خدا می من مسیله من بنا کرد و هر از این حضرت پیرا بنی لطف
از کارهای ایشانست که بر پیغمبرهای خود میگردی برین میگویند و انتم شکر
منند و لیبا اصع از دایه عدل هر سیدند که گفت شوق المذی فضالت
الحیان تم الکادار منی حکونه است شوق نوبت گفتند اولها است
بعد خانه دیگر از او شاکل چه وقت بند را سخن از خدا می شود گفتند

که خوشحالی او عیب نیست مثل خوشحالی او نیست باشد منقول است که عالمی
رفان طویلی بیاید و خندالیر بوده پس در خواب و بید که با کفش شد
که فلان زن رفقه داشت در هشتاد و سه ساله در سه مرتبه صیانت نمود
که عمل او را مصلح شود و خود شب را با صبا داشت و آن زن نیز ایستاد و در
عالمی روزی میگذشت و آن زن افتاد و بگریه ناگاه بان زن گفت خیر از آن
من بدام اما علی بگریه ای خوب است گفتند و چنانچه چیزی خیر از آن اطلاع
ندادم اما این پسته با او بگفتند طریقی بود تا آنکه زن گفت خصلت او
چون صفت صفت است و هم همان است که اگر در دنیا میباشم از روی
دعا و دلش نمیکنم و اگر در دنیا میباشم از روی میگویم و اگر در دنیا میباشم
از روی بودن در مسالمت بکنم عالمی هر دو سخن خود را بر سر زد گفتند اما
خصلت خود را مثل صفت و او خصلت خود را که سنگان از آن عاجز ماندند
منقول است که جهان بر خصمین در آنکه از صفا رسوا خواهد بود مستحق شایسته
و عدل است و سبب آنکه بر زمانه تاد و فاد در این پندار و دلش این چنین
بود و از برای خفا حاجت سوزنی در سر بر آورده بودند و در دنیا بر
او حلال بود و اصل شد و گریه شکر آن گفتند چنانکه عالمی گفت بلینجه که شکر
با او حال خصلت میگویم گفتند که ممکن که بلینجه طحال خواسته و در سر میباشد
پس گفتند خیر هم بلینجه میگوید خصلت آن بان ضعیف است لکن تا من ندانم از آن سر
ممانده بر سبب عالمی که در آن پندار است و از آن با هم بگریه و سلام برین
میگردد و سلام ایشان را پیش نوم و از اینجا بدان که بلینجه است پس چون سبب
این سخن است و از آن بگریه چنانچه بر او را خود مشاهده کند که بگوید با

بان بر او را مشاهده نمود از خصلت حکایت شد که گفتند از هر صفای لیلی و سپید
از دنیا بیفتا که از او چیزی از این بود چیزی نماند از هر صفای لیلی و سپید
بیشتر که در هر امر او از این است من منقول است که از این صفت ما را این است که
ابا بنیهای در سواد سواد گفتند اما بنیهای پوز و لکن این مقام از او سواد است که
سر را بر چه میگویم که خصلت او را که بنیهای است بدانان همین را از آن بگریه
هر چه در دست میباشم از این خصلت و از آن حکم او و از این صفت ما را این است که
منقول است که گفتند احتیاطی بر سر بود این شبیه پوز بدیدیم که شویق باشد و مکان
نگریه که در دنیا این که با شان آنکه سواد که ظاهر شد که سواد است و بدیدیم
زوجه او با او گفتند خدای تو با ما اهل من بر طهای میسبب است و او بود که گفت
خواب طول کشید و در این صفت استخوان سر بر این است کرده و از آن وقت
که او را با با می چیدند این که در طبع علم و شرب مانده ام در دست سواد است که
بعد در سواد است از این که شویق است منقول است که شویق است و این را بر اهل چنان
املا بر اهل بر او هم از او سواد بگریه که لایق نظر است اصحاب خود را که در دنیا
کدام است آن اعطای شکر و از آن سواد و اصبر و این که اصطلاح با ایشان است و شکر
میگردد که از سواد بر سواد است و چنان که در این صفت ای مدح است و این را هم
که از شکر کاتب بلینجه خدایا این صفت استخوان است حال که ای بلینجه در دنیا
ما شویق بر سواد نظر از نو و چنانچه نظر از نو ما اگر چیزی بلینجه است و آن
منقول است که در او را اصطلاح از نو و چنانچه نظر از نو ما اگر چیزی بلینجه است و آن
شکر میگردد که از سواد بر سواد است و چنانکه در این صفت ای مدح است و این را هم
لاست گفته ای سواد **شکر** در این شبیه مصاب است بدانکه شکر از آن

جامه ها خدا را در راه رهن خود در روزی که ستم ما بر رهن است
دوره فوضه جا بر ملک من غیر حق نیستا الله اعلم خیر جعل من اهل النار
وصلی علی ربه صلی الله علیه و آله و سلم که ستم ما بر رهن است و ملک و همتا
میو تا خدا را خیر جعل خدا را از این پس هر چه کردی و همتا بر رهن است
اورد و بان رهن ما حق از این معصوم منقولست که رسول خدا صلعم
فرمود من غیر حق صیبا فله مثل اجر من غیر حق که ستم ما بر رهن است
برای او ستم مثل رهن است از غیر حق ستم ما بر رهن است از غیر حق
که رسول خدا صلعم فرمود اندر رهن ما حق الجار فالاولی قال است
اغشته وان استقرضت فرضه وان افقر عدت علیه وان صابه
خیر همتا به و ان غیر عدت وان صابه مصیبه غیر رهن وان ما
بیت حجازه ولا تظلم علیه بالنسب اذ حج الا باذنه و اذا
اشرب فاکفه فاعده فان لم تفعل فادخلها ستم الا یخرج بها
والله یضیقها به اولاد و لا تؤذوه به و یضیقها به الا ان تعرف له منها یضیقها
مبدأ ستم که چیت حق حساب گفتند فرمود اینست که اگر رینا به یضیق
پناه دهی اهل و اگر آن فرقی خیر خواهد بود و اگر عجاج شود بر او بد
کنی و اگر خیر نیاید بر او بد و اگر نه بدت و صبا بدت و اگر نه بدت و صبا بدت
و بدت او بر وی و اگر مصیبتی با او برسد او را ستمی و اگر بر او نصیبی
او بر وی میباشد خواند خود را بخیر و اولاد نکند که با او صفت رساند صبا
با او بدت او بدت هم که با او بدت و اگر بر او بدت هم از برای صبا
که با او بدت بر او بدت و رهنی از آن داخل جان کنی و همتا فرموده رهنی

برین بناورد که مثل او را اولاد و اولاد و اولاد که با او بدت با او بدت
که اولاد و در حفظ و در دانت نکند حساب را بیوی بدت هم که با او بدت
برای او بدت و اگر بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
منقولست که حاتم رسول خدا صلعم فرمود که چیت حق حساب است
فرمودند و همتا بدت است و اگر بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
خیر بر غیر حق از بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
من عاده بر همتا فالنار الزهر حقی از این صبا بدت است و همتا
از اقام من همتا فالنار الحی حقی بر حقی من حقی حقی و حقی
احاه الموقن من همتا که آه الله عزوجل من جملة الکریم یوم آه
سپه که عبادت کند به بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
او نشاید فرموده بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
فرمودند در همتا آنکه بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
دهد بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
کرمان در روز قیامت دیگر از آن صلعم منولست که بعد از آن سوال
از ضلعی در رهن فرموده هر دو سکن الموقن من همتا فالنار
بیت ضلعی اقام و بنا بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
برای او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
بالعزیز حقی حقی و بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت
مورث کسب حساب برین بدت است و با این حال از آن ستم
در صبا بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت بر او بدت

در روز قیامت

لوحها لبند و بکرم دعوت شاه شریف است که حضرت را بر اهل بیت کفشی
رب ما خیره منیر اللمع و جبهه من خشمک قال لوفی و رضوانه
قال فیما خیر من نسیبنا انما ابتغاه لوجیهان قال کوی شایبان از ایمان
پیشو به الجینه و پیشو به التارینا جراه منید و الاوهله ابتغاه لوجیهان
قال فیما خیر من خلق و دخل جوفنا جوفنا من نسیب الجاهل انما ابتغاه و جیهان قال
نصلی صلاتی علی حسان و شیخ روحه شکر و کافر و عیب جراه کبکه
ترکند استن روی و در انخوف می فرزند و حسن و معنای من جراه او
گشت پیشو جیهان آنکه داد و در نسیب اهل بیت و در لینه طلب منای
نوع بود و جیهان او و الیاس و جیهان از ایمان که جاکم در لبیان و در پیشو
گناه خود را بان از ان گشت پیشو جراه آنکه در تان پیشو در انفرجه و بیک
گناه خود مقام او داد و سایر در صحنه جراه و در اهل بیت و در
خود گشت پیشو جیهان آنکه در صحنه جراه و در لینه طلب منای و فرمود
صاوان منیر شعله آنکه من جیهان او و در مشایخ است بکند روح او را
شیخ صدوق را که در جیهان او در جیهان سر راه او است کرده که فرمود
انا بکل الیهم اشراره العرشه قول الله بنی امة و خلق من همد الکل الیکو
عبدی الی سلبه اوجیه و فی صفره فر عزیزی و جلالی و انفضاحی
فی مکاف الیک عبدی من اوجیه لاسلمنا یعنی هر که کند
ببینم عزیزی که ما را بپوشد خدا بخلایه به ما با آنکه جراه و اناس نکند
آنکه بکریه انالخت بندم که بده هماد را و در رطوبت او کفره الجس
فم بعزیز رجالات و صحنه جراه که ساکن نمیکند و در لینه طلب منای و کفره آنکه

اینکه پیشو و جیهان و واحد است و بکرم در لینه با سر راه او است فرمود
صیقل بر صفیون که گشتند آنکه دست که بر هر یک از آنها بود و خدای
عزیز جان در روز قیامت نویسی عطا میکند او و در بعضی بعد از هر شی
که دست او بر او گذاشته صحنه پیشو نشسته شود و در بعضی آنکه فرمود
و ما لطفنا بالوجه سر او را نرم و ضاوت او را بر طرف میکند و در
و بکرم نشان دادن او بر جوان و صحنه سر او را نرم میکند و با آنکه احادیث
عامه در صفتش نفع می شنود و بقیه کرب می بیند و در بعضی از احادیث
و شیخان بکن مجاز از انما جیهان و لینه طلب منای از لینه طلب منای و در بعضی از
انجانیان هر لینه طلب منای در او است کرده که فرمود در کتاب انالخت
العظام انما ائمة الملوک و الملوک من الملک و بقیه انجانیان هر یک
کار و کلهان بر دست پناه و در ان مظلوم پناه بر نهاده و با یک کردن کرب
و اندوه صاحب جیهان شیخ صدوق را انجانیان امام جعفر صادق علیه السلام
ان بدران ظاهر بر بنی و از رسول خدا صلوات الله علیه است منافی و با این که
که فرمود و در بعضی از شیخ صدوق را انجانیان که در بعضی از شیخ صدوق را
من که بیکان خرفه و انکسین و سبحان که در بعضی از شیخ صدوق را انجانیان
بسی که بکند نفع کند و در بعضی از شیخ صدوق را انجانیان که در بعضی از شیخ صدوق را
خدا را از او هفتاد و دو کرم از هم سرش و هفتاد و دو کرم از کرم و هفتاد و دو
که اسان را نامضی است و بعضی از شیخ صدوق را انجانیان که در بعضی از شیخ صدوق را
گشت و پیشو چنانچه در او است و بعضی از شیخ صدوق را انجانیان که در بعضی از شیخ صدوق را
و عطا شد و در بعضی از شیخ صدوق را انجانیان که در بعضی از شیخ صدوق را

نسیب الجاهل

پوشیدند و از کرم و موشها که میخوردند و علی بن الحسین علیه السلام طعام
ماتم از برای ایشان بجا آورد و در بعضی موارد با طعام افادگی جبران و
کرده اند یعنی آنکه به جهت این امر صرف نکرده باشند از مال خود و
ساخته داشته اند و بدانند که از برای ایشان به جهت غسل سنجیده
در کفایت است و علی القاسم از تحریر این زلزله با خبر بود و اینست که در کتب
امام جواد علیه السلام و به جهت فرموده است محمد در علم از برای ما خود راوی
گردد و کاتبی که در آنست که آن رسول الله صاعقه فال لفظ و آنکه
حقیقتها را مشاهده نمود و علی بن الحسین را این معنی را از است پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود و با آنکه از برای اهل بیت جبرایلی
بجای آنکه در مشغول نشاندند و بجز این دانند و در او شوقی نیست پس به جهت بعضی
اهل بیت است نظر استغفالا ایشان و بدانند که اگر در روز اهل بیت
مکروه است شیخ صدقات در عقیده هر زبده قال الصادق علیه السلام
عند اهل البیت من اهل البیت اهل البیت و السنة البیت الیهم بالطعام كما
امر به النبي في الحضر في اصطبل بلخا نصيبه و بعضی عوان سله را
از طعام اهل بیت کرده اند و با اینست که کرده اند و او را شیب
کرده اند بطعامی که خود میخورده باشند و آنچه هر چه در دنیا داشته باشند
و ظاهر خبری که اهل بیت از آنکه جبرایلی از طعام هدیه با خبر بودند
نه متع از طعام ایشان و طلبا اگر چه در روز ایشان باشد که از برای بعضی
لیا باشد و به جهت شیخ و جبرایلی از آنکه است طلبه نشاء با آنکه است
ظاهر اینست و بدانند که علاوه بر این خبر و با استغفالا صاعقه

بجهت خود و سلال کرده بر عهد استغفالا اصطلاح حق و اهل بیت طعام را
از برای اصطلاح مردم و در آن نام است بخشی تا آنکه در انجم اول و در خصوص
نشان یافته شد و شغل او بعد از آن در میان اهل نام و در جمیع امور و مقصود
از صراحتی که پیش از این است که خداوند عز و جل را به اهل بیت او
بفرستد و خود را در اول و سالی باشد مثل اینکه محض از برای او و در این است
و خود و ذیالک و اب صفی ان حاضر کرد و هم چنین و اما اثر آنکه در روز
کشیدند و این خبر را به برای اینست که به جهت اینست که در روز
خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شایب میباید به جهت اینست که در روز
داود صلی الله علیه و آله و سلم و بارک الله که در روز غلام است و جبرایلی
و هم که در عظم ابرو و در هم آمده بود و در اینست که در انقض
و جبرایلی به جهت اینست که با استغفالا صاعقه و استغفالا صاعقه
دارد و به جهت اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست
کاتبان مسلم با اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست
المعاز سلیم صلی الله علیه و آله و سلم و استغفالا صاعقه و استغفالا صاعقه
بصل عظم اهل بیت استغفالا صاعقه و استغفالا صاعقه و استغفالا صاعقه
و اهل البیت و اهل النوا و اولاد نام و اهل البیت و عوامه المتوجه
نقش بر اهل بیت صلوات و نقش بر لوح معدوم و استغفالا صاعقه و استغفالا صاعقه
از اصحابان و الصبر انبلا تا کان نیت من و اهل الله الجنته و
عواد به المتوجه منصل اهل به غنطه و سر و و غنطه و غنطه و غنطه
با هر کس که الصلوة و الحج و الهدایان سیرت و صلی الله علیه و آله و سلم

صلیة صبیحة یوم جمعة الحریة و شام حلی ما قانت فاروقه
عزایه صبیحة صلیت ان المعینه حضرت فی حلیة الله عزوجل
فی حلیة من الله موعوده و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
نذیر و السلام و لیلان هونان صلیت امام که چون رسول
خدا صلعم و فاشه موعوده و ثوبی بر روی و کشفه شام بود و لیلان حلیة
امیر المؤمنین و سیدنا و سبطنا امام پنجم و حلیة صلیت امام بود
که چه پیش از آن آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة کل من
ذات الله الموت و عاقبتون اجور که یوم القيمة من حلیة عن النار
و اهل الجنة حلیة فانه ما یحیی الله بها الاموات الصمدان فی الله
عزوجل عزایه من کل صبیحة و خلفا من کل هالک و در کمال عزایه
بیا هه عزوجل عقوبات باه فاروقان المصاب من حرم الثواب
لهذا امر علی من الله با اصابه بر بیدار به درم منقولست که چون
خدا صلعم و فاشه موعوده و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
ایشان شنیدند و منتهی و شخص بد به بنشد و چنان میگفت السلام علیکم
یا اهل بیت الرحمة و رحمة الله و بر کانه ان فی الله عزوجل عزایه
من کل صبیحة و خلفا من کل فاشه عقوبات باه فاروقان
المحرم من حرم الثواب و السلام صلیت امام که در حلیة و بر کانه که
در علا به منقولست که چون رسول خدا صلعم و فاشه موعوده و لیلان حلیة
جمع امام میگفت که هر چه بارش خدا عظیم لیلان با صاحب نبیا
داخل شد کام برایشه از کوهها میهرم بخا و میگریه و میگفت پس

پرسیدند که صاحب رسول خدا صلعم شد و گفت ان فی الله عزوجل من کل
صبیحة و موعوده من کل فاشه و خلفا من کل هالک فالله عزوجل
والله فاروقه و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
لحیة این کشفه بر کرد و بیدار به بعضی از بعضی برسد تا با این بر روی
شاید حلیة که کشفه بر کرد و بیدار به بعضی از بعضی برسد تا با این بر روی
بسیار از این بولش بر بیدار به بعضی از بعضی برسد تا با این بر روی
ان فی المفضل و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
فاما صبیحة امام صلیت امام صلیت امام صلیت امام صلیت امام
عزوجل ان لیس الا لامر الله عزوجل فی حلیة صبیحة که بولست که
حجاب صلیت امام صلیت امام صلیت امام صلیت امام صلیت امام
و هکذا و احسن که درم منوقه که پس بر کرد و در حلیة و فاشه موعوده
در کمال عزایه و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
الله عزوجل لیس الا لامر الله عزوجل فی حلیة صبیحة که بولست که
ان فی المفضل و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
که در حلیة و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما
و اهل بیت الرحمة و رحمة الله و بر کانه ان فی الله عزوجل عزایه
من کل صبیحة و خلفا من کل فاشه عقوبات باه فاروقان
المحرم من حرم الثواب و السلام صلیت امام که در حلیة و بر کانه که
در علا به منقولست که چون رسول خدا صلعم و فاشه موعوده و لیلان حلیة
جمع امام میگفت که هر چه بارش خدا عظیم لیلان با صاحب نبیا
داخل شد کام برایشه از کوهها میهرم بخا و میگریه و میگفت پس

در کمال عزایه و لیلان صبا سفات حلیة هونان لیلان کما

من الولد ويخبر انك عاين الله له بعظمه اجر الصاب بالمصيبة
فاحفظ الله امره واحذر من الكذب ويطع على قديك انه فاعلم
الله صلبك بالحق والرجو ان يكون الله لك نساء الله شيخ به
حفظه من يوكبنا هو اذا اجتمع بين عمار واثب كرهه كه فتجانب
امام جعفر صادق عليه السلام بعد ما عهد بن الحسين روفيكه اورا وهله في
اورا كرهه بودند وجهه بفرجه وشبهه فوشقند لم افقه الرمن الرحيم
المخاضات السالح والذرية الطيبة من طلائحه وان يحرمها صلبه فان
كشفاه مفرق شانت واهل بيتك من عمار صلبك وما صلبك وانفرد
بالحزن والنعطة والكتابة واليوم ووجع الغراب وفي وقتنا لاف من ذلك
من الحجج والعلوق من المصيبة مثل ما نالت وكان رجسنا الامم
جل وعزبه للشباب من الصبر وحسن العزاء حين يقول لنبية صلبه ^{عليه السلام}
الطيبين فاصبريكم ربك فانك باعدنا وحين يقول لنبية صلحهم
مثل هجرة وان عافيتهم صابوا بغير الله وحين يقول لنبية صلحهم
صبر رسول الله صلحهم بعافيتهم وحين يقول وامرهم بالصلوة
واوسط جليله لا تنالك في الحق من ذلك والعافية للنفوس ^{حين}
يقول الذي بانا اصابتهم الى المهند وحين يقول بما بوقت الفتا
اجرهم بعجز اب وحين يقول لغيره لا ياب واصبر على ما اصابتك ان
ذلك من عزم الامم وحين يقول عزمه وحين يقول وقال من عزمه
استغيبوا بالله واصبر وان الاله من عزمه يومها من ايشاء من عباد
والعافية للمنفين وحين يقول الذين امنوا وجاهلوا الصالحان ^{وا}

وذا صواب الحق وذا صواب القبر وحين يقول ولبنوكم بشي من الحق
والجوع ونفوس من الاموال ولا تفتر الثقات والبشر الصابرين وحين
يقول والصابرين والصابرين يقول واصبر حتى يحكم الله وهو
خير الحاكمين والمثاله ذلك من العزائم كثير واصلم اعلم وان عزمه
الله جل وعزله بال بصل الله بها الواتبة شاطط اولاد ذلك ما كان
اعلانه يقبلون اوليائه ويؤمنونهم ويعتقونهم واعلانه امنون ^{مطبق}
صالحون ظاهرين واولاد ذلك ما شانه ذكرنا ويحرم من ذكرنا اطلاقا ^{وانا} وحده
في بقي من التبعيا باولاد ذلك ما فاق احدك من اساطير الجاهل لما
قام بامر الله جل وعزله والاهل بالحزن في فاطمة اصغها فاحصدا
ولولا ذلك ما قال الله جل وعزله كتابه ولولا ان يكون الناس له
واحد فجلدنا لمن يكفر بالحق من ابوتهم سقفا من فضة ومعارج عليها
بظهوره واولاد ذلك ما قال في حكمنا به الجحيم انما نعلمهم به من مال
بنين لنا ربح لهم في الحزن ان لا يفرحون ولولا ذلك لما خافوا ^{الخطبة}
لولا ان يحزن المؤمن لمجد الكافر عصابة من خلد به فلا يصح
رأيه ابدوا لولا ذلك لما خافوا للهد بشان الله بالانسان وحين قاله
جل وعزله صومنا ولولا ذلك ما سفي كافر منها شرفه من اولاد
ذلك لما خافوا للهد بشان مؤمنه على فانه جبر لا تبعث الله له كافر
او منافق ابوة به ولولا ذلك لما خافوا للهد بشان نداد الاحبابه مؤما
او صعبا او صعبا لئلا صابا فانه يخرج من عزمه لا يفرح ولو
ذلك لما خافوا للهد بشان من عزمه على الله عز وجل ان يحرمها

مناسب است که کند و اگرچه الکلام است از ابا نوح صاحب شریعت و در
و ثواب با افعال معصیه هم و هم شیخ این از شیعیان است و بنا بر این
و آنچه برین کلام خدا گفته و بنویسند و در این ساله مندرج شده است
تلفیضی حال و مقام چه بر سر صاحب خوانند و اگر در مزاج و مطابقت
تشریح این از شیعیان حاصل شود و باید که در آن از این شیخ کلام در این است
و لکن از روی محبت و شفقت و در کمال شکر و صابر با بواسطه سبک
عزیزیم شادمانی که از شنیدن با او سخن می آید که از کلام علی و در مقام
تجلی پیدا داشته باشد البته شکر کند و مناسب است که از کلام در مقام از شیعیان
و نه از مناسب است با او در آن و در هر کس که می بیند و می شنود که بیاید
از روی خرد و شادمانی که از شنیدن کلام و شیخ این از شیعیان است که از
و شیخ این از شیعیان است که در این از ابا نوح صاحب شریعت و در
نادر است تا آنکه مورد شکر و سپاس و شکر صاحب خواهد شد و در
از اخبار و سینه نقل از اخبار امام شیخ جوادی از اهل امامت و شیخ این از
امام علی بن موسی الرضا صاحب کرامت از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
و شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
بها از اخبار و سینه نقل از اخبار امام شیخ جوادی از اهل امامت و شیخ این از
صدا و البته اولاد و منتهای امامت علی بن موسی الرضا است که از اهل بیت
له اعظم من مصابیه ابوبکر است و شیخ این از شیعیان است که در این از اهل
شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
برای مصیبت کرم و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا

مصائب

این خواهد بود و سید با شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت
بسیار است که از این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
از امام و انبیا و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
و اولیا و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
رسول و شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
مصیبتی که از این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
عبدالله است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
و شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
سزا و قصاص و طهارت روی و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
و معاصرت و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
اصحاب علی و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
مصیبتی که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
در حال است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
امام علی و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
رو و هر چه سزا و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
هر دو کار و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
و در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
و از این است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا است که در این
و شیخ این از شیعیان است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا
دوره و از این نظر است که در این از اهل بیت و کرامت علی بن موسی الرضا

١٣٧

فاستأصروهم بمكة الرقة، رذاهم وإذ نزل بلغ مقام الكلام
بنابيل الفار والبلاد وغير كان مناته على جميع هذا المقام
أخرى مقام الأمازيغ وقد لا طالة ان تختم به الرسالة حاملا
مصلتا على خاتم الرتالة والله الاطاليج ماجدا رباب العصية و
المجاهلة واصحاب كثره والصلو اليه الله من باب الله نغاط من لها
الضالين الغاوين المقادير في الصلاة وكذب اصحاب الرأه
من سبك وولاه جميع ما يجره ويهتانه من مواعيد خطابه في نظام
امر به وصلاح دينه في يوم الاربعاء ساع شهر محرم الحرام
شهر الكايزه والحزن والبعك على سبط سيد الامام علي عليه
الصلوة والتلام وعلى الصلواتم لعنه الله يا رب السما
والارضام المشتم في سلك شهر رمضان سبع و
صمنه بعدة العت والملائين من الهجرة
التي في حاملا مصلبا
موقع ازيراران و
مجهن محنونا
صنعتين
انقلا

صوت خط
المصنف



ابن کتاب نکه مؤلف صنعت دار صحاح انصاف نه پندارند
 امثال فرید علی بابا و دیگران روح معارف ازین کتابت در تمام
 طبعات در تمام بلاد و صلوات الله علی محمد و آله اجمعین حرره المصنف

١٣٧



